آن گرنبرگ

هولوکاست: فاجعه‌ای فراموش ناشدنی

در آستانه جنگ جهانی دوم ۹ میلیون یهودی در شرایط گوناگونی در سراسر اروپا زندگی می کردند و مانند اعضای هر جامعه‌ای میان قطبهای مختلف تقسیم می شدند: میان پایبندی به سنت و رسوم یا گرایش به تجدد و نوآوری، میان دینداری و تمسک به آیین‌های مذهبی یا تمایل به لاییسیته و ترک شعائر، میان درون گرایی و ماندن در لاک خود یا فرهنگ پذیری و آمیختگی با دیگران. بیش از پنج میلیون تن از آنان در جریان هولوکاست قربانی ایدئولوژی نژادپرستانه هیتلر شدند. انزوا، اخراج، انتقال جمعی، اقامت اجباری در گتوها و... مراحلی بود که سرانجام به «راه حل نهایی» و تلاش برای «نابودی نژاد یهود» منجر شد. نازی‌ها این عملیات را در ابعاد صنعتی و با به کارگیری فن‌آوری پیشرفته به اجرا گذاشتند و زن و مرد و کودک را با هزاران «کاروان» قطار از سراسر اروپا به اردوگاههای مرگ در شرق اروپا منتقل کردند: آشویتس-بیرکناو، مایدانک، خلمنو، بلزک، سوبیبور، تربلینکا... تاریخدان فرانسوی آن گرنبرگ در این کتاب به تجزیه و تحلیل هولوکاست به مثابه پدیده تاریخی می‌پردازد.

۲۳۰ سند در این کتاب از جمله شامل تصاویر زندگی یهودیان در اروپا در فاصله دو جنگ جهانی، یورش و کشتار، کاریکاتورهای ضد یهودی، تبلیغات نازی، جنگ بقا در گتوهای ورشو و لودز و همچنین جنایات نازی‌ها در اردوگاههای مرگ آشویتس و تربلینکا می شود.

کتابخانه علاءالدین
www.aladdinlibrary.org

آن گرنبرگ

هولوکاست: فاجعه‌ای فراموش ناشدنی

شاید بتوانیم از بیماری و گزینش جان سالم به در ببریم، شاید حتی بتوانیم در برابر کار و گرسنگی که ما را فرسوده می‌کنند، مقاومت کنیم... ما را در واگن‌های مهر و موم شده به اینجا آوردند، در برابر دیدگان ما زنان و فرزندانمان را به سوی نیستی بردند، و از ما بردگانی ساختند که صد بار این مسیر ملال آور را همچون حیوان بارکش طی می‌کنیم، و روح و روانمان را پیش از مرگ بی نام و نشانمان، کشته‌اند. هیچ کس از اینجا خارج نخواهد شد تا برای جهانیان خبر ببرد، با علامتی که روی پوستش حک شده است، و بگوید که در آشویتس، انسان بر سر انسان چه توانست بیاورد.

پریمو لوی
آیا این یک انسان است؟

در باره کتابخانه اینترنتی علاءالدین

«**کتاب بهترین هم‌نشین و مونس انسان است.**» این کلام شیوا به اشکال گوناگون در فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف در طول تاریخ و در سراسر گیتی بیان شده است.

انسان از روزگاری که خواندن و نوشتن را آموخت به یاری کتاب توانسته است افکار و احساسات و غم‌ها و شادی‌هایش را با انسان‌های دیگر در میان بگذارد و از این طریق به «شناخت» مشترکی با همنوعان خود دست یابد.

ارتقای این «شناخت مشترک و متقابل» هدفی است که کتابخانه علاءالدین با ترجمه آثار مهم تاریخی، ادبی و فرهنگی دنبال می‌کند، به این امید که این نهیب به وجدان‌های بیدار و فراخوان به هوشیاری، صدای حامیان منطق، اخلاق و گفتگو در جهان امروز را هر چه رساتر سازد.

نخستین کتاب‌های این کتابخانه را از میان آثاری برگزیده‌ایم که یکی از سیاه‌ترین و دردناک‌ترین صفحات تاریخ بشر را ترسیم می‌کنند: تاریخ هولوکاست و نسل کشی میلیون‌ها یهودی در اروپا به دست حکومت نازی.

کمیسیون علمی کتابخانه علاءالدین معتقد است که در تعامل فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف در جهان معاصر، شناخت متقابل و احترام به یکدیگر ضروری است. این کمیسیون که اعضای آن را روشنفکرانی از فرهنگ‌های گوناگون تشکیل می‌دهند، در صدد است تا آنچه را که در توان دارد برای ارتقای شناخت و آگاهی متقابل از فرهنگ‌ها، به ویژه میان مسلمانان و یهودیان، به کار بندد.

ژاک آندرانی
سفیر کبیر فرانسه
رییس «کمیته وجدان» بنیاد علاءالدین

یهودیان مجارستانی پس از سفر دو روز و نیمه در تاریخ ۲۶ مه ۱۹۴۴ به اردوگاه آشویتس بیرکناو می‌رسند. دودکش کوره های ۲ و ۳ آشویتس در زمینه تصویر قابل رویت است.

زندانیان قدیمی‌تر با لباس راه راه دستور دارند که هیچ چیزی را به تازه واردها لو ندهند.

پس از پیاده شدن مسافران از واگن‌های مخصوص حمل حیوانات، مأموران اس اس نخستین مرحله گزینش را در سکوی بیرکناو که چند هفته پیش‌تر ساخته شده، به اجرا در می‌آورند.

مردان و زنان باید در دو ردیف صف ببندند. خانواده‌ها از هم جدا شده‌اند. هر کس سعی می‌کند نزدیکانش را گم نکند.

پزشکان نازی مردان جوان و زنانی را که برای کار «مستعد» تشخیص می‌دهند، گزینش می‌کنند و به بخش ثبت‌نام منتقل می‌فرستند تا در آنجا شپش زدایی شوند، سرشان را بتراشند و یک شماره روی مچشان خالکوبی کنند. مردان لباس فرم به تن می‌کنند و

به زنان یک روپوش و اغلب یک روسری می‌دهند.التسجيل، وقد خضعوا لإزالة القمل وحلاقة الرأس والوشم. الرجال يلبسون لباسا مُوحَّدا بينما تلبس النساء صدرية وأحيانا شالاً.

تحت عنوان «نا مستعد» برای کار، سالمندان، بیماران و زنان با کودکان خردسال را به کوره های شماره ۲ و ۳ می‌فرستند - دودکش آن‌ها پشت واگن‌های قطار قابل رویت است.

پس از پیمودن یک مسیر ۲۰۰ متری به حیاط کوره خانه (کرماتوآر) می‌رسند.

سپس از پلکانی با ده، دوازده پله بالا می‌روند و وارد رختکن می‌شوند: این آخرین مرحله قبل از اتاق گاز است.

خسته و درمانده از رنج سفر، حیران از سرعت عملیات، ناتوان و بدون هر نوع سلاح، دیگر توان هیچ شورش و اعتراضی در آن‌ها نمانده است.

دیگران باید ۷۰۰ متر در طول لاگه اشتراسه تا کوره خانه‌های شماره ۴ و ۵ پیاده بروند. قبل از خفگی با گاز، گاه آن‌ها را ساعت‌ها در جنگل مجاور منتظر نگه می‌دارند. کودکان گریه می‌کنند، آب می‌خواهند. برخی با اضطراب از خود

می‌پرسند که این غبار دودآلود و بوی تعفن که در فضا پیچیده، چیست، اما هیچ راه فراری وجود ندارد.أحیانا، ساعات في غابات السّندر القریبة، ببركينفالد.

الأطفال يبكون ويطالبون بالماء، وبعض البالغين يتساءلون،في قلق، عن سحب الدخان التي تحيط بهم، وعن الرائحة الولائية التي تنتشر. لكن لا توجد أي إمكانية للهرب.

عکس‌ها برگرفته از آلبوم آشویتس است که لیلی ژاکوب در آوریل ۱۹۴۵ آن را در اردوگاه دورا پیدا کرد و در سال ۱۹۸۱ به همت سرژ کلارسفلد توسط انتشارات سوی به طور کامل به چاپ رسید.

در باره نویسنده

آن گرنبرگ، کارشناس تاریخ معاصر یهود و استاد دانشگاه‌های پاریس می‌باشد. او در موسسه ملی زبان و تمدن شرق INALCO به تدریس اشتغال دارد. گرنبرگ به عنوان دانشیار با دانشگاه سوربن پاریس همکاری می‌کند و یکی از سرپرستان سمینار تاریخ هولوکاست و محقق در موسسه تاریخ معاصر وابسته به مرکز ملی پژوهش‌های فرانسه است. در میان آثار او می‌توان به کتاب اردوگاه های شرم: زندانیان یهودی در اردوگاه های فرانسوی (پاریس، انتشارات دکوورت) اشاره کرد

گرنبرگ همچنین فارغ‌التحصیل رشته موزه شناسی نیز می‌باشد و در توسعه موزه یادبود هولوکاست در واشنگتن در سال ۱۹۹۳ شرکت داشت و نمایشگاه دائمی موزه یادبود ایزیو را در سال ۱۹۹۴ تاسیس کرد. کتاب دیگری از او تحت عنوان به سوی سرزمین اسرائیل توسط انتشارات گالیمار منتشر شده است.

به یاد رافائل اسرائیل گرنبرگ، که در تاریخ ۱۱ اوت ۱۹۴۴ به اردوگاه مرگ آشویتس بیرکناو فرستاده شد.

آن گرنبرگ

هولوکاست: فاجعه فراموشی ناپذیر

ترجمه: میترا همدانی

نشر بنیاد علاءالدین

در جریان هولوکاست، بیش از پنج میلیون یهودی اروپایی توسط نازی‌ها به قتل رسیدند. نازی‌ها یهودیان را قومی موذی، خطرناک و دارای نقیصه «ژنتیکی» می‌دانستند. اما در واقع یهودیان چه کسانی هستند؟ دارا یا فقیر، هر یک با هم فرق دارند و مانند اعضای هر جامعه‌ای میان قطب‌های مختلف تقسیم می‌شوند: میان پایبندی به سنت و رسوم یا گرایش به تجدد و نوآوری، میان دین‌داری و تمسک به آیین‌های مذهبی یا تمایل به لاییسیته و ترک شعائر، میان درون گرایی و ماندن در لاک خود یا فرهنگ پذیری و آمیختگی با دیگران.

فصل اول

یهودیان اروپا در فاصله دو جنگ جهانی

تجددطلبان رفته رفته باعث از میان رفتن سنت‌های جوامع یهودی شرق اروپا می‌شوند، اما مطالعات دینی و مراسم مذهبی همچنان حرمت عمیقی را حفظ می‌کنند (تصویر سمت چپ). در تصویر کناری یک قباله رسمی ازدواج مشاهده می‌شود که بالای آن با علامت «لژیون دونور» (نشان افتخار) فرانسه مزین شده و نمادی از حل‌شدگی یهودیان در جامعه فرانسه آن زمان است.

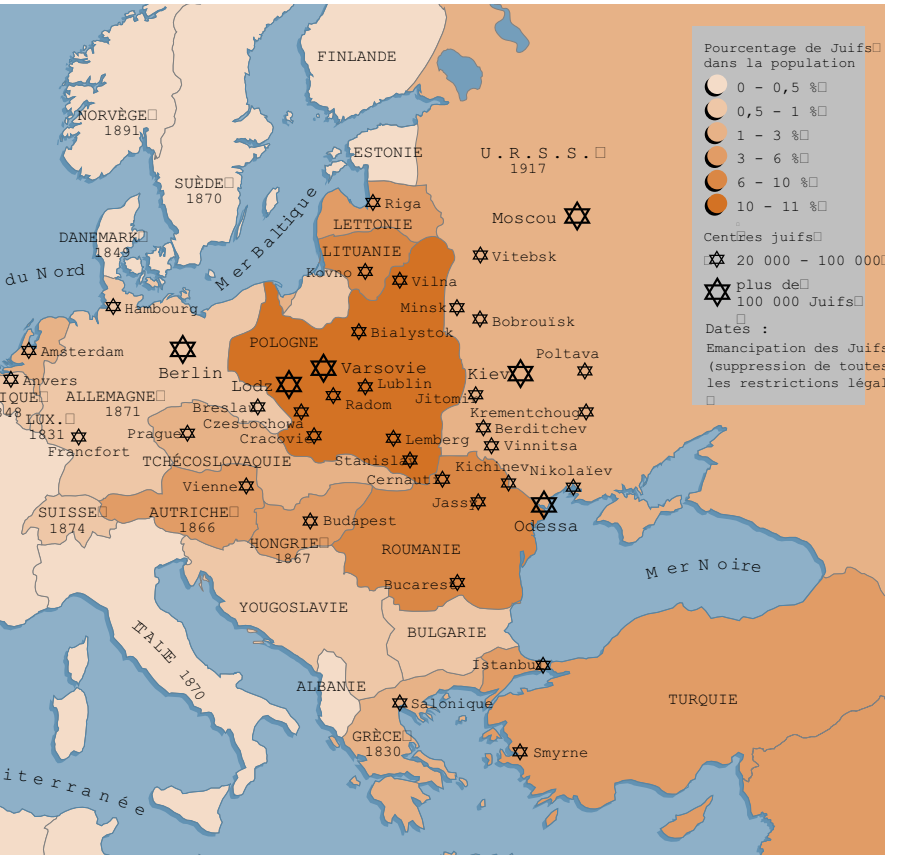

در فردای جنگ جهانی اول، سه مرکز بزرگ استقرار جوامع یهودی ظهور می‌کنند: در اروپای غربی بیش از ۱٫۵ میلیون یهودی، در اتحاد جماهیر شوروی نزدیک به سه میلیون و در کشورهای اروپای مرکزی و شرقی ۴٫۵ میلیون یهودی زندگی می‌کنند. اما تصویر حیات یهودیان در این مناطق بسیار متفاوت است. در برخی کشورها یهودیان از حقوق تقریباً

یهودیان سفارادی (اخلاف آنان که در سال ۱۹۴۲ از اسپانیا اخراج شدند) در امپراتوری عثمانی زندگی می‌کردند، اما پس از دگرگونی مرزها، در کشورهای مختلف پخش شدند. تصویر سمت چپ، یهودیان سالونیک در یونان.

برابر با سایر شهروندان برخوردارند و احساس می‌کنند در جامعه کاملاً جا افتاده‌اند. عده ای از آنان می‌خواهند سنت‌های خود را به کل کنار گذاشته و کاملاً در جامعه ذوب شوند. روسیه دژ دیرپای استبداد که مدت‌ها سردمدار آزار و شکنجه یهودیان بود، حال وارد روند دین زدایی شده که یهودیان را نیز در بر می‌گیرد. در روسیه انقلابی آن‌ها می‌توانند پیشرفت کنند و به درجات بالا برسند، به این شرط که هر گونه ویژه گرایی را کنار بگذارند و به تدریج وابستگی به یک هویت خاص را طرد کنند. اروپای مرکزی و شرقی کانون یهودستیزی و بیزاری از توده فقیر یهودیان باقی می‌ماند: در این جوامع یهودیان را به عمد در حاشیه تولید نگه می‌دارند، اما حتی در این مناطق نیز اوضاع در حال تغییر و تحول است. جوامع یهودی انسجام پیشین را از دست داده‌اند و دیگر باورهای مذهبی یگانه مبنای اداره این جوامع جامعه را تشکیل نمی‌دهند: جهان سنتی اشتتل، آبادی‌های یهودی‌نشین در شرق اروپا، در حال تغییر است.

کنیسه چوبی (تصویر زیر) خاص لهستان بود، در حالی که کنیسه آلمانی شبیه عبادتگاه مسیحیان بود (تصویر بالا سمت چپ) : معماری کنیسه نشانی از میزان ادغام یهودیان در جامعه بود.

فرانتس کافکا (در پارک تفریحی پراتر در وین)، متولد پراگ، از دوگانگی زندگی به مثابه یهودی ذوب شده در فرهنگ حاکم بر کشور، رنج می‌برد. گاه چنان مجذوب محافل یهودی اروپای شرقی می‌شد که پدرش را به خاطر آنکه فقط شبحی از یهودیت را برایش به ارث گذاشته، سرزنش می‌کرد. برخی از یهودیان جوان بزرگ شده در جوامع صنعتی علیه اقتدار خاخام‌ها می‌شورند و در رویای «گشودن پنجره به سوی جهان خارج» به سر می‌برند. صفحه سمت چپ نقشه جمعیت یهودیان در اروپای سال‌های ۱۹۳۰ (درصد جمعیت).

رویکرد ناپلئون اول (در این تصویر او در حال صدور فرمان آزادی ادیان در سال ۱۸۰۴ است) نسبت به یهودیان اغلب مبهم بود. او هرگونه ویژه گرایی را رد می‌کرد و آن را مغایر «بازسازی» یهودیان می‌دانست. در عین حال او بر دستاوردهای انقلاب صحه گذاشت. ادغام یهودیان در جامعه فرانسه ادامه پیدا می‌کند و برخی به موفقیت‌های چشمگیری نائل می‌شوند، مانند خانواده های روچیلد، فولد، پرر... در تصویر سمت چپ پایین: اژ و لیونل دو روچیلد در موناکو در سال ۱۹۰۶.

در اروپای غربی، اکثر یهودیان از نظر فرهنگی و اقتصادی در جامعه ادغام شده‌اند

فرانسه نخستین کشوری است که در سال ۱۷۹۱ به یهودیان اجازه داد شهروند رسمی کشور بشوند، تصمیمی که از آرمان‌های برابری‌طلبانه انقلاب کبیر فرانسه نشئت گرفت. این تاریخ نقطه عطف مهمی است که به ظهور الگوی «شهروند یهودی» راه

می‌برد: شهروندی کاملاً جا افتاده در جامعه، وطن پرست آتشین، خادم میهن، که در اغلب موارد همچنان به دین اجدادش وابسته است، هر چند صرفاً در منزل و حیطه خصوصی زندگی. این تعریف که زاییده آزادی و برابری مدنی است که به یهودیان فرانسوی اعطا شده، مرزهای فرانسه را در می‌نوردد و یهودیان بسیاری در آلمان، انگلستان و اتریش از آن استقبال می‌کنند. در شهرهای بزرگ مانند برلین، وین، پاریس، لندن و آمستردام تاجران، بانک داران، پزشکان، استادان و حقوق‌دانان یهودی توانسته‌اند به خوبی در جامعه ادغام شده و از حقوق خود بهره‌مند گردند. به تدریج برخی از آنان

الآیات التقلیدیة لعید الفصح
آیات سنتی تورات در باره عید پسح به روی این گلدوزی اوفنباخ به زبان عبری و آلمانی نوشته شده است. یهودیان آلمانی که به خوبی در جامعه ذوب شده‌اند، به کشورشان عشق می‌ورزند و گفته می‌شود که نوعی «همزیستی میان یهودیان و آلمانی‌ها» به وجود آمده است. طی جنگ جهانی اول، بسیاری شجاعانه در ارتش آلمان جنگیدند. هر چند احساسات ضد یهودی گهگاه سر بر می‌آورد، چنان که قضیه دریفوس نشان شد، اما یهودیان فرانسه نیز از وطن پرستان راسخ هستند. آن‌ها در سال ۱۹۱۴ با تمام قوا در جنگ شرکت می‌کنند. ده هزار یهودی مهاجر برای دفاع از کشور حقوق بشر عازم جبهه‌ها می‌شوند.

آیین‌ها و شعائر مذهبی را نیز ترک می‌کنند و ازدواج با غیریهودیان نیز رواج می‌یابد. جمعی به دین مسیحیت می‌گروند، به ویژه در آلمان. اقلیت کوچکی از یهودیان از ثروت زیادی برخوردار می‌شوند، اما اکثر آنان به طبقه متوسط در حال رشد تعلق دارند.

بحران اقتصادی دهه ۱۹۳۰ افزایش احساسات ضد یهودی را به همراه می‌آورد. وقتی لئون بلوم سوسیالیست و یهودی در سال ۱۹۳۶ نخست وزیر می‌شود (تصویر سمت راست) ناسیونالیست‌ها و مرتجعان به او اهانت می‌کنند. زاویه والا در مجلس ملی اعلام می‌کند: «برای نخستین بار، این کشور کهن گال‌ها و رومی‌ها توسط یک یهودی اداره خواهد شد... برای رهبری این ملت کشاورز، بهتر است فردی برآمده از این خاک و بوم را برگزینیم تا یک تلمودخوان ...»

ورود مهاجران جدید از شرق

یهودیانی که در فردای قتل عام گسترده سال ۱۸۸۱ از روسیه، و بعدها از لهستان و رومانی به غرب مهاجرت کردند، تفاوت قابل توجهی با مهاجران یهودی قبلی داشتند و تعداد آن‌ها در فاصله دو جنگ پیوسته افزایش می‌یافت. آن‌ها به سختی امرار معاش می‌کنند و عمدتاً پیشه‌ور یا تاجر خرده هستند و اغلب به زبان ییدیش صحبت می‌کنند. آن‌ها به سختی در محیط پیرامون ادغام می‌شوند و اغلب در برخی محله های شهر های بزرگ (ماره و بلویل در پاریس، ایست اند در لندن، گتوی سابق رم) زندگی می‌کنند و در کارگاه‌های کوچک متعلق به یهودیان کار می‌کنند. به این ترتیب این مهاجران هیچ ارتباطی با قشر کارگر در کارخانه های بزرگ پیدا نمی‌کنند. با گسترش بحران اقتصادی در اروپای غربی در اوایل دهه ۱۹۳۰، درآمد محدود آن‌ها باز هم کمتر می‌شود. برخی که عمیقاً مذهبی هستند، در لاک خود فرو می‌روند در حالی که عده ای دیگر که سیاسی شده‌اند در مبارزات اجتماعی که شاخص آن دوران بود، شرکت می‌کنند.

هر دو دسته سوءظن یهودیان بومی را برمی انگیزند، چون آن‌ها نمی‌خواهند در جامعه انگشت‌نما شوند. از نظر یهودیان بومی مهاجران جدید بیش از حد جلب نظر می‌کنند، دست و پا گیر هستند و از این رو از بروز مجدد احساسات ضد یهودی واهمه دارند: خاطره قضیه دریفوس همچنان در اذهان زنده است؛ و در

دهه ۱۹۳۰، گروه های راست افراطی تصاویر شیطانی کهن از یهودیان را در بسیاری از کشورهای اروپایی احیا می‌کنند. هر چند سازمان‌های خیریه ارتباط میان یهودیان پیش کسوت و مهاجران جدید را حفظ می‌کنند، اما این دو گروه از نظر فرهنگی و اجتماعی کاملاً از هم متمایز هستند. حتی تعریفی که هر یک از یهودیت دارند با هم متفاوت است: عده ای خود را اقلیت تماماً مذهبی و دسته دیگر خود را اقلیت ملی معرفی می‌کنند.

با این وصف، با گذشت چند نسل مهاجران نیز از پیشرفت اجتماعی بی نصیب نمی‌مانند، به نحوی که فرزندان و نوادگان آنان «حرفه های یهودی» را رها می‌کنند، در محله های مختلف شهرها سکنی می‌گزینند و به تدریج در عرصه های حیات اجتماعی شرکت می‌کنند. به رغم انتقادهای گاه شدید - و مملو از احساسات ضد یهودی - رهبران سیاسی یهودی در این کشورها نقش مهمی را به عهده می‌گیرند، از جمله لئون بلوم در فرانسه، لوئیجی لوزاتی در ایتالیا، والتر راتناو در آلمان. چنین موفقیت‌هایی برای هم‌کیشان آنان در روسیه حکم یک رویا را دارد، همان‌ها که پس از قرن‌ها انزوا، اکنون در حال ورود به صحنه اجتماعی هستند

به رغم دشواری انطباق با محیط و مسائل اقتصادی، یهودیان مهاجر در فرانسه استعدادهای خود را بارز می‌کنند. آن‌ها فرزندان خود را به مدارس محلی، بهترین مهد ذوب افراد در جامعه، می‌فرستند و در فعالیت‌های فرهنگی، سندیکایی و سیاسی شرکت می‌کنند. با این که اغلب در کارگاه‌های کوچک و به دور از محیط‌های کارگری فرانسه کار می‌کنند (تصویر کناری: یک کارگاه پارچه بافی در خیابان اوبرکامف در سال ۱۹۳۰)، اما بسیاری از آن‌ها از جبهه مردمی حمایت می‌کنند. تصویر سمت چپ، محله یهودی نشین رم.

۱۹۱۷: یهودیان روسی، شهروندان تمام عیار شوروی

انقلاب سال ۱۹۱۷ وضعیت یهودیان روسیه را که تا آن زمان در مناطقی میان دریای بالتیک و دریای سیاه زندگی می‌کردند و بر اساس قوانین نژادپرستانه از نظر شغلی و اجتماعی در حاشیه قرار داشتند، متحول کرد. از تاریخ ۲ آوریل ۱۹۱۷، دولت موقت تمامی قوانین ضد یهود را باطل می‌کند و سرانجام یهودیان روسی شهروند تمام عیار محسوب می‌شوند. این تحول به آن‌ها امید عظیمی می‌بخشد.

در نوامبر ۱۹۱۷، و سپس در ژانویه سال ۱۹۱۸، لنین اعلام می‌کند که اقلیت یهودی روسیه از این پس از همان موقعیتی برخوردارند که سایر ملیت‌های گوناگون در اتحاد جماهیر شوروی.

اواسط دهه ۱۹۲۰، دولت شوروی صد هزار خانواده یهودی را به آبادی‌های روستایی در اوکراین، بلاروس و کریمه منتقل می‌کند. این پوستر به زبان ییدیش اعلام می‌کند: «زندگی کمونیستی را به روستاهای روسیه ببریم.» عده ای خواهان به رسمیت شناختن یک سرزمین یهودی نشین مستقل هستند. یک منطقه تقریباً عاری از سکنه در مرز چین به این منظور انتخاب می‌شود: بیروبیجان. این مهاجران (تصویر پایین) در سال ۱۹۲۸ به آنجا رفتند و جزء ۲۰،۰۰۰ یهودی اسکان یافته در بیروبیجان هستند. بیش از نیمی از آن‌ها کمی بعد از آنجا باز می‌گردند.

با این وصف، چند ماه بعد، جنگ داخلی شدیدی علیه یهودیان در می‌گیرد و آن‌ها قربانی انفجار احساسات ضد یهودی در اوکراین، جایی که ۱,۵ میلیون یهودی زندگی می‌کنند، می‌شوند. ناسیونالیست‌های اوکراینی ابتدا به رهبری پتلیورا و سپس ژنرال دنیکین و ارتش سفیدش دست به کشتارهای گسترده در کییف، بردیچو، ژیتومیر و... می‌زنند. تنها با فرا رسیدن سال ۱۹۲۱ و اجرای سیاست جدید اقتصادی لنین است که یک دوره کوتاه آرامش برقرار می‌شود و این جوامع سرانجام می‌توانند از حقوق برابری که به تازگی کسب کرده اند، بهره‌مند شوند.

بلشویک سازی، شهرنشینی و دین زدایی در میان یهودیان

آزادی انتخاب محل سکونت بسیاری از یهودیان را بر آن داشت تا در مناطق مرکزی روسیه و یا در نواحی دور دست مانند اورال، سیبری و یا روسیه آسیایی سکونت گزینند، اما اغلب آن‌ها راهی مسکو و لنینگراد می‌شوند. ساختارهای سنتی اشتتل از بین می‌رود. سنت‌ها رو به اضمحلال می‌گذارند و فرآیند جذب در جامعه به ویژه بر اثر تشویق بلشویک‌ها که یک کارزار واقعی علیه مذهب به راه انداخته اند، بالا می‌گیرد. آن‌ها ساختارهای اجتماعی یهودیان موسوم به Kehillot را از بین می‌برند، کنیسه‌ها را مصادره و به مدرسه و یا بیمارستان تبدیل می‌کنند، مدارس مذهبی و حوزه های علمیه تلمودی را می‌بندند و خواهان کنار گذاشتن اعیاد سنتی هستند. تنها فرهنگ یهودی مجاز، انتشار روزنامه و اجرای تئاتر به زبان ییدیش است که توسعه چشمگیری پیدا می‌کند و یک شبکه

قتل‌عام‌هایی که توسط نیروهای پتلیورا صورت می‌گیرد، هزاران قربانی در اوکراین به جا می‌گذارد (تصویر زیر) تا پیروزی ارتش سرخ در سال ۱۹۲۰. پتلیورا که به فرانسه پناهنده شد، در سال ۱۹۲۶ توسط یک جوان یهودی اوکراینی بنام شوارزبارد

به قتل می‌رسد. در بالا،

پرونده دولت پودولی پیرامون کشتارهای سال ۱۹۱۹.

از مدارس ییدیش برای کودکان راه‌اندازی می‌شود. شاخه یهودی حزب بلشویک که Yevsektsia نام دارد، به شدت تلاش می‌کند تا تمامی ظواهر وابستگی دینی را از بین ببرد و هدف اصلی خود را آموزش سیاسی توده های یهود به منظور «بلشویک سازی» آنان قرار می‌دهد.

مسئولان بلشویک که می‌خواهند زندگی یهودیان حالت «عادی»

اللغة اليدّية (اليديش) مستخدمة في الاتحاد السوفييتي في المقام الأول للتعبير عن الطبقة مع التقاليد وبشكل خاص مع الدين الذي يتم رفضها كما تظهر الملفوفات من التوراة التي تتعرض للتدنيس. وقد طوّر الشيوعيون « ثقافة يهودية بروليتارية» وصحافة ومسرحا. وقاموا بإحداث إصلاح للخطّ من أجل قلع اليديش عن جذورها العبرية. في هذا القسم من المدرسة اليهودية في خاركوف، سنة ١٩٢٣، راية تعلن: « دار الأطفال دار الثقافة الشيوعية».

پیدا کند و از فقری که دامن گیرشان است خارج شوند، آن‌ها را تشویق می‌کنند تا مشاغل خود را تغییر داده و به کشاورزی و یا صنایع سنگین رو آورند. از طرف دیگر الغای نظام سهمیه‌ای در دانشگاه‌ها به بسیاری از یهودیان این امکان را می‌دهد تا به مشاغل آزاد به ویژه پزشکی روی آورند. برخی دیگر به دنبال دوره های آموزشی حرفه ای در مدارس عالی فنی می‌روند؛ و سرانجام عده ای نیز کارمند دولت می‌شوند. شمار دکانداران و دست فروشان یهودی به نحو بارزی کاهش می‌یابد.

به تدریج سطح زندگی بالا می‌رود و به یمن کاهش در صد مرگ و میر کودکان، شمار جمعیت یهودیان روسی از ۲٫۷ میلیون در سال ۱۹۲۰ به قریب به سه میلیون در سال ۱۹۳۴ می‌رسد. ۴۰ در صد از این جمعیت در شش شهر بزرگ زندگی می‌کنند، البته دیگر از محله های یهودی‌نشین خبری نیست و یهودی و غیریهودی در کنار هم سکونت دارند. این روند شهرنشینی همگام با دین زدایی در میان یهودیان جلو می‌رود: جوانان یهودی بیش از پیش به زبان روسی صحبت می‌کنند و ییدیش را کنار می‌گذارند، وابستگی به سنت‌های مذهبی و فرهنگی را طرد می‌کنند و ازدواج با غیریهودیان افزایش پیدا

می کند .

این بهایی است که با تبعیت از مقامات کشور و برای ذوب شدن در جامعه باید پرداخت، هر چند تصفیه‌های عظیم استالین از سال ۱۹۳۶ به بعد نشان داد که این ذوب‌شدگی تا چه حد شکننده است. در جریان این تصفیه‌ها، بخش بزرگی از روشنفکران یهودی دستگیر می‌شوند و خود را قربانی سرکوب، توأم با یهودستیزی، می‌یابند. هم زمان، زبان روسی به وضوح در ارکان جامعه یهودی نفوذ می‌کند و نهادهای «سرزمین ییدیش» در شوروی - به ویژه مدارس- شکوفایی خود را از دست می‌دهد.

یهودیان مرکز و شرق اروپا در مواجهه با یهودستیزی

در فردای جنگ جهانی اول وضعیت یهودیان این مناطق دست‌خوش تغییرات بزرگی می‌شود که ناشی از دگرگونی‌های

در طول دهه ۱۹۳۰ اوضاع در تغییر و تحول است. برنامه پنج ساله به یهودیان اجازه می‌دهد به عنوان کارگر حرفه‌ای یا صنعتگر کار کنند. برخی دانشگاه رفته و به قشر روشنفکر پیوسته اند. آن‌ها به تدریج مزارع شورایی را ترک کرده به مسکو، لنینگراد، اودسا (تصویر زیر)، کییف، خارکوف و دنیپروپتروفسک نقل مکان می‌کنند (نظیر این دو جوان). همزمان استفاده از زبان ییدیش رو به افول می‌گذارد، مدارس یهودی سوت و کور می‌شوند و شوراهای یهودی از بین می‌روند. در سال‌های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۸ مسئولان حزبی به مبارزه با به اصطلاح «انحراف‌های ملی‌گرایانه» می پردازند.

اشغال لهستان توسط آلمان در تابستان ۱۹۱۵ (تصویر سمت چپ) اوضاع یهودیان را بهبود بخشید و از این پس در عرصه فرهنگی و در داخل جامعه شان آزادی بیشتری برخوردار می‌شوند. تصویر پایین: رهبران جامعه یهودی اسکیرنیویچ. با این وجود این تحولات ناشی از یک سیاست عامدانه نیست و وضعیت بسته به عملیات نظامی در هر ناحیه متفاوت است.

ژئوپلیتیکی در اروپا پس از سقوط امپراتوری‌های رومانف، هابزبورگ و هوهنزولرن و تجزیه امپراتوری عثمانی است. با عقد پیمان‌های صلح، مرزهای کشوری تغییر می‌کند. دوبروجا، ترانس سیلوانی، بوکووینا و بسارابی به خاک رومانی ملحق می‌شوند و یک میلیون یهودی از این پس خود را رومانیایی می‌نامند. لهستان که قدرت پیدا کرده بخشی از بلاروس و ویلنا را ضمیمه خاک خود می‌کند. لهستان همچنین گالیسی را نیز از اتریش باز می‌ستاند. در نتیجه این تحولات، لهستان میزبان سه میلیون یهودی می‌شود، در حالی که در مجارستان که به تازگی مستقل شده تنها حدود ۴۵۰۰۰۰ یهودی زندگی می‌کنند. ۲۵۰۰۰۰ یهودی در سه جمهوری بالتیک یعنی لیتوانی، لتونی و استونی به سر می‌برند. در فاصله ۱۸ ژانویه و ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹، در چارچوب کنفرانس صلح که مسئولیت تنظیم معاهده‌های نهایی را به عهده دارد، کمیته نمایندگی‌های یهودیان وضعیت جوامع خود در این مناطق را شرح می‌دهند و حکومت‌ها سرانجام حقوق اقلیت‌ها را به رسمیت

می‌شناسند. اما در همان اوان، قتل عام‌های گسترده‌ای در لهستان، جایی که یهودستیزی در میان مردم و همچنین بخش بزرگی از طیف سیاسی کشور رایج است، صورت می‌گیرد. جنگ ۱۹۲۰-۱۹۲۱ علیه بلشویک‌ها نقطه اوج این خشونت‌ها است. در رومانی هم اوضاع به همین ترتیب است. در آنجا خشونت‌های ضد یهودی به اعتراضات وسیع در اروپای غربی و ایالات متحده منجر می‌شود.

انطباق ضعیف فرهنگی و انزوای اجتماعی

هر چند در میان یهودیان لهستان و رومانی یک اقلیت بسیار کوچک متشکل از بانک داران، کارخانه داران و تجار بزرگ وجود دارد، اما اکثر این مردم پیشه‌ور و به طور خاص دباغ، قناد، خیاط یا دکاندار هستند. البته این اواخر برخی از آنان در کارخانه‌های نساجی شهرهای بزرگ مشغول به کار شده‌اند. روند شهرنشینی

این چهره‌ها (تصویر زیر) نشانگر غم افرادی است که در خاک‌سپاری یک مسیحی که در جریان کشتار سال ۱۹۰۵ به یهودیان کمک می‌کرد، شرکت کرده اند، اما همچنین اضطراب نقاش را نسبت به وضعیت یهودیان در لهستان نشان می‌دهد.

«این که حلقه مویمان را می‌برند، برای ما دردناک‌تر از مشت و لگد است و این مصیبت بر سر کسی می‌آید که بی گدار پا به محله های

خطرناک بگذارد. مسیحیان خردسال هم از والدین خود تقلید می‌کنند، چرا که آن‌ها در جریان یورش به یهودیان سر و ریش آنان را می‌تراشند.»

مارک زبوروفسکی و الیزابت هرزوگ، «اولام»، ۱۹۵۲

گسترش می‌یابد، اما هنوز جوامع کوچکی وجود دارد که در لاک خود هستند: زبان ییدیش تنها زبان عامیانه است و سنت‌های مذهبی شدیداً رعایت می‌شود و علائم آشکار هویت یهودی - در زمینه لباس و یا آرایش موی سر- حفظ شده است. زندگی «یهودی» تحت تأثیر مذهب است و مقدس و غیر مقدس با هم قاطی است،

یهودیان در روستاها اغلب در ازای دستمزد ناچیز در کارگاه های کوچک پیشه‌وری یا صنعتی کار می‌کنند (صفحه روبرو، تصویر یک خیاط) و یا تجار خرده پا هستند. دست فروش که از دهکده ای به دهکده دیگر برای فروش اشیای مختلف می‌رود، از چهره های آشنا است. (تصویر زیر) آلات موسیقی به خصوص سازهای زهی جشن‌ها را همراهی می‌کند. (تصویر کناری: یک ویولن‌زن دوره‌گرد).

«نسیم آمد امروز به ییدیش
با من سخن گفت، باد لا
بلای بال‌های آسیاب چرخید،

و از فراز نغمه زیبای ویولن
به گوش می‌رسد، جیغ‌های
کودکان، لالایی مادران، آه
عاشقان، دعای پیرمردان، ترنم
کارگران جوان.»
دورا تتلبویم، نسیم با من به
ییدیش سخن گفت،۱۹۶۳

هر چند جوانان بیش از پیش خواهان «فرو ریختن این دیوار گتو» هستند.

همچنین این دوران مصادف است با سیاسی شدن شدید یهودیان که به عقاید سوسیالیستی و یا صهیونیستی رو می‌آورند و روزنامه های متعددی منتشر می‌شوند. زنان با در نوردیدن محدودیت‌هایی که سنتاً بر زنان یهودی تحمیل می‌شد و آن‌ها را در خانه محصور می‌کرد، پا به عرصه فعالیت‌های اجتماعی می‌گذارند و زنان جوان اغلب پیشتاز حرکت‌های سیاسی می‌شوند.

میان سنت و تجدد، الگوهای بسیار متفاوت یهودی بودن در فاصله دو جنگ جهانی می‌تواند اشکال متفاوتی داشته باشد. یک بانک دار برلینی، یک فیلسوف اهل وین، یک نماینده مجلس پاریسی، یک دانشجوی اهل بسارابی، یک دباغ مقیم کراکوف، یک دست فروش در کوونو و یا یک زن کارگر مبارز در لودز رابطه یکسانی با جامعه پیرامونشان

در ورای روند شهرنشینی (تصویر سمت راست: خیابان نالوکی در محله یهودی ورشو)، زندگی یهودیان لهستان دست‌خوش تغییرات بزرگی است. سازمان‌های سیاسی با مواضع روشن رشد می‌کنند. آگودات اسرائیل یک برداشت کاملاً مذهبی از یهودیت دارد. در آن سوی طیف سیاسی، بسیاری از یهودیان به حزب کمونیست پیوسته اند. صهیونیست‌ها به

چند دسته تقسیم می‌شوند: از میزراحی مذهبی تا پوآله زیون که مارکسیست است (در بالا، فراخوان به خرید زمین در فلسطین). حزب فولکس پارتای خواهان استقلال فرهنگی است و بوند که در برگیرنده روشنفکران چپ حامی کارگران یهودی است و از برابری حقوق مدنی، خودمختاری ملی و فرهنگی، ایجاد بیمه درمانی و مستمری برای بیکاران دفاع می‌کند.

ندارند و یهودیت برای هر یک دارای تعریف و معنای متفاوتی است. عده ای می‌پندارند که به رهایی ایده آل رسیده و از زندگی در «کشور حقوق بشر» که بسیاری در آرزوی آن هستند، به خود می‌بالند: پاریس از اهداف اصلی مهاجران یهودی است. عده ای دیگر رهسپار ایالات متحده می‌شوند، به این امید که خود را در جامعه آمریکا ذوب کنند و متمول شوند، اما از سال ۱۹۲۴ دولت آمریکا مهاجرت را سهمیه بندی کرده و دیگر نقل مکان به این کشور دشوار شده است. عده کمی رهسپار فلسطین می‌شوند؛ در هر حال بسیاری همچنان به ساختارهای اخلاقی گتوهای قدیمی شرق پایبند هستند. تفاوت‌ها میان آنان آشکار است، اما ایدئولوژی هیتلری آن‌ها یک دشمن واحد تعریف می‌کند و به «یهودی» اعلان جنگ می‌کند، جنگی بی امان و بی شفقت.

زن یهودی در دیدگاه سنتی مسئول رعایت ضوابط تغذیه و آیین‌های مربوط به منزل است، باید محجوب باشد و بعد از ازدواج مویش را بپوشاند (تصویر صفحه مقابل). حتی اگر شاغل باشد، خارج از خانه در مراسم نیایش مذهبی و تحصیلات دینی نقشی ندارد. دانشجویان جوان مانند این دختر وابسته به تشکیلات بوند، چنین الگویی را مردود می‌دانستند.

«یهودی در محل استقرار خود ریشه می‌دواند و به آن می‌چسبد، به نحوی که دیگر نمی‌توان حتی با به کار گرفتن خشونت او را بیرون راند. او مانند یک انگل مفت‌خور، یک باکتری خطرناک است و به محض این که یک زمین بارور پیدا کند، رشد و نمو خواهد کرد. حضور او همان اثری را دارد که گیاهان انگلی: هر جا که اطراق کند، مردمی که پذیرایش باشند رو به افول می‌گذارند.»

آدولف هیتلر.

«نبرد من»، ۱۹۲۴

فصل دوم

هیتلریسم

هیتلر هیچ شباهتی به الگوی ناب آریایی که مجسمه ساز آلمانی آرنو برکر (سمت چپ) ساخت، نداشت، اما در حرکاتش دقت می‌کرد تا هنگام نطق‌های تبلیغاتی‌اش مردم را تحت تأثیر قرار دهد. هایدریش هوفمن، عکاس مخصوص او، نخستین آلبوم عکس او را در سال ۱۹۳۲ با نام هیتلر مرد ناشناخته منتشر می‌کند. بعد از آن پیشوا چاپ چنین عکس‌های کلیشه‌ای را ممنوع می‌کند.

یهودستیزی یکی از اصلی‌ترین پایه های جهان بینی هیتلر را تشکیل می‌دهد و آن را در کتاب «نبرد من» Mein Kampf توضیح داده است. او این کتاب را در سال ۱۹۲۴ در زندان لیندربرگ نوشت. هیتلر در پی تلاش ناکام برای سرنگونی حکومت وقت در مونیخ، به مدت ۹ ماه در زندان به سر می‌برد. این کتاب در واقع هم زندگی نامه او، هم یک رساله و هم یک برنامه حکومتی است.

آریایی، در رأس هرم نژادی

اصل اساسی دیدگاه هیتلر نابرابری نژادها است. نژاد برتر عبارت است از آریایی‌های سفیدپوست، مو بور، درشت هیکل با سری کشیده، سیمایی که در آلمان و کشورهای اروپای شمالی به وفور دیده می‌شود. او در این باره می‌گوید: «تمام فرهنگ بشری، همه دستاوردهای هنری، علمی و فنی بشریت زاییده نبوغ خلاق آریایی است.» بر اساس این نظریه، نژاد آریایی است که انسانیت برتر را خلق کرده و نمونه اولیه «انسان» است. او پرومته دوران ما است. از این رو آریایی‌ها باید بر جهان تسلط داشته باشند چرا که «ملت اربابان» (به آلمانی، Herrenvolk) هستند. بر این پایه است که هیتلر اندیشه های سیاسی خود را چه در سطح ملی و چه در سطح بین‌المللی توسعه می‌دهد

حکومت مقتدر برای تضمین برتری

اصل نابرابری نژادها در واقع اندیشه هیتلر درباره حکومت را تعریف می‌کند. در دیدگاه او حکومت ابزاری است که برتری نژاد برتر را تضمین می‌کند، نژادی که «خالق و حامل فرهنگ و تمدن» است. از این رو حفظ

توزیع کتاب «نبرد من» در آغاز محدود بود. ناشران آنگلوساکسون این کتاب را بسیار مطول و «ثقیل» یافتند. علاوه بر آن، هیچ کس در خارج از آلمان هیتلر را در آن زمان جدی نمی‌گرفت. همه چیز از سال ۱۹۳۳ تغییر کرد. این کتاب ابتدا به انگلیسی و سپس به زبان فرانسه ترجمه شد (اما تا سال ۱۹۳۹ فقط خلاصه آن به چاپ رسید). «نبرد من» را هزاران نفر خواندند، اما چه کسی آن را جدی گرفت؟

اصالت نژادی یک ضرورت مطلق است. ازدواج و تولد نباید هدف دیگری را دنبال کند.

برای اینکه ملت در مسیر درست بماند باید توسط یک رهبر واحد و بلامنازع هدایت و کنترل شود. حکومت بر پایه «اصل پیشوا» (Führerprizip) بنا می‌شود و با «بلاهت دموکراسی» با استهزا و سوءظن برخورد می‌شود. پیشوا باید همه قدرت را در دست داشته باشد و کوچک‌ترین نافرمانی را در نطفه خفه کند.

بر اساس این اصل، اختیارات مستقل ایالات فدرال، یعنی لندر، در زمینه بودجه و یا پلیس، باید از بین برود و همه اختیارات در یک رایش متحد متمرکز گردد.

هیتلر از مرد آلمانی می‌خواست که «قوی و مولد» باشد، اما وظیفه زن آلمانی را سه چیز تعیین کرده بود که در زبان آلمانی با «K» شروع می‌شود: بچه، کلیسا، آشپزخانه (Kinder, Kirche, Küche). اما پس از جنگ جهانی اول، زنان آلمانی در زندگی اجتماعی فعال شده‌اند. همچنین قانون اساسی وایمار با اعطای حق رای به زنان ظهور زنان مبارز سیاسی مانند روزا لوکزامبورگ، کلارا زتکین، لیلی براون و گرترود بائومر را تشویق کرد.

ch, ein Führer!

... و «فضای زیست» برای نژاد اربابان

در زمینه سیاست خارجی، مرد آلمانی که از نژاد برتر است باید از فشارهایی که بر او سنگینی می‌کند خلاصی یابد، به ویژه از تعهدات پیمان ورسای که آلمانی‌ها آن را یک فرمان تحقیر آمیز می‌دانند: از دست دادن اراضی، خلع سلاح، پرداخت غرامت جنگی به عنوان کشور آغاز کننده جنگ. در غرب باید منطقه آلزاس لورن را از فرانسه، «دشمن مرگبار و آشتی‌ناپذیر» آلمان، پس گیرد.

به خصوص باید اراضی پهناوری را در شرق فتح کند تا به این ترتیب سنت کشورگشایی شوالیه های توتنی را احیا و برای ملت آلمان «فضای زیست» لازم را تأمین کند تا بتواند به خوبی رسالت تمدن آفرینی خود را عملی سازد و همه ژرمن‌ها را با شعار «یک ملت، یک رایش، یک پیشوا» Ein Volk, ein Reich, ein Führer گرد هم جمع کند تا به مصاف «ملت‌های برخاسته از نژادهای پست» و بالاخص اسلاوها که ساکنان کنونی سرزمین‌های شرق هستند، بروند، اسلاوهایی که آینده‌شان برای او هیچ اهمیتی ندارد. در واقع باید گفت که در دیدگاه هیتلر وجود هر فرد وابسته به تعلق نژادی او است و نژاد است که به نحوی تغییرناپذیر جایگاه او را در سلسله مراتب ملت‌ها و نیز

«ما، پیروان ناسیونال سوسیالیسم، آگاهانه جهت گیری‌های سیاست خارجی قبل از جنگ را رد می‌کنیم. ما کارمان را همان جا آغاز می‌کنیم که اجدادمان ششصد سال پیش نیمه تمام گذاشتند. ما حرکت بی وقفه ژرمن‌ها به سمت جنوب و غرب اروپا را متوقف می‌کنیم و به سوی شرق نظر می‌افکنیم... اگر امروز از سرزمین‌های جدید در اروپا سخن می‌گوییم، قبل از هر چیز به روسیه و کشورهای هم‌جوارش می‌اندیشیم.»

آدولف هیتلر
نبرد من، ۱۹۲۴

Ein Volk, ein Rei

سرنوشتش را تعیین می‌کند. در پایین‌ترین رده این سلسله مراتب «یهودی» قرار دارد که هیتلر از او نفرت جنون آمیزی به دل گرفته است. تعصب فردی او نقش اساسی در اذیت و آزار یهودیان داشت، هر چند این نفرت به تنهایی نمی‌تواند اتخاذ تدابیر و اقداماتی که سرانجام به هولوکاست راه برد را توضیح دهد.

آدولف هیتلر در سال ۱۸۸۹ در اتریش به دنیا آمد. مادرش او را که شاگرد متوسط الحالی بود بزرگ کرد. سپس با رویای این که هنرمند شود عازم وین می‌شود. دو بار در کنکور ورودی دانشکده هنرهای زیبا شرکت می‌کند و مردود می‌شود. تنگدستی به او فشار می‌آورد. از وین، «بازار مکاره نژادها» انزجار پیدا می‌کند. در سال ۱۹۱۴ با رتبه سرباز درجه یک وارد ارتش باواریا می‌شود و به مدال صلیب آهنین نایل می‌گردد. شکست آلمان در جنگ برایش تحقیرآمیز است و از آنجا که شغل و آینده روشنی ندارد، وارد عرصه سیاست می‌شود. رهبری حزب کارگران آلمان، یک گروه کوچک ناسیونالیست افراطی را در دست می‌گیرد و به یاری تبحرش در سخنرانی و تبلیغات آن را جلو می‌برد. در سال ۱۹۲۰، نام این سازمان به حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمانی تغییر می‌کند. در سال ۱۹۲۳، او «قیام کافه» در مونیخ را راه می‌اندازد که با شکست مواجه می‌شود. تصویر وسط: پوستر باز پس گرفتن بندر دانزیگ که پس از جنگ از آلمان جدا شده بود. تصویر کناری: پوستر اعتراضی علیه اشغال منطقه راینلاند توسط فرانسه با حمایت بلژیک.

شر مطلق

هیتلر در آغاز یهودیان را «موجوداتی با خون ناپاک» توصیف می‌کند که «نژاد منفی» حامل آلودگی را تشکیل می‌دهند. او به کرات برای توصیف آن‌ها از واژه های «باسیل»، «انگل»، «مسموم کننده خون دیگران»، «حاملان تعفن» و «سل نژادی» استفاده می‌کند و باید علیه آن‌ها از خود دفاع کرد، «همان طور که در قرن گذشته پاستور و کوخ این کار را کردند.»

به عقیده او یهودیان از «نازایی فکری» رنج می‌برند و از هرگونه خلاقیتی عاجزند. او معتقد است که آن‌ها پایه های فکری، سیاسی و اقتصادی ملتی را که در میان آن‌ها زندگی می‌کنند تضعیف می‌کنند تا آن‌ها را برده خویش سازند. در جهان بینی هیتلری، این همان هدف اصلی یهودیان است که برای تحققش از همه سلاح‌هایی در اختیار دارند استفاده می‌کنند، یعنی از کاپیتالیسم و بلشویسم، تا به تدریج نفوذ خود را گسترش دهند و «سلطه مطلقه خود را بر جهان تحمیل کنند.»

فیلم تبلیغاتی نازی Der Ewige Jude (یهودی ابدی) در فرانسه تحت اشغال آلمان با عنوان «خطر یهود» به نمایش گذاشته شد (پایین در سمت راست پوستر فرانسوی مشاهده می‌شود)

اگر یهودی پیروز شود بشریت به عزا خواهد نشست

هیتلر در «نبرد من» می‌نویسد: «یهودی مدام در تلاش است تا یک انقلاب دوگانه را به ثمر بنشاند: اقتصادی و سیاسی. او به بهره گیری از نفوذی که در عرصه بین‌المللی دارد ملت‌هایی را که در برابر این تهاجم از درون به مقاومت جانانه‌ای دست می‌زنند، به محاصره شبکه ای از دشمنان در می‌آورد. او آن‌ها را به سوی جنگ می‌راند و هر وقت زمان مناسب فرا رسید، پرچم انقلاب را در صحنه نبرد بر می‌افرازد. از نظر اقتصادی، دولت‌ها را به لرزه در می‌آورد تا بنیادهای اجتماعی که توان تولید را از دست داده‌اند از دولت جدا شده و تحت کنترل مالی او در آیند. از نظر سیاسی به دولت امکان بقا نمی‌دهد، شیرازه مقاومت

و دفاع ملی را نابود می‌کند، اعتماد ملت به دولت را از بین می‌برد، تاریخ و گذشته ملت‌ها را به ذلت و خواری می‌کشاند و هر آنچه بزرگی داشته اند را لجن مال می‌کند. اینک، آخرین و بزرگ‌ترین انقلاب آغاز می‌شود. در لحظه ای که یهودی قدرت سیاسی را در چنگ می‌گیرد، آخرین پرده‌هایی را که تاکنون او را استتار کرده بود، کنار می‌زند. یهودی دموکرات و دوست ملت به یهودی خون‌خوار و حکمران مستبد خلق‌ها تبدیل می‌شود. او تلاش می‌کند تا در عرض چند سال اصحاب عقل و درایت را از میان بردارد و ملت را از رهبران معنوی‌اش محروم کند و آن‌ها را کاملاً آماده کند تا به برده‌هایی تبدیل شوند که تا ابد در یوغ او خواهند بود.»

به این ترتیب «توطئه یهود» رفته رفته موفق می‌شود همه ساختار های جهان مدرن را تحت کنترل خود درآورد. هیتلر به عنوان مثال از روسیه شوروی یاد می‌کند که «یهود-بلشویسم یهودی» آن را به خاک و خون کشیده و در صدد گسترش قدرت شرورش است. بر اساس این بینش تقریباً متافیزیکی در باره «خطر یهود»، هیتلر بر آن بود که باید علیه کسانی که نماد این شرارت مطلق هستند، تا نفس آخر جنگید.

«همه جا موش‌ها باعث خرابی کشور می‌شوند، اموال و مواد غذایی انسان‌ها را نابود می‌کنند، و بیماری‌های مختلف را شیوع می‌دهند: طاعون، جذام، حصبه، وبا... آن‌ها شیاد، ترسو و وقیح اند و معمولاً دسته جمعی ظهور می‌کنند. در میان حیوانات، آن‌ها عناصر مخرب، موذی و زیر زمینی هستند، درست مثل یهودیان در میان انسان‌ها.»
از فیلم یهودی سوس، ۱۹۴۰

تصویرسازی ضد یهودی در مسیحیت

با آنکه هیتلر خود را یک تئوریسین نو آور و خلاق معرفی می‌کند، اسطوره ای که در مورد یهودیان به کار می‌برد چیز جدیدی نیست. آبشخور این اتهامات را باید در تاریخ کهن یعنی ضدیت مسیحیت با دین یهود و نیز جنبش فکری که در قرن نوزدهم به وجود آمد و یهودستیزی نوین نام گرفت، جستجو کرد.

این نقاشی دیواری نیمه قرن چهاردهم میلادی خیانت یهودا را به تصویر می‌کشد، هم او که «مسیح را به پشیزی فروخت.»

در سال ۳۲۱ میلادی، در زمان حکومت کنستانتین امپراتور روم، مسیحیت دین رسمی روم شد. از آن زمان کلیسا نفوذ فوق‌العاده ای بر حکومت و نیز بر یهودیان داشت، چرا که می‌خواست که آن‌ها به دین مسیح که از نظر کلیسا تنها دین واقعی بود، بگروند. حال آن که یهودیان که بسیاری از آن‌ها در آغاز مسیحیت را فرقه‌ای از یهودیت تعبیر می‌کردند، به شدت الوهیت مسیح را رد می‌کردند و این از نظر مسیحیان به منزله انکار مسیح بود.

برای مصون نگه داشتن پیروان مسیحیت از نفوذ «مهلک» یهودیت، پدران کلیسا ردیه‌ای را علیه «قوم خدا کش» یهود تدوین و عموم یهودیان را مسئول مرگ مسیح معرفی می‌کنند. در طول زمان، قوانین شدیدی وضع می‌شود که ارتباط میان یهودیان و مسیحیان را ممنوع می‌کند. در اواخر قرن یازدهم میلادی، نخستین جنگ صلیبی که روح وحدت را به مسیحیت باز گرداند، خصومت مسیحیان با قوم یهود را دو چندان کرد: جنگجویان صلیبی قبل از این که برای آزاد کردن کلیسای ضریح مقدس به بیت‌المقدس بشتابند، به کشتار یهودیان «خائن» در اروپا دست زدند.

در همان زمان، اروپا با شکوفایی اقتصادی روبرو می‌شود و اعطای وام با بهره رونق می‌یابد. این حرفه ای است که به خصوص یهودیان به آن اشتغال دارند، چرا که دریافت ربا برای مسیحیان حرام است و در عین حال یهودیان از داشتن زمین محروم شده‌اند. به این ترتیب خشم اقتصادی نیز به خصومت مذهبی افزوده می‌شود.

کشتار یهودیان متس به دست نخستین جنگجویان صلیبی که در مسیر بیت‌المقدس بسیاری از جوامع یهودی را تار و مار کردند.

«این گروه پس از شور، هنگام طلوع آفتاب با بیل و نیزه به یهودیان حمله کردند. قفل‌ها و درها را شکستند و هفتصد تن را که بیهوده در صدد دفاع از خود بودند کشتند، زنان را نیز قتل عام کردند و کودکان اعم از دختر و پسر را از پای درآوردند... صحنه دل‌خراشی بود. مادران با آهن گلوی نوزادانشان را بریدند. آن‌ها ترجیح می‌دادند به دست خود، کشته شوند تا این که زیر ضربات افراد ختنه نشده از پای درآیند. فقط معدودی از یهودیان موفق به فرار شدند و بعضی را غسل تعمید دادند که بیشتر به خاطر ترس از مرگ بود تا عشق به مسیحیت.»

آلبرت دکس، واقعه نگار مسیحی قرن یازدهم

خون مسیح در خانه یهود می‌چکد و او را افشا می‌کند: فصلی از معجزه مسیح، نقاشی ایتالیایی ۱۴۶۹ (تصویر بالا سمت چپ)
در همان باب: تصویر سنتی (نقاشی حکاکی شده در قرن هفدهم که نشانگر قربانی شدن یک طفل مسیحی در جنوب فرانسه در سال ۱۱۸۰ است) و نقاشی ۱۹۳۹ در

شیطان سازی از یهودیان

سه اتهام جدی به یهودیان وارد است : به آن‌ها مظنون هستند که نان مراسم مذهبی مسیحیان را با هدف هتک حرمت می‌دزدند و به این ترتیب خدا کشی خود را نشان می‌دهند. می‌گویند یهودیان اغلب کودکان مسیحی را می‌دزدند و به قتل می‌رسانند تا از خونشان نان فطیر برای عید پسح درست کنند. سر انجام، آن‌ها را متهم به ریختن سم در چاه‌ها و شیوع امراض واگیر می‌کنند.

به این ترتیب به طرز تفکری می‌رسیم که در آن یهودی و شیطان با یکدیگر تبانی می‌کنند تا به مسیحیان آسیب رسانند و حتی آن‌ها را بکشند. در نمایش‌های مردمی یهودیان را با شاخ، دم دراز و امثال آن نشان می‌دهند. در مقابل «رایحه تقدس» از «بوی تعفن یهود» صحبت می‌شود. همچنین شایع می‌کنند که در نتیجه دسیسه چینی یهودیان آن‌ها را از برخی مالیات‌ها معاف کرده اند.

Stürmer، ارگان حزب نازی (تصویر وسط)

در قرن هجدهم در میادین عمومی نسخه های تلمود را به عنوان جادوی سیاه می‌سوزانند و روز سبت را که در آیین یهود روز استراحت و نیایش است به سبت ساحران تشبیه می‌کنند.

یهودیان از این پس مجبور به حمل علامت مشخصی می‌شوند، آن‌ها را در گتوها محصور می‌کنند، برخی مشاغل برای آن‌ها ممنوع می‌شود، گرویدن به دین دیگر اجباری و اخراج جزء زندگی آن‌ها می‌شود. این همه نتیجه «آموزش ظن» است که کلیسای کاتولیک آن را باب کرد هر چند ضدیت با دین یهود در انحصار کاتولیک‌ها نیست: مارتین لوتر در کتابش به نام «در باره یهودیان و دروغ‌هایشان»، انبوهی دشنام و لعنت نثار یهودیان می‌کند و از آنان به عنوان «طاعون و مصیبت واقعی» نام می‌برد. هیتلر اغلب از این عبارت استفاده می‌کرد.

مبارزه با عصر تجدد

در عصر تجدد، یهودیان همچنین انزجار جریان‌های محافظه کار که خواهان حفظ نظم کهن اجتماعی هستند را برمی انگیزند. انقلاب فرانسه، نشئت گرفته از عصر روشنگری، نخستین انقلابی است که یهودیان را به مثابه شهروند تمام عیار به رسمیت می‌شناسد و موقعیت درجه دوم آن‌ها را لغو می‌کند. سایر قدرت‌های اروپایی این آزادسازی را که با نیروی انقلابیون و سپس ارتش ناپلئون محقق شده یک اجبار تحمیلی از سوی دشمن فاتح می‌بینند. این پدیده همچنین مترادف بی ثبات سازی اجتماعی در شرایطی است که جامعه سنتی روستایی در پی انقلاب صنعتی و گسترش

از قرن دوازدهم به بعد، یهودیان مستمراً به برگزاری مراسم مذهبی جنایت‌کارانه متهم می‌شوند. برخی معتقدند که یک انجمن مخفی یهودی قربانی‌ها را تعیین می‌کند و نفوذ یهود را بر جهان اشاعه می‌دهد. به این ترتیب اسطوره «دانشوران صهیون» پدیدار می‌شود و در اواخر قرن نوزدهم پلیس تزاری کتاب «پروتکل‌های دانشوران صهیون» را منتشر می‌کند که یک جعل تاریخی است، اما هیتلر آن را یک سند واقعی تلقی می‌کرد.

روند شهرنشینی دست‌خوش تحول شده است. نظم کهن که بر دارایی ملاکین و قدرت اشراف زادگان استوار بود از سوی بورژوازی فاتح و صاحب ثروت اقتصادی و تشنه قدرت سیاسی تهدید می‌شود. تحرک اجتماعی شتاب می‌گیرد. کارگران صنعتی، طبقه نوین برآمده از انقلاب صنعتی، نبرد علیه فقر و محرومیت را آغاز می‌کند. لیبرالیسم، دمکراسی و سوسیالیسم از جمله مکاتب فکری هستند که رعشه بر اندام اصحاب قدرت کهن می‌اندازند و اینان به نوبه خود دست یهودیان، نماد عصر نحس تجدد را پشت سر این مکاتب فکری می‌بینند.

محافظه‌کاران به تدریج اسطوره‌های کهن علیه یهودیان را احیا می‌کنند. یهودیان برای چنگ انداختن بر سلطه جهانی، مشغول

خانواده روچیلد به مثابه نماد «سرمایه یهودی» الهام بخش بسیاری از تبلیغاتچی های یهودستیز بوده است. این کاریکاتور در سال ۱۸۴۸ با عنوان «ثنای پادشاه» نشان می‌دهد که پادشاهان و حکام اروپا در برابر مایر آنشل روچیلد که روی کیسه‌های زر نشسته است، زانو زده اند. در سال ۱۸۳۵ بورن که خود یهودی بود در «نامه‌های پاریس» نوشت: «آیا جهان بهتری نخواهیم داشت اگر همه پادشاهان سرنگون شوند و تاج و تخت خود را به خانواده روچیلد واگذار کنند؟»

دسیسه چینی هستند تا در کشورهای مختلف جنبش‌های انقلابی راه بیندازند تا از این رهگذر هم امتیازاتی برای خود کسب کنند

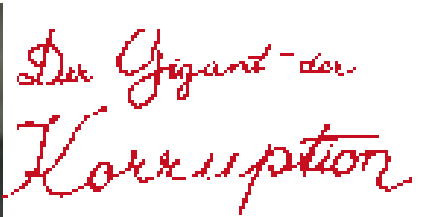

و هم این کشورها را به ورطه نابودی بکشند. برخی دیگر با علم کردن تصویر یهود نزول خوار یهودیان را متهم می‌کنند که از رشد سرمایه داری برای استثمار خلق‌ها استفاده می‌کنند. «طلای یهود» که در بانک داران تجسم می‌یابد آفت وجدان‌های پاک است. کارل مارکس در میان مدافعان چنین نظریه‌ای بود و بعدها پرودون نیز آن را رواج داد و به آن شاخ و برگ نژادپرستانه ای افزود که درست منطبق با یهودستیزی مدرن بود.

«سرمایه داری یهود نه تنها خواهان نابودی اقتصادی آلمان است، بلکه می‌خواهد که این کشور را از نظر سیاسی نیز به بردگی بکشاند... نبرد علیه سرمایه داری جهانی به مهم‌ترین نبرد ملت آلمان در راستای تحقق استقلال و آزادی اقتصادی تبدیل شده است.»
نبرد من، ۱۹۲۴

تصویر بالا: تبلیغات نازی علیه بانک داران یهودی: «غول‌های فساد»
تصویر پایین: کاریکاتور ضد یهودی در سال ۱۹۳۶

یهودستیزی، ناسیونالیسم و تئوری‌های «سلامت نژادی» در قرن نوزدهم

قرن نوزدهم را می‌توان عصر صنعتی سازی و شکوفایی ناسیونالیسم بر شمرد: ملت به شالوده اصلی جامعه تبدیل می‌شود، چارچوب اساسی که آحاد جامعه خود را در آن باز می‌شناسند و گرد هم می‌آیند. در چنین فضایی وجود یهودیان مزاحم است، چرا که با سایرین یک تفاوت بنیادین دارند: آن‌ها در همه جای جهان پراکنده هستند، سرزمین مشخصی ندارند، و «جهان وطنی» آنان شک و سوءظن برمی انگیزد. ملت اگر نمی‌خواهد ماهیت خود را از دست دهد، باید آنان را طرد کند. در همین دوران، فرانسوا گوبینو رساله ای دربارهٔ عدم برابری نژادها (۱۸۵۵) منتشر می‌کند و در آن مدعی می‌شود که با توسل به اصول علمی، نظریه برتری نژاد ژرمن‌های شمال

اروپا را ثابت کرده است. در سال‌های پایانی قرن نوزدهم، در حالی که ماجرای دریفوس فرانسه را به دو جناح تقسیم می‌کند، یعنی جناحی معتقد به بی گناهی دریفوس و کسانی که فریاد «مرگ بر یهودیان! » را سر می‌دهند، یک فرانسوی دیگر به نام درومون با انتشار هجونامه نفرت‌انگیزی به نام «فرانسه یهودی» موفقیت بسیاری بدست می‌آورد. در سال ۱۸۹۹، هوستون استیوارت چمبرلین کتاب «بنیادهای سده نوزدهم» را به چاپ می‌رساند. در این کتاب او تئوری نژادپرستانه ای را ارائه می‌دهد که بر اساس آن نژاد آریایی که ریشه آن به هند برمی‌گردد به تنهایی تمدن بشری را پایه گذاری کرده است. وی بر آن است که آریایی‌ها باید از «اختلاط نژادی» با نژاد سامی که از خاور دور آمده و «نژاد منحط» می‌باشد، پرهیز کند.

یهودستیزی، ناسیونالیسم و تئوری‌های «سلامت نژادی» در قرن نوزدهم

قرن نوزدهم را می‌توان عصر صنعتی سازی و شکوفایی ناسیونالیسم بر شمرد: ملت به شالوده اصلی جامعه تبدیل می‌شود، چارچوب اساسی که آحاد جامعه خود را در آن باز می‌شناسند و گرد هم می‌آیند. در چنین فضایی وجود یهودیان مزاحم است، چرا که با سایرین یک تفاوت بنیادین دارند: آن‌ها در همه جای جهان پراکنده هستند، سرزمین مشخصی ندارند، و «جهان وطنی» آنان شک و سوءظن برمی انگیزد. ملت اگر نمی‌خواهد ماهیت خود را از دست دهد، باید آنان را طرد کند. در همین دوران، فرانسوا گوبینو رساله ای دربارهٔ عدم برابری نژادها (۱۸۵۵) منتشر می‌کند و در آن مدعی می‌شود که با توسل به اصول علمی، نظریه برتری نژاد ژرمن‌های شمال اروپا را ثابت کرده است. در سال‌های پایانی قرن نوزدهم، در حالی که ماجرای دریفوس فرانسه را به دو جناح تقسیم می‌کند، یعنی جناحی معتقد

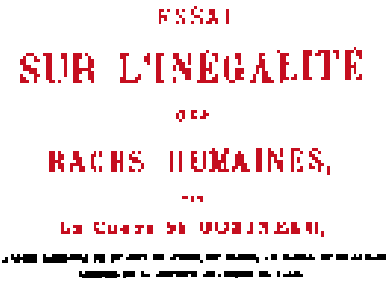

گوبینو معتقد بود که همه تمدن‌ها بدون استثنا دچار انحطاط می‌شوند زیرا اختلاط خون پاکی نژادی آن‌ها را از بین می‌برد. کیفیت همه نژادها به یک اندازه نیست. آریایی‌ها شریف‌ترین نژاد هستند اما طی مهاجرت تدریجی بر اثر اختلاط با ملت «سیاه و زرد» پست می‌شوند. تنها عده معدودی از این قاعده مصون ماندند، نظیر «فرزندان پادشاهان». گوبینو طی دو مأموریت دیپلماتیک به ایران، مهد آریایی‌های اولیه، تلاش کرد آن‌ها را پیدا کند. به رغم دعاوی علمی گوبینو، نوشته های او بیش از آن که به مطالب علمی شباهت داشته باشد نوعی حماسه سازی است که ریچارد واگنر را سخت مجذوب خود کرده بود.

به بی گناهی دریفوس و کسانی که فریاد «مرگ بر یهودیان! » را سر می‌دهند، یک فرانسوی دیگر به نام درومون با انتشار هجونامه نفرت‌انگیزی به نام «فرانسه یهودی» موفقیت بسیاری بدست می‌آورد. در سال ۱۸۹۹، هوستون استیوارت چمبرلین کتاب «بنیادهای سده نوزدهم» را به چاپ می‌رساند. در این کتاب او تئوری نژادپرستانه ای را ارائه می‌دهد که بر اساس آن نژاد آریایی که ریشه آن به هند برمی‌گردد به تنهایی تمدن بشری را پایه گذاری کرده است. وی بر آن است که آریایی‌ها باید از «اختلاط نژادی» با نژاد سامی که از خاور دور آمده و «نژاد منحط» می‌باشد، پرهیز کند.

Sieg des Judenthums
über das
Germanenthum.
W. Marr.

«یهودیان طی ۱۸ قرن علیه جهان غرب جنگیده‌اند. ما بازنده‌ایم و طبیعی است که پیروز ندای وای بر مغلوب سر دهد. ما به قدری تحت تأثیر یهودیان قرار گرفته‌ایم که دیگر هیچ چیز نمی‌تواند ما را نجات دهد.» این نوشته از کتاب «پیروزی یهودیت بر ژرمن‌ها» به قلم و. مار است که به نوشته های یهودستیزانه خود لحنی احساسی می‌داد و از «مرگ خدایان» دم می‌زد. ویلهلم مار در سال ۱۸۷۹ یک لیگ یهودستیز تاسیس می‌کند. آلفرد اشتوکر (تصویر کناری) احساسات ضد یهودی را یکی از موضوعات تبلیغات خود می‌کند. در صفحه مقابل در وسط، در صفحه اول روزنامه لو پیلوری مورخ دسامبر ۱۸۸۶ پرتره درومان در کنار کتابش «فرانسه یهودی» به چشم می‌خورد.

وحشت از «یهودی سازی» جهان ژرمن

هر چند از منظر ایدئولوژیکی پیش کسوتانی همچون فیخته، آرند و یا یاهن بنیادگذاران نظریه پان ژرمانیسم محسوب می‌شوند، اما نخستین ظهور سیاسی یهودستیزی نوین در آلمان در فردای جنگ ۱۸۷۰ رخ داد و آبشخور آن بحران شدید اقتصادی در آلمان پس از سال ۱۸۷۳ بود.

در همان سال ویلهلم مار روزنامه نگاری که اغلب از وی به عنوان مبدع واژه «یهودستیزی» یاد می‌شود، کتاب «پیروزی یهودیت بر ژرمن‌ها» را به چاپ رساند و در آن تاکید کرد که «خصوصیات نژادی» یهودیان، که آن‌ها را «سامی‌های خارجی» می‌نامید، به آن‌ها این امکان را داده که از طریق «احتکار و ربا» به «بزرگ‌ترین قدرت در غرب» تبدیل شوند. مار حتی تردید دارد که ژرمن‌ها برای مقابله با یهود قدرت کافی داشته باشند و می‌نویسد: «مسئله یهود یک مسئله اجتماعی و سیاسی است. یهودی سازی دنیای ژرمن‌ها باعث به وجود آمدن ایده‌ها و نظریه‌هایی بر پایه آزادی اجتماعی و فردی شده که دیگر امروز نمی‌توان آن را آزادی نام نهاد. بلکه قباحت نام دارد و پیامدهایش غیر قابل تحمل شده است، حتی برای ژرمن‌های یهودی زده.» مار در آرزوی یک «شورش مردمی ضد یهودی» است. همزمان آلفرد اشتوکر که در برلین حزب کارگران سوسیال مسیحی را تاسیس کرده یهودیان را «ملتی در ملت، دولتی در دولت، عشیره‌ای مجزا در نژادی که با آن بیگانه است» توصیف می‌کند.

شکی نیست که در این دوران یهودیان آلمان از برابری قانونی برخوردارند، اما به تدریج شاهد فاصله گرفتن «وضعیت قانونی» از «وضعیت واقعی» هستیم. از سال ۱۸۸۰، خشونت‌های ضد یهودی در آلمان رواج پیدا می‌کند و در همین راستا طومار یهودستیزان، یک متن کوبنده یهودستیزانه، در ظرف چند ماه ۲۲۵۰۰۰ امضاء جمع می‌کند. فریاد «یهودی بیرون! » به کرات شنیده می‌شود. در فاصله سال‌های ۱۸۸۷ و ۱۹۱۴، شمار نمایندگان ضد یهودی در مجلس آلمان به طرز قابل توجهی افزایش پیدا می‌کند.

تجلیل از گذشته و نژاد ژرمن

در همان زمان در آلمان جنبش محافظه کاری در حال رشد است که با افتخار از گذشته و امپراتوری مقدس روم که به دست ژرمن‌ها اداره می‌شد و شوالیه های توتنی یاد می‌کند و موسیقی واگنر به آن روح می‌دهد.

در همین حال در اواخر قرن نوزدهم جنبش ایدئولوژیکی «سلامت نژادی» در آلمان رواج پیدا کرد. این جنبش با تحریف کتاب «اصل انواع» داروین، «انتخاب

هیتلر از بزرگی تاریخ ژرمانیک تجلیل به عمل می‌آورد. او نوستالژی دوران فئودالی را دارد و شوالیه های توتنی را ستایش می‌کند که در پوسترهای تبلیغاتی دهه ۱۹۳۰ پیوسته زره آن‌ها دیده می‌شود. در نقطه مقابل این پیشروی نظامی و فاتحانه، یورش یهودیان به سوی جهان غرب با هدف چپاول و انهدام میزبانانشان قرار دارد.

در برداشتی از «یهودی سرگردان» این کارت پستال سال ۱۸۹۸ یهودیان را نشان می‌دهد که به سوی وین در راهند، با دماغ‌های عقابی، ریش زبر و لباس‌های ژنده.

طبیعی» و بقای نژادهای اصلح را مطرح می‌کند. حامیان این نظریه به نام سلامت نژادی خواهان این هستند که حکومت تولد و مرگ شهروندان خود را کنترل کند. به اعتقاد آنان «افرادی که از نظر بیولوژیکی پست هستند» باید از بین بروند.

یهودی، مرغ عزا و عروسی

ایدئولوژی هیتلر یک شبه و از عالم غیب ظهور نکرد، بلکه بر میراث اسطوره های کهن شکل گرفت که توسط یک جنبش فکری تحت تأثیر ناسیونالیسم قرن نوزدهم و یک فرقه منحرف مدعی «علوم» مدرن، احیا گردید.

هیتلر با طغیان علیه یهودیان گفتمان جدیدی عرضه نکرد بلکه کلیشه های کاملاً شناخته شده‌ای را مجدداً مطرح نمود. هر چند سخنرانی‌های هیتلر اغراق آمیز و گاه شبیه هذیان است، اما مستمعین او با اشتیاق گوش به سخنانش می‌سپردند، چرا که شکست نظامی سال ۱۹۱۸ باعث تحقیر ملی آلمان شد و بحران اقتصادی و اجتماعی در فاصله دو جنگ مردم آلمان را تضعیف کرد و آن‌ها در پی یافتن بز طلیعه ای بودند تا همه مشکلات خود را به وی نسبت دهند و یهودیان سنتاً این نقش را به عهده داشته اند.

برای خلاص شدن از شر یهودیان و زندگی در رایش عاری از یهود، هیتلر به تدریج یک دستگاه اداری را ایجاد می‌کند و جدیدترین دستاوردهای فنی را به کار می‌گیرد. بحرانی که آلمان در سال ۱۹۳۰ با آن مواجه می‌شود به واسطه مشکلات اقتصادی شدید، رو به وخامت می‌گذارد و این وضعیت امکان صعود هیتلر به عرش قدرت را فراهم می‌آورد، صعودی که به قول برتولت برشت بی شک «قابل مقاومت بود».

Von Geir zum Meier به نقل از داروین: از کرکس تا مئیر (نامی مصطلح در میان یهودیان)، این کاریکاتور یهودستیزانه در بادن بادن به چاپ رسید.

پوستر بالا: اتحادیه مرکزی شهروندان کلیمی آلمان (ارگان نمایندگی یهودیان آلمان) شعارهای ضد یهودی را رد

می‌کند. ما نه انقلابی، نه استثمارگر، نه آتش افروز و جنگ طلب هستیم و می‌خواهیم در آرامش در میهنی که «بدون استثنا به آن وابسته‌ایم» زندگی کنیم.

KOPP & JOSEPH
Deutsche!
Wehrt Euch!
Kauft nicht bei Juden!
Jude

«چه شانسی داری که دیگر مجبور نیستی در آلمان زندگی کنی، جایی که انحطاط فکری گریبان همه را گرفته است، ... سمی چنان مهلک که حتی انسان‌های منطقی را هم مسموم می‌کند. این آقایان پس از طی زمان لازم جهت انطباق با شرایط در صدد بر می‌آیند تا بر اساس الگوی بزرگ خود آنچه در قعر جامعه است را در رأس قرار دهند. آنان دیگر قادر به شناخت ارزش‌های جاودان انسانی نیستند.»

پرنده دیگر بال ندارد...

نامه های پیتر شویفرت، ۱۹۳۸

فصل ۳

۱۹۳۳-۱۹۳۹: از انزوا تا اخراج

بسیاری از روشنفکران آلمانی و اتریشی در میان نخستین کسانی بودند که پناهنده ایالات متحده، آمریکای جنوبی و یا فرانسه شدند. کلاوس مان در این باره نوشت: «هوای رایش سوم برای بعضی شش‌ها دیگر قابل استنشاق نیست.»

تصویر سمت راست: فروید و دخترش آنا در ژوئن ۱۹۳۸ وارد پاریس شدند.

تصویر سمت چپ: تحریم یک مغازه یهودی در برلین در سال ۱۹۳۳.

آدولف هیتلر به طور قانونی به قدرت می‌رسد: رییس جمهور رایش، مارشال فون هیندنبورگ او را در تاریخ ۳۰ ژانویه ۱۹۳۳ به عنوان صدر اعظم آلمان منصوب می‌کند. هیتلر بی درنگ ایدئولوژی خود را به عنوان ایدئولوژی برتر مطرح می‌کند و در صدد اجرای برنامه سیاسی خود بر می‌آید.

به سوی اختیارات تمام عیار

دهان مخالفان را می‌بندند. در اوایل فوریه ۱۹۳۳، میتینگ‌ها و مطبوعات کمونیستی را ممنوع اعلام می‌کنند و جلسات سوسیال دموکرات‌ها را مستمراً مختل می‌کنند. چماق داران موسوم به S.A. که یگان ضربت حزب نازی را تشکیل می‌دهند، به این جلسات وحشیانه حمله می‌کنند.

در تاریخ ۲۷ فوریه ۱۹۳۳، یک آتش سوزی مشکوک در رایشزتاگ (پارلمان) آلمان رخ می‌دهد و کمی بعد یک جوان هلندی نامتعادل به نام فان در لوب را دستگیر می‌کنند که خود را به عنوان مبارز کمونیست معرفی می‌کند: با این دستاویز حزب کمونیست آلمان را غیرقانونی و منحل اعلام می‌کنند.

به دستور گورینگ، رهبران اصلی حزب و ۴۰۰۰ تن از فعالان حزبی را زندانی می‌کنند.

هیتلر از هیجانی که آتش سوزی رایشزتاگ در جامعه ایجاد کرده بهره می‌گیرد تا هیندنبورگ را وادار کند که در تاریخ ۲۸ فوریه ۱۹۳۳، «حکم حمایت از ملت و دولت» را به تصویب برساند که در واقع نابودی دموکراسی در آلمان را در پی دارد: آزادی‌های اساسی لغو می‌شود و اختیارات استثنایی پلیس در لندر (ایالات) به صدر اعظم جدید سپرده می‌شود تا به این ترتیب به قلع و قمع جرایمی چون خیانت، خرابکاری و هر گونه اعمال مخل نظم عمومی که مجازاتش اعدام است، اقدام کند. به این ترتیب «وضعیت فوق‌العاده قانونی» ایجاد می‌شود. انتخابات ۵

کنگره های سالانه حزب نازی در نورنبرگ با رژه های نظامی شگفت انگیز برگزار می‌شود.

تصویر پایین: سوزاندن کتاب‌های نویسندگان لیبرال، سوسیالیست، کمونیست و یا یهودی از جمله نمایش‌های تبلیغی نازی است.

مارس ۱۹۳۳ برای نازی‌ها پیروزی جدیدی به همراه دارد. آن‌ها ۴۴ در صد از آراء و ۲۸۸ کرسی از ۶۴۰ کرسی پارلمان را از آن خود می‌کنند. نمایندگان میانه رو به نازی‌ها و ملی‌گرایان آلمانی ملحق می‌شوند و در تاریخ ۲۴ مارس ۱۹۳۳ پارلمان قانون واگذاری اختیارات فوق‌العاده به هیتلر به مدت چهار سال را به تصویب می‌رساند. هیتلر می‌تواند از این پس «انقلاب ناسیونال سوسیالیسم» را هدایت و حکومت استبدادی را در کشور پیاده کند.

«مردان و زنان آلمانی! دوران روشنفکری یهود اینک به پایان رسیده است و پیروزی انقلاب آلمان راه را پیش روی نبوغ آلمانی گشوده است. شما به درستی نبوغ بد گذشته را به آتش می‌ریزید. این عمل شما حائز اهمیت نمادین بزرگی است و حقیقت را به جهانیان نشان می‌دهد: اینجا پایه های عقیدتی جمهوری نوامبر فرو می‌ریزد و از این خرابه، ققنوس روح نوین آلمانی پر خواهد کشید. بگذار این شعله‌ها سوگند شما را نورباران کنند: جاوید رایش و ملت! جاوید پیشوا!»
یوزف گوبلز، ۱۹۳۳

تبلیغات، کنترل، سرکوب: نازی شدن آلمان

یک دیکتاتوری تمام عیار به روی کار می‌آید. تبلیغات ماهرانه و سهمگین گوبلز ابزاری کارآمد برای افسار زدن به اذهان و کنترل افکار عمومی است. جوانان که از دیدگاه هیتلر باید «خشن، سرفراز، بی باک و قاطع» باشند، یک طعمه رویایی برای نازی‌ها به شمار می‌روند: مدارس تحت کنترل «اتحادیه ناسیونال سوسیالیسم» قرار می‌گیرد و به کانون آموزش و تلقین افکار نازی تبدیل می‌شود، در حالی که سازمان جوانان نازی که «نیرو با شادی» Kraft durch Freude نام دارد، عهده دار برنامه ریزی تفریحات دسته جمعی و فعالیت‌های ورزشی می‌شود. جنبش‌های جوانان - که در رأس آن‌ها سازمان جوانان هیتلری Hitlerjugend قرار دارد - هدفشان این است که نوجوانان را به مبارزان سازمان یافته نازی تبدیل کنند.

سخنرانی‌های رسمی هیتلر با صحنه آرایی عظیم و با دقت تمام تنظیم می‌شود: پرچم‌ها را به اهتزاز در می‌آورند، مارش های نظامی نواخته می‌شود، هیتلر میان جملاتش فاصله می‌گذارد تا جمعیت شور و شعف خود را نشان دهد... مطبوعات، رادیو، سینما و نشر توسط «خانه فرهنگ» که از سال ۱۹۳۳ راه اندازی شده، کنترل می‌شود.

اجرای «اصل پیشوا» در سطح کشور

به‌کارگیری اصل پیشوا Fürrerprinzip به ساختار فدرال دولت‌های محلی خاتمه می‌بخشد، به نحوی که اختیارات ایالت‌های آلمان در تاریخ ۳۰ ژانویه ۱۹۳۴ لغو می‌شود و کلیه اختیارات به دولت مرکزی واگذار می‌شود. دو هفته بعد مجلس سنا موسوم به Reichsrat منحل می‌شود.

وجود احزاب و سندیکاهای مختلف دیگر تحمل نمی‌شود: همانند وضعیتی که از ماه فوریه برای حزب کمونیست ایجاد شد، حزب سوسیال دموکرات نیز در تاریخ ۲۲ ژوئن ۱۹۳۳ غیرقانونی اعلام می‌شود و طی روزهای بعد، حزب ناسیونال آلمان و حزب دموکرات که پیوسته مورد آزار و اذیت نازی‌ها قرار دارند و قادر به ادامه فعالیت خود نیستند، تصمیم به انحلال تشکیلاتشان می‌گیرند. در تاریخ ۱۴ ژوئیه ۱۹۳۳، حزب ناسیونال سوسیالیست یگانه حزب آلمان اعلام می‌شود. «شوراهای کار» که آلت دست نازی‌ها هستند جایگزین اتحادیه‌های کارگری می‌شوند.

هیملر و اس اس، مأمور حفاظت از هیتلر و رژیم نازی

از همان ساعات اولیه کسب قدرت، هیتلر دستور حذف فیزیکی برخی از یارانش را صادر می‌کند. به این ترتیب ارنست روهم، رئیس گارد ضربت حزب نازی موسوم به S.A. با ۱۰۰۰ تن از هم‌رزمانش در تاریخ ۳۰ ژوئن ۱۹۳۴ در جریان تصفیه خونینی که به «شب تیغ‌های آخته» معروف شد، به قتل رسیدند. روهم از هیتلر خواسته بود رهبری یک «انقلاب دوم» را برای نابودی اشراف زادگان و سرمایه داران بزرگ به عهده بگیرد، حال آنکه پیشوا از مدت‌ها پیش طرح‌های ضد سرمایه داری که در سال ۱۹۲۰ مدون شده بود را کنار گذاشته و اینک در صدد است تا با محافل سرمایه دار و ارتش طرح دوستی بریزد. هیتلر را به سادگی قانع می‌کنند که روهم در صدد دسیسه چینی علیه او است و به این ترتیب برای قتل عام از او چراغ سبز می‌گیرند.

رقابت و دودستگی بر سراسر دستگاه سرکوب نازی سایه می‌اندازد. اس اس که توسط هیتلر برای حفظ امنیت پیشوا تاسیس شد، متشکل از مردانی است که بر اساس معیارهای نژادی و وفاداری به ایدئولوژی نازی گزینش شده‌اند. در آغاز این نیرو تحت فرمان S.A. قرار داشت که توسط ارنست روهم (تصویر بالا سمت راست) تاسیس شده بود تا رقیبان حزب ناسیونال سوسیالیست را سرکوب کند. همان گورینگ (تصویر وسط) از سال ۱۹۲۳ رهبری این سازمان را به عهده گرفت. بحران اقتصادی و اجتماعی این نیرو را به افراط هرچه بیشتر می‌کشاند و علیه گوبلز، مسئول تشکیلات برلین، شورش می‌کند. هیتلر در سال ۱۹۳۰ روهم را بار دیگر به سرپرستی این ارگان نصب می‌کند و از هیملر (تصویر بالا در حال سان دیدن) می‌خواهد S.A. را زیر نظر داشته باشد.

در بهار سال ۱۹۳۴، هاینریش هیملر فرمانده اس اس (مخفف «گارد حفاظتی» به زبان آلمانی) کنترل پلیس را به دست می‌گیرد. اهمیت اس‌اس که یک نیروی نظامی نخبه محسوب می‌شود، پیوسته در داخل رژیم رو به افزایش است، به نحوی که رفته رفته در همه بخش‌های دولتی و خصوصی رخنه می‌کند و تلاش می‌کند الگوی «مرد نوین» منطبق با خصوصیات «بیولوژیکی» مورد نظر نازیسم را ولو با رعب و وحشت حاکم کند. اس اس جنگ وحشیانه‌ای را علیه «همه کسانی که آگاهانه با ملت، حزب و پایه و اساس ایدئولوژیک آن مخالفت می‌ورزند» پیش می‌برد، اما فقط به سرکوب مخالفان بسنده نمی‌کنند بلکه با هدف «برقراری امنیت کامل» به تعقیب کسانی می‌پردازد که «دشمنان کشور» قلمداد می‌شوند.

«شب تیغ‌های آخته» نامی است که به تصفیه خونین تشکیلات S.A. به دستور هیتلر داده شده است. سران S.A. متهم به شورش و توطئه بودند. از این پس «نظم سیاه» اس اس در رأس همه دستگاه‌های پلیس حاکم است و تشکیلات متعددی را شامل می‌شوند، از جمله «وافن اس اس» (شاخه نظامی)، «نیروی مخصوص» که مأمور حفاظت از اردوگاه‌ها است، «پلیس امنیتی» که گشتاپو را نیز شامل می‌شود و «دفتر مرکزی امور اقتصادی و اداری»، که مسئولیت شرکت‌ها و نیروی کار در اردوگاه‌ها را به عهده دارد. تصویر سمت چپ: یکی از اعضای S.A. در حال گشت زنی یا یک مأمور پلیس (برلین، ۱۹۳۳)

نخستین اردوگاه‌ها برای همه «دشمنان کشور»

این رژیم پلیسی سرکوبگر به سرعت در سراسر کشور یک شبکه گسترده اردوگاهی بنا می‌کند. در تاریخ ۲۰ مارس ۱۹۳۳، فرمانده پلیس مونیخ اعلام می‌کند که در داخائو یک اردوگاه با گنجایش ۵۰۰۰ زندانی سیاسی که بنا بر تدابیر حفاظت از «سلامت عمومی» بازداشت شده‌اند، افتتاح می‌شود: زندانیان عبارتند از مبارزان ضد نازی، یهودیان و «عناصر ضد اجتماعی».

اردوگاه داخائو به هیچ وجه مخفی نیست و در کنگره سالانه حزب نازی که در پایان سال ۱۹۳۳ برگزار می‌شود، هیملر از شرکت کنندگان و روزنامه نگاران دعوت می‌کند تا

از آن دیدن کنند. به گفته او «بازآموزی» زندانیان ثمر بخش بوده است.

بر اساس قانون ۱۴ اکتبر ۱۹۳۳ که توسط وزارت کشور تدوین شد، کسانی که به دستور رئیس جمهور رایش در راستای حفاظت از ملت و کشور دستگیر می‌شوند، تا زمانی که مقامات پلیس لازم بدانند در اردوگاه زندانی می‌شوند.

«اردوگاه‌هایی احداث شده در خاک آلمان که در آن آلمانی‌های ضد نازی، یهودیان و زندانیان عادی را زندانی می‌کردند، برای کسانی در نظر گرفته شده بود که بر اساس تدابیر امنیتی و حفظتی خطرناک محسوب شده و یا باید دوران بازآموزی را طی می‌کردند. تعداد این اردوگاه‌ها که به خاطر شرایط وحشتناک حاکم بر آن‌ها اردوگاه های مرگ تدریجی نام گرفتند، به دوازده عدد می‌رسید... به دلیل وجود دسته بندهای مختلف زندانیان، برای شناسایی آن‌ها را روی لباس شان یک مثلث رنگی دوخته می‌شد: رنگ قرمز برای زندانیان سیاسی (قبل از سال ۱۹۳۹، مخالفان آلمانی ضد نازی و سپس فعالان مقاومت در سراسر اروپا)، مثلث سبز برای مجرمان عادی، مثلث صورتی برای همجنس‌گرایان، مثلث بنفش برای اعضای فرقه شاهدان یهوه، مثلث سیاه برای عناصر ضد اجتماعی... از سپتامبر ۱۹۳۹ تا ژانویه ۱۹۴۵، یک میلیون و ششصد و پنجاه هزار نفر به اردوگاه منتقل شدند.»

فرانسوا بداریدا.
قتل عام و نازیسم، ۱۹۹۲

هیچ دادگاهی برای صدور حکم در این زمینه تشکیل نمی‌شود: بی قانونی و خودسری حاکم می‌شود.

از اواخر سال ۱۹۳۵، مسئولیت اردوگاه‌ها به گشتاپو واگذار می‌شود و فردی به نام آیکه که بازرس کل کشور است بر آن نظارت می‌کند. آیکه یک شبکه گسترده اردوگاهی ایجاد می‌کند و تعداد اردوگاه‌ها افزایش چشمگیری پیدا می‌کند: داخائو، اورانین بورگ، مات هاوزن، زاکسن هاوزن و فلوسنبورگ در فاصله سال‌های ۱۹۳۳ و ۱۹۳۸ راه اندازی می‌شوند، رافنزبروک و اشتوتهوف در سال ۱۹۳۹ ساخته می‌شوند، برگن بلسن و ناتزوایلر در سال ۱۹۴۰، گروس روزن در سال ۱۹۴۱ و دورا نوردهاوزن در سال ۱۹۴۲ افتتاح می‌شوند.

در میان زندانیان این اردوگاه‌ها، تعداد یهودیان از همین فاز نخستین قابل توجه است. در واقع یکی از اولویت‌های رژیم هیتلری، منزوی کردن ملت یهود است.

طبق ضوابط، زندانی که از کار کردن سر باز زند «به عنوان متمرد دردم تیر باران خواهد شد.» تصویر زیر ساخت اردوگاه داخائو در سال ۱۹۳۳ را نشان می‌دهد. تصویر سمت چپ: هیملر در حال بازدید از داخائو در سال ۱۹۳۶، جایی که زندانیان موظف به انجام کارهای بسیار شاق هستند.

انزوا و جداسازی یهودیان آلمانی: نخستین «قوانین آریایی»
هیتلر که از دامنه اعتراضات در خارج کشور علیه حکومتش به خشم آمده بود، یهودیان آلمانی را به این خاطر ملامت می‌کرد: او معتقد بود که یهودیان آلمانی به هم کیشان اروپایی و آمریکایی خود شکایت می‌کنند و آن‌ها نیز از نفوذ خود برای بی اعتبار کردن آلمان نازی استفاده می‌کنند. برای تلافی، گوبلز به هیتلر توصیه می‌کند که به عنوان یک عمل تلافی‌جویانه، همه مغازه های یهودی را تحریم کند. او در دفتر خاطراتش می‌نویسد: «شاید یهودیان خارجی با

«مدیر دبیرستان به من فهماند که طبق قوانین جدید مبنی بر اخراج یهودیان و مخالفان سیاسی از مشاغل دولتی، من نیز اخراج شده‌ام... در مسیر خانه پدرم، به چشم دیدم که چگونه افراد محترمی که با همه روابط خوبی داشتند، ناگه خود را آماج حملات تند توده‌های یهودستیز می‌یافتند که همه جا نوشته بودند: از یهودی خرید نکنید! ناگهان این احساس در پدر و مادر قوت گرفت که یک ملت علیه آن‌ها متحد شده است.»
هایدلبرگر، «زندگی مثله شده».
در کتاب «تبعیدیان در فرانسه»، ۱۹۸۲

دیدن بهایی که هم‌نژادانشان خواهند پرداخت مجبور شوند راجع به اعمالشان عمیق‌تر فکر کنند.» تحریم از ۱ آوریل ۱۹۳۳ آغاز شد و ۴ روز به طول انجامید.
در تاریخ ۷ آوریل نخستین «قانون آریایی» که «قانون بازسازی ادارات دولتی» نام داشت به تصویب رسید و به موجب آن کارمندان یهودی از ادارات دولتی اخراج شدند. یهودیان از مشاغل آزاد، ارتش، دستگاه قضا، مشاغل فرهنگی و مطبوعات تصفیه می‌شوند. کودکان یهودی باید مدرسه را ترک کنند و در دانشگاه‌ها نظام سهمیه ای به اجرا گذاشته می‌شود تا مانع ورود یهودیان شوند. در کل، بیش از ۴۰۰ قانون علیه یهودیان به تصویب رسید.

کامیون‌های مملو از فعالان نازی با اونیفورم از شهرهای آلمان می‌گذرند. روی پلاکاردی که بالای کامیون نصب کرده‌اند نوشته شده: «از مغازه یهودی خرید نکنید!» «رفتن به مغازه های یهودی ممنوع!» عده ای جلوی مغازه های یهودیان نگهبانی می‌دهند تا با ارعاب خریداران احتمالی را فراری دهند.

این اقدامات در حکم یک سیاست رسمی اعمال تبعیض علیه یهودیان بود که آن‌ها را از جامعه منزوی می‌کرد و گاه باعث نابودی آن‌ها می‌شد، به خصوص که حق برخورداری از بیمه‌های اجتماعی و مستمری بیکاری نیز از آن‌ها سلب شده بود. در اردوگاه نازی برخی معتقدند که باید از این نیز فراتر رفت و یهودیان را از «آریایی‌ها» از نظر بیولوژیکی جدا کرد. هیتلر چنین نظری را تایید می‌کند. او از این پس رییس جمهور و صدر اعظم رایش، رئیس قوه مقننه و فرمانده کل نیروهای مسلح است؛ همه پرسی ۱۹ اوت ۱۹۳۴ اختیارات او را باز هم افزایش می‌دهد. در تاریخ ۱۵ سپتامبر ۱۹۳۵، قوانین نورنبرگ که «برای حفاظت از خون و شرف آلمانی‌ها»

به تصویب رسیده، یهودیان را از ازدواج یا برقراری هرگونه رابطه جنسی با غیر یهودی منع می‌کند، چرا که آن‌ها «مولد آلودگی» هستند. علاوه بر این، یهودیان که سلب تابعیت شده‌اند به رتبه شهروند درجه دو تنزل کرده اند: از این پس آن‌ها حتی حق ندارند از رنگ‌های پرچم آلمان برای تزیین رونمای منازلشان استفاده کنند!

یهودی کیست؟

برای به اجرا در آوردن این قوانین، ضروری است که هویت یهودی تعریف شود. در تاریخ ۱۴ نوامبر ۱۹۳۵، یک حکم رسمی تصریح می‌کند : «هر کس که سه تن از چهار جدش یهودی باشد یهودی محسوب می‌شود. هر کس که به جامعه مذهبی یهود متعلق باشد

زوج‌های مختلط در ملأ عام مورد توهین و تحقیر قرار می‌گیرند. در این تصویر اعضای گارد ضربت نازی در ژوئیه ۱۹۳۲ در کنار یک زوج مختلط دیده می‌شوند. روی تابلویی که زن جوان مسیحی به گردن دارد، نوشته شده: «من یک ماده خوک چاقم و فقط با یهودیان می‌روم.» روی تابلویی که به گردن مرد آویزان است می‌خوانیم: «من یهودی فقط زنان جوان آلمانی را به اتاقم می‌برم.»

یهودی است.» از این رو در تعریف هویت یهودی هم معیار «نژادی» و هم وابستگی مذهبی در نظر گرفته می‌شود.

طی کمتر از دو سال، یهودیان آلمانی که در این «تعریف» می‌گنجند و تا این نقطه به خوبی در جامعه جذب شده بودند، ناگهان خود را قربانی تبعیض رسمی - در عرصه‌های حقوقی، سیاسی و اجتماعی- از سوی بالاترین مقامات کشور می‌یابند. مردم که یا تحت تأثیر تبلیغات نازی‌ها قرار دارند و یا می‌ترسند، واکنشی نشان نمی‌دهند.

مهاجرت و اخراج

برخی از عناصر تندروی رژیم، که خواهان اخراج دسته جمعی یهودیان هستند، این تبعیض‌ها را برای حفظ «سلامت» آلمان که حضور یهودیان آن را آلوده می‌کند، کافی نمی‌دانند. دیری نمی‌گذرد که گروهی از یهودیان آلمان به تبعید رو می‌آورند، به خصوص آن‌ها که بیشتر سیاسی هستند و زودتر از سایرین از خطر رژیم هیتلری با خبر شده‌اند. البته اکثر یهودیان آلمانی به کشوری که آن را میهن خود می‌دانند وابسته اند و امید دارند که نازیسم یک پرانتز موقت باشد. شمار یهودیانی که میان سال‌های ۱۹۳۳ و ۱۹۳۸ آلمان را ترک می‌کنند به

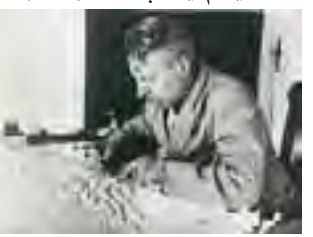

در پی نظریه های کاذبی در باره خصوصیات فیزیکی یهودیان عرضه شد، دانشمندان آلمانی به دقت گوش، شکل بینی و رنگ چشم آن‌ها را معاینه می‌کردند. برای

تعیین شجره موارد «مشکوک»، هشت انستیتوی تخصصی وجود دارد که پزشکان، زیست‌شناسان، و متخصصان انسان‌شناسی آن‌ها قادر به شناسایی شجره‌نامه این افراد می‌باشند. در تصویر بالا کارت بدن سنجی «سرویس نژادی» اس اس مشاهده می‌شود.

حدود صد و پنجاه هزار (از کل جمعیت پانصد هزار نفری یهودیان این کشور) می‌رسد.

الحاق اتریش به آلمان در مارس ۱۹۳۸، ۱۸۵۰۰۰ یهودی را به جمعیت رایش اضافه می‌کند و در نتیجه مجموع شمار یهودیان از جمعیت سال ۱۹۳۳ بیشتر می‌شود. چنین وضعیتی برای مقامات نازی غیر قابل تحمل است و آن‌ها خواهان اجرای سیاست مهاجرت گسترده یهودیان می‌شوند. مرکز مهاجرت یهودیان در ماه آوریل در وین زیر نظر یک افسر جوان اس اس به نام آدولف آیشمن تاسیس می‌شود و در عرض شش ماه ترتیب عزیمت اجباری یک چهارم از یهودیان اتریش را می‌دهد. همچنین یهودیان را وادار به ترک آلمان می‌کنند: تحت فشار اداره رسمی مهاجرت یهودیان که در ماه ژانویه ۱۹۳۹ در برلین راه اندازی می‌شود، بیش از ۸۰۰۰۰ یهودی طی همان سال به خارج مهاجرت می‌کنند. اما انضمام سودت به

در حالی که مقامات نازی می‌خواهند یهودیان را اخراج کنند، کشورهایی که می‌توانند آن‌ها را بپذیرند مرزهای خود را می‌بندند. ایالات متحده سیاست سهمیه‌بندی خود را محدودتر می‌کند. فرانسه ابتدا سیاست سنتی پذیرش پناه‌جویان را ادامه می‌دهد ولی رفته رفته آن را محدود می‌کند. در سال ۱۹۳۴، این پناهندگان یهودی آلمانی (تصویر کناری) پاریس را به مقصد فلسطین ترک می‌کنند. اما پس از سال ۱۹۳۹، دولت انگلیس ورود آن‌ها به فلسطین را محدود می‌کند. کنفرانس اویان اکراه دولت‌ها از پذیرش پناه‌جویان را بر ملا می‌کند و عجز سازمان‌های بین‌المللی را نشان می‌دهد. در ژوئیه ۱۹۳۸ ارگان حزب نازی Völkische Beobachter می‌نویسد: «هیچ کس یهودیان را نمی‌خواهد!» در بهار سال ۱۹۳۹ مسافران کشتی سن لویی هفته‌ها در اقیانوس اطلس در جستجوی یک کشور میزبان سرگردان در دریا باقی می‌مانند.

خاک آلمان و سپس اشغال بوهم-موراوی در ماه مارس باز هم جمعیت یهودی جدیدی را وارد رایش می‌کند.
در سال ۱۹۳۸، و در نیمه اول سال ۱۹۳۹، دو سیاست- جداسازی و اخراج - با هم به اجرا گذاشته می‌شود. در واقع، کسانی که حاضر به ترک کشور نمی‌شوند هر چه بیشتر مورد اذیت و آزار قرار می‌گیرند: «آریایی سازی» شرکت‌های تجاری و صنعتی شدت پیدا می‌کند، روی اوراق شناسایی یهودیان حرف J را مهر می‌کنند که حرف اول کلمه Jude به معنی یهودی در زبان آلمانی است. حضور در اماکن عمومی برای یهودیان ممنوع می‌شود. از این پس با آن‌ها مانند جذامی برخورد می‌شود.

یهودیان وین برای دریافت ویزا در مقابل کنسولگری‌ها، صف می‌بندند. در شناسنامه یهودیان رایش حرف «J» مهر شده است. زنان یهودی باید نام سارا و مردان نام اسرائیل را به ابتدای نام کوچک خود اضافه کنند.

در شب ۹ تا ۱۰ نوامبر ۱۹۳۸، در سراسر رایش یهودیان آماج یک یورش سازمان‌یافته قرار می‌گیرند. این خشونت ناشی از غلیان احساسات عمومی در واکنش به ترور ارنست فوم رات، وابسته نظامی آلمان در پاریس به دست یک یهودی لهستانی به نام هرشل گرنزپان صورت می‌گیرد. البته واقعیت این است که گوبلز این یورش را ترتیب داده بود. بیش از ۷۰۰۰ مغازه غارت می‌شوند، کنیسه‌ها را به آتش می‌کشند، و هزاران نفر مورد ضرب و

شتم قرار می‌گیرند. ۹۱ نفر در این حوادث جان خود را از دست می‌دهند. صدها یهودی دستگیر و به اردوگاه‌ها منتقل می‌شوند. فردای آن شب، شیشه های خرد شده مغازه‌ها سطح خیابان‌ها را پوشانده و از این رو این یورش سراسری را «شب شیشه های شکسته» نام می‌دهند. ویرانی کنیسه‌ها در همه شهرهای بزرگ قابل رویت است. دولت تصمیم می‌گیرد جامعه یهودیان آلمان را به خاطر این خرابی‌ها و «برانگیختن خشم ملت آلمان» به پرداخت یک میلیارد مارک جریمه وادار کند. گسست پیوندهای تاریخی میان آلمان و یهودیان به موج جدیدی از مهاجرت منجر می‌شود. اما آیا چنین اقداماتی برای اخراج مستقیم و یا غیر مستقیم یهودیان کافی است، آن هم در حالی که اشغال لهستان توسط آلمان در سپتامبر ۱۹۳۹ دو میلیون یهودی دیگر را تحت کنترل نازی‌ها قرار می‌دهد؟ در پاییز ۱۹۳۹ گوبلز با کنایه در دفتر خاطراتش می‌نویسد: «جنگ به ما همه نوع امکانی را که صلح از ما دریغ می‌کرد، عرضه می‌کند.»

شب شیشه های شکسته

«اولین رویداد به آتش کشیدن کنیسه در ساعت ۴ صبح بود. ساختمان کنیسه به کلی در آتش سوخت. دو مغازه یهودی و انبارهایش کاملاً تخریب شد. پس از شکستن ویترین‌ها و شیشه های خانه های سایر یهودیان همه مبلمان این منازل تخریب شد. در این ناحیه در کل ۱۲ خانواده یهودی زندگی می‌کند. همه مردان ۱۵ تا ۷۰ ساله توسط پلیس دستگیر شدند.»

از گزارش اس اس شهر گلدرن پیر سورلن در کتاب «یهودستیزی آلمان»، ۱۹۶۹

تصویر سمت چپ: زندانیانی که در شب شیشه های شکسته دستگیر شده‌اند در اردوگاه بوخنوالت. تصویر وسط: کنیسه غارت شده در ابرزوالده. تصویر زیرین: ویترین های شکسته در برلین.

هیتلر یقین دارد که دول غربی در پی سیاست استمالت هستند و واکنشی از خود نشان نخواهند داد، در اواخر تابستان سال ۱۹۳۹ تصمیم به اشغال لهستان می‌گیرد. این تاریخ برای یهودیان مصادف است با آغاز دوران مصیبت: خشونت و قتل عام، اخراج‌های اجباری، اسارت در گتوها، «مرگ تدریجی» بر اثر محرومیت و عذاب روحی...

فصل ۴

۱۹۳۹- ۱۹۴۲

کوچ اجباری و حبس در گتو

«تراموای‌های یهودی زرد رنگ هستند و در هر طرف آن‌ها ستاره داوود نقش بسته و روی آن‌ها نوشته شده: فقط برای یهودیان... متصدی اگر بگذارد یک مسیحی سوار تراموای یهودی شود، مجبور به پرداخت یک زلوتی جریمه خواهد شد.»
امانوئل رینگلبلوم، «خاطرات گتوی ورشو»
(تصویر سمت چپ: دیوار گتوی ورشو)

اشغال لهستان: دو میلیون یهودی دیگر تحت کنترل نازی‌ها

ارتش آلمان در تاریخ ۱ سپتامبر ۱۹۳۹ لهستان را مورد تهاجم قرار می‌دهد و همزمان بخش شرقی این کشور در تاریخ ۱۷ سپتامبر به اشغال نیروهای شوروی در می‌آید. لهستان طی کمتر از یک ماه به زانو درمی آید و حتی به عنوان کشور مستقل از نقشه جغرافیایی اروپا حذف می‌شود. تقسیم لهستان بر اساس یک پروتکل مخفی که میان آلمان نازی و اتحاد جماهیر شوروی در تاریخ ۲۳ اوت به امضاء رسید، صورت گرفت: لهستان از تاریخ ۲۸ سپتامبر ۱۹۳۹ میان آلمان نازی و اتحاد شوروی تقسیم شد و لیتوانی نیز منطقه ویلنا را به خاک خود منضم کرد.

از همان آغاز جنگ، خشونت علیه یهودیان شروع می‌شود. غارت،

«قتل عام ده‌ها هزار یهودی و لهستانی کار اشتباهی خواهد بود، چرا که با توجه به ابعاد این جمعیت، ما نمی‌توانیم ملت لهستان و یهودیان را نابود کنیم. قتل عام آن‌ها مسائل را پیچیده و وضعیت را بغرنج‌تر می‌کند در حالی که اگر سنجیده عمل می‌کردیم به هدف می‌رسیدیم.» یوهانس بلاسکوویچ، فرمانده کل عملیات شرق ۱۹۳۹

(تصویر بالا: نقشه لهستان اشغالی در سال ۱۹۳۹)

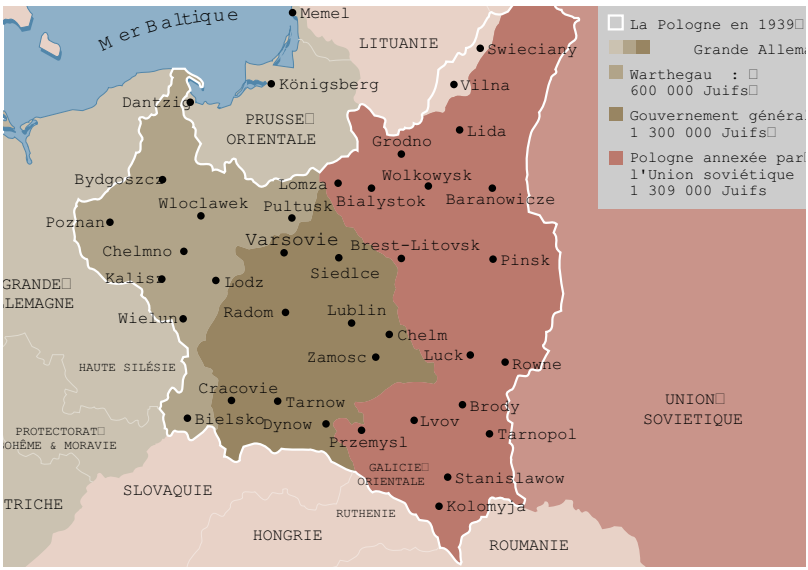

آتش سوزی، تجاوز، اعدام به میزان زیادی توسط یگان‌های رزمی اس اس که به ارتش ملحق شده‌اند صورت می‌گیرد. این یگان‌ها به ویژه دست به تحقیر یهودیان می‌زنند: بریدن ریش یهودیان مذهبی، شلاق زدن آن‌ها، اجبار زنان به برهنه شدن در ملا عام...

شکنجه و بدرفتاری با یهودیان و مخالفان لهستانی

فرماندهان ارتش با چنین اقداماتی مخالفند، البته نه از نقطه نظر اخلاقی بلکه آن را برای حل «مسئله یهود» در لهستان موثر نمی‌دانند.

در واقع اشغال لهستان مشکل را دو چندان می‌کند. مرز میان دو کشور حدود دو ماه باز می‌ماند و به این ترتیب سیصد هزار یهودی لهستانی به شوروی مهاجرت می‌کنند: یک میلیون و هشتصد هزار تن دیگر در بخش تحت اشغال آلمان باقی می‌مانند، از جمله ۶۰۰۰۰۰ نفر در منطقه وارته گائو (سرزمین‌های دانزیگ، پروس غربی، پوزنان و سیلزی شرقی...) که به خاک رایش منضم شده است. در منطقه «گنرال گوورنمنت» که تا مرزهای شوروی ادامه دارد کمی بیش از یک میلیون و سیصد هزار یهودی سکونت دارند.

روی سینه این یهودیان که در نوامبر ۱۹۳۹ در میدان بازار بالوکی در لودز اعدام شدند، تابلویی به این مضمون نصب کردند: «این مرد به عنوان یک قاتل اعدام شده است.» در تصویر زیرین، مأموران اس اس قبل از تیر باران یهودیان را وادار به کندن گور خود (سمت راست) و سپس برهنه شدن (سمت چپ) می‌کنند.

سیاست نازی‌ها به بن بست می‌رسد

قوانینی که با هدف جداسازی یهودیان از جامعه به تصویب رسیدند دیگر پاسخگو نیستند و از طرف دیگر فشار جهت وادار کردن آن‌ها به مهاجرت به خارج منطقه نفوذ رایش غیر واقعی به نظر می‌رسد. از این پس، عملیات پلیسی با شقاوت افسارگسیخته و اعمال قهرآمیز مرگبار در مقیاسی کیفاً متفاوت با آنچه در سال ۱۹۳۸ صورت می‌گرفت، زندگی یهودیان در سرزمین‌های تحت حاکمیت آلمان هیتلری را دگرگون خواهد کرد. به خصوص که از دیدگاه نازی‌ها، یهودیان شرق اروپا در رده اسفل السافلین، یعنی پایین‌ترین مرتبه انسانیت و حتی پست‌تر از یهودیان آلمانی قرار

دارند، نازی‌ها یهودیان اروپای شرقی را مصداق «مادون انسان» یا به زبان آلمانی Untermensschtum می‌دانند.

در سپتامبر ۱۹۳۹، هیملر، فرمانده کل اس اس، اقدام به تاسیس «اداره کل امنیت رایش» می‌کند و هایدریش را به ریاست آن

منصوب می‌نماید. در کانون اداره کل امنیت رایش، دایره شماره ۴ گشتاپو بخش ویژه ای مختص مسئله یهود تحت ریاست آیشمن قرار دارد. از ابتدای اشغال لهستان، هایدریش شخصاً مسئولیت سیاست ضد یهود در اروپای شرقی را مستقل از ارتش به دست می‌گیرد و از طریق هیملر به هیتلر پاسخگو است.

مورخ آمریکایی رائول هیلبرگ معتقد است که عاملان کشتار «نقش مشخصی در طراحی و اجرای اقدامات ضد یهودی ایفا می‌کردند. کسی که در این عملیات شرکت می‌کرد در اکثر موارد کاملاً از کار خود آگاه بود و آن را ناشی از موقعیت و جزء وظایف خود محسوب می‌کرد.»

کوچ اجباری جمعیت از روستا به شهر

در تاریخ ۱۹ سپتامبر ۱۹۳۹، هایدریش تصمیم می‌گیرد یهودیان را از مناطقی که اکثراً آلمانی زبان هستند (از جمله وارته گائو) و از کوهستان‌های لهستان بیرون راند و آن‌ها را در شهرهای بزرگ منطقه «گنرال گوورنمنت» و سپس در محله های مجزا مستقر کند. به این ترتیب بوروکراسی نازی در صدد تشکیل مجدد گتوهای قرون وسطایی برمی‌آید.

در وهله اول یهودیان لهستانی را «در نقاط تجمع» گرد هم می‌آورند و سپس واحدهای سیار (آینزاتس گروپن) به «عملیات

پاکسازی» یعنی غارت خانه‌ها، آتش زدن کنیسه‌ها و آزار فیزیکی افراد می‌پردازند. جوامع یهودی کوچک‌تر از پانصد نفر منحل و اعضای آن‌ها را در شهرهای مجاور جمع می‌کنند. در آنجا، یک شورای معتمدان (که غالباً «یودن رات» یا شورای یهود نامیده می‌شود) تشکیل می‌شود. این شورا شخصیت‌های بانفوذ جوامع یهودی مانند خاخام‌ها، شخصیت‌ها و افراد وجیه الملّه را شامل می‌شود و مسئول اجرای تمام عیار فرامین نیروهای اشغالگر است.

سرشماری و گردآوری کلیه یهودیان لهستان

از تاریخ ۱۱ دسامبر ۱۹۳۹، یهودیان حق تغییر محل سکونتشان را ندارند و باید مقررات منع رفت و آمد از ۹ شب تا ۵ صبح را رعایت کنند. در همین اثنا، سرشماری آن‌ها صورت می‌گیرد. روی شناسنامه یهودیان مهر مخصوصی می‌زنند. از تاریخ ۲۳ نوامبر ۱۹۳۹، آن‌ها می‌بایست روی بازوی خود یک بازوبند سفید که رویش ستاره داوود به رنگ آبی نقش بسته، ببندند. در وارته گائو به آن‌ها دستور داده می‌شود دو ستاره داوود به رنگ زرد یکی در سمت چپ سینه و دیگری پشت لباس شان بدوزند. به این ترتیب روند تجمع یهودیان لهستان و همچنین یهودیان آلمان، اتریش و بوهمی-موراوی آغاز می‌شود و نازی‌ها تصمیم می‌گیرند آن‌ها و کولی‌ها را اخراج و به منطقه اشغالی لهستان

«یهودیان اعزامی (به لوبلین) مجبور شدند همه دارایی خود را رها کنند. حتی پالتوی افراد را از تن آن‌ها در می‌آوردند، به خصوص کسانی که چند پالتو برای مقابله با سرما به تن کرده بودند. نتوانستند هیچ پولی با خود بردارند... آن‌ها به روستاهای پیاسکی، گلوسک و بلسیکا واقع در ۲۵ و ۳۰ کیلومتری لوبلین منتقل شدند. مردان، زنان و کودکان مجبور شدند از جاده های پوشیده از برف در سرمای منهای ۲۲ درجه عبور کنند. از ۱۲۰۰ یهودی اشتتین، ۷۲ تن در طول راهپیمایی ۱۴ ساعته جان باختند.»

گزارش یک فرد ناشناس، نقل شده توسط لئون پولیاکوف در کتاب «دائره‌المعارف نفرت»

که هیتلر نام آن را گنرال گوورنمنت (حکومت عامه) گذاشته، منتقل کنند. انتقال گسترده این یهودیان از مناطق غربی به گنرال گوورنمنت نگرانی شدید فرماندار منطقه هانس فرانک را برمی‌انگیزد. او از انتقال سیل آسای یهودیان خشمگین شده و نسبت به دست‌اندازی هایدریش به حیطه تحت فرمانش حسادت می‌ورزید. با این حال، در طرح مقامات نازی، این تجمع تنها یک مرحله گذرا است تا بتوانند یهودیان لهستان را قبل از اعزام به مقصد جدیدشان در یک محل گرد آورند.

فرماندار کل لهستان، هانس فرانک را به طنز «شاه فرانک» لقب داده بودند، اما نیروهای تحت امر هیملر و هایدریش او را با تمسخر «استانیسلاس عقب افتاده» می‌خواندند. تصویر سمت چپ: یک دهکده لهستانی که توسط آلمانی‌ها به آتش کشیده شده، تصویر وسط: یک یهودی لهستانی یا بازوبند سفید و ستاره داوود آبی. تصویر بالا: یهودیان را به اجبار از یک دهکده کوچک به گتوی گلینیس در رادوم منتقل می‌کنند.

هانس فرانک در پاییز ۱۹۴۰ در برلین اعلام می‌کند: «از نظر ما همه این یهودیان بی مصرف نیستند... هر چند باور کردنش سخت است، اما در لهستان واقعاً یهودیان هستند که کار می‌کنند و در بخش‌های راه سازی، ساختمان سازی و صنایع مشغول کار می‌باشند.» تصویر بالا: یهودیان وارته گائو در حال جاروی خیابان، تصویر پایین: یهودیان حکومت عامه کرانه های رودخانه را تسطیح کرده‌اند.

منطقه محصور لوبلین

آلمانی‌ها در صدد استقرار یهودیان در یک «منطقه محصور یهودی» واقع در لوبلین هستند تا در آنجا از آن‌ها بیگاری بکشند: خشک کردن مرداب‌ها، جاده سازی، کار در معادن و... از اواخر پاییز ۱۹۳۹، انتقال هزاران نفر در شرایط به غایت خشونت بار شروع می‌شود: یهودیان باید دارایی ناچیز خود را رها کنند و حق ندارند با خود تخت، ظروف، خوراکی و از این قبیل اجناس بردارند، هر چند گاه به طور استثنایی می‌توانند لباس‌هایی را که بر تن دارند، حفظ کنند. اغلب در جاده های برفی و هوای زیر صفر با پای پیاده به اردوگاه های کار اجباری منتقل می‌شوند. بسیاری در طول مسیر جان می‌سپارند.

شمار زیادی از جوامع بزرگ یهودی کوچ داده می‌شوند، از جمله یهودیان مقیم شهر رادوم، اگر چه به آن‌ها چند ماهی

اجازه دادند در هر شهری در منطقه گنرال گوورنمنت که می‌خواهند سکنی گزینند. هانس فرانک و بسیاری از ژنرال‌های ارتش آلمان به این «نقل و انتقال‌های وحشیانه» اعتراض می‌کنند، آن‌ها معتقدند که چنین اقدامات آشفته ای مانع از استفاده منطقی از نیروی کار یهودیان می‌شود. در طول زمستان ۱۹۳۹-۱۹۴۰ و اوایل بهار انتقال یهودیان ادامه می‌یابد. سازماندهی منطقی این کوچ اجباری مستلزم این است که یهودیان در نقطه‌ای در نزدیکی شبکه راه آهن جمع شوند. فرآیند «گتو سازی» شدت پیدا می‌کند.

«آن‌ها دیگر چیزی نداشتند و با چهره های گرفته و لبان بسته پیش می‌رفتند. نمی‌خواستند چیزی را تعریف کنند. واژه‌ای برای توصیف آنچه بر سرشان آمده بود، وجود نداشت و در هیچ مخیله‌ای نمی‌گنجید که با زنانی که قبل از اخراج در کنیسه جمع کردند، چه کردند... هر کس پول و امکانات داشت به موقع به ورشو فرار کرد. سایرین بقچه‌هایشان را بستند و منتظر ماندند. البته، واقعیت این است که چیز زیادی برای بستن نداشتند: همه اسباب و اثاثیه شان پیش از این مصادره شده بودند.» سیمخا گوترمن در «کتاب بازیافته»

گتو سازی به یک سیاست سیستماتیک تبدیل می‌شود

اولین گتوها در طول زمستان ۱۹۳۹- ۱۹۴۰ در منطقه وارته گائو ایجاد می‌شوند: بزرگ‌ترین آن‌ها، گتوی لودز است که در آوریل ۱۹۴۰ احداث شد. در بهار، گتوها در منطقه گنرال گوورنمنت بر پا می‌شوند و گتوی ورشو در اکتبر ۱۹۴۰ بازگشایی می‌شود. در سال ۱۹۴۱، گتوهای کراکوف، لوبلین، چستوخووا، کیلچه راه اندازی می‌شوند. پس از اشغال گالیسی توسط آلمان، گتوی لووف تاسیس می‌شود که از نظر ابعاد سومین گتو در کل لهستان است. این گتوها در آغاز به صورت پراکنده ایجاد می‌شوند و یک طرح کلی برای همه آن‌ها وجود نداشت، اما این کار تقریباً در همه جا به یک شکل صورت گرفت.

نقشه انتقال گسترده یهودیان در خفا طرح ریزی و با سرعت غافلگیر کننده ای به اجرا گذاشته می‌شود. هدف این است که یهودیان ساکن شهرها را وادار کنند خانه و کاشانه خود را شتابان و حیران ترک کنند و دارایی خود را باقی بگذارند و در بدترین محله شهر مستقر شوند. این محله‌ها از پیش محل سکونت جمعیت بزرگی از یهودیان است و قبل از ورود سیل جدید یهودیان، نازی‌ها لهستانی‌ها و «آلمانی تبارها» را به محله های دیگری منتقل می‌کنند. دور تا دور گتو، حصاری مانند گتوی لودز و یا دیواری آجری مانند گتوهای ورشو و کراکوف و رادوم می‌کشند و گتو زیر نظر نیروهای پلیس قرار دارد. یهودیان بدون اجازه نامه ویژه حق خروج از این محوطه را ندارند: ارتباط با دنیای بیرون کاملاً محدودمی شود و

«تصور کنید یک سوم از جمعیت یک شهر بزرگ به صورت موجی بی پایان در همه کوچه‌ها در حال حرکت باشند و گاری‌های کوچک را هل دهند و یا بکشند، و مایملک خود را روی پشتشان حمل کنند و از همه نقاط شهر به سوی محله کوچکی در راه باشند...هر کمکی به ما ممنوع بود و در گتو بی نظمی بیداد می‌کرد و غیر قابل توصیف بود. هزاران نفر شتابان به دنبال جایی برای سکونت بودند. تمام خانه‌ها پر بود و افراد جدید پیوسته از راه می‌رسیدند، اما با همه این‌ها، ما می‌توانستیم جا پیدا کنیم... کودکان سرگردان بودند، عده ای گم شده و گریه می‌کردند، و والدین برای پیدا کردن آن‌ها به هر سو می‌دویدند، و فریادشان در هیاهوی گوش خراش نیم میلیون نفر که تیشه به ریشه شان خورده بود، گم می‌شد.»
توشیا بیالر، «خاطرات»، ۱۹۴۳

به حداقل می‌رسد. تعداد خطوط تلفن و شعبات بانک در گتو نیز بسیار محدود است.

در داخل گتو، گشتاپو و همچنین پلیس جنایی که کریپو نام دارد، ساکنان را زیر نظر دارند. کریپو به طور خاص مسئول سرکوب جرم‌های عادی و قاچاق است. رائول هیلبرگ، مورخ آمریکایی، می‌نویسد: «هر گتو مانند یک دولت شهر در اسارت بود و باید به دست خود یک سلسله مشکلات داخلی را حل و فصل می‌کرد، در حالی که برای تأمین مواد اساسی وابسته به جهان خارج بود.»

در ورشو برای جلوگیری از عبور مسافران غیر یهودی از گتو، مسیر بسیاری از تراموا‌ها را تغییر می‌دهند (تصویر بالا سمت چپ). یهودیان محصور در گتو به طور مطلق از دستورات مقامات آلمانی تبعیت می‌کردند. تصویر کناری: مأموران اس اس در حال بازرسی در گتو.

حفظ بقا: نقش شورای یهود در مارس ۱۹۴۱، ۴۴۵،۰۰۰ نفر در گتوی ورشو زندگی می‌کردند. سرپرستی یودن رات را آدام چرنیاکوف بر عهده داشت. (او در تاریخ ۲۳ ژوئیه ۱۹۴۲، هنگام عزیمت اولین کاروان به اردوگاه‌ها خودکشی کرد) چرنیاکوف میان ساکنان گتو و مقامات اشغالگر که باید دستورات آن‌ها را به اجرا در آورد، نقش رابط را ایفا می‌کرد. شورای یهود ۶۰۰۰ کارمند داشت، از جمله «اداره امنیت یهودیان» که اغلب «پلیس یهود» نامیده می‌شد (تصویر بالا سمت چپ). توزیع کوپن‌های جیره بندی مواد غذایی و پخش آن‌ها در غذاخوری‌های عمومی (تصویر پایین، سمت چپ)، واگذاری مسکن و اخذ مالیات، اداره مدارس و ارائه خدمات پزشکی همگی به عهده شورای یهود بود. این نهاد گروه‌های کار را در داخل گتو و خارج از آن تشکیل می‌داد که همه توسط نازی‌ها کنترل می‌شدند (تصویر کناری). تاریخدان میکائیل ماروس می‌نویسد: «رهبران گتو می‌بایست با معضل مسئولیت جمعی دست و پنجه نرم می‌کردند...جای تعجب ندارد که آن‌ها که سر پستشان ماندند با خشوع از دستورات نازی‌ها تبعیت می‌کردند و خواهان حفظ نظم بودند.»

تلاش برای زنده ماندن یهودیان گتوهای لهستان، کتابخانه و سالن‌های کنسرت دائر می‌کنند و نیایش‌های مذهبی (تصویر کناری) را به جا می‌آورند. آن‌ها جلسات سیاسی برگزار می‌کنند، به رغم کمبود کاغذ و کنترل شدید، روزنامه چاپ می‌کنند. کتابخانه گتوی ویلنا،۴۵،۰۰۰ جلد کتاب دارد. یکی از ساکنان گتوی لودز، لوسیان دوبروژکی می‌نویسد: «نیاز به موسیقی بسیار زیاد است و به مرور زمان مراکز کوچکی برای این کار تاسیس شد... دوره های تقریباً خانوادگی تشکیل می‌شود تا با کمترین چیز، غذای روحی تأمین شود. شاعران و رمان‌نویسان آثار خود را قرائت می‌کنند. آثار نویسندگان کلاسیک خوانده می‌شود.» در ورشو، یک گروه کوچک با هدایت تاریخدان امانوئل رینگلبلوم همه جزییات زندگی را یادداشت می‌کنند (تصویر سمت چپ، بازار گتوی ورشو) تا هسته یک آرشیو ایجاد شود و شهادتی برای آیندگان باقی بماند. کاغذها را در کوزه و یا جعبه های فلزی پنهان می‌کنند (برخی پس از جنگ کشف می‌شوند). مبارزان سعی در توسعه فعالیت‌های سیاسی دارند. آن‌ها پیشتازان شورش خواهند بود..

فقر و قحطی:دام مهلک گتوها

تهیه مواد غذایی برای هزاران نفر که دیگر کار ندارند و اکثراً همه سرمایه و اموالشان مصادره شده کار بسیار دشواری است، به خصوص که پس از ورودشان به گتوها رژیم هیتلری نسبت به وضعیت آن‌ها رسماً از خود سلب مسئولیت کرده است. خانه‌ها، اسباب و اثاث و ظروفی که مجبور شدند جا بگذارند، صندوق نیروهای اشغالگر را پر خواهد کرد. به همین روال، شرکت‌های متعلق به یهودیان - اساساً کارگاه‌های صنعتگری و کارخانه های کوچک - به قیمت نازل به «آلمانی تبارها» فروخته می‌شود؛ و کسانی که موفق می‌شوند با خود مقداری از مایملکشان و به ویژه جواهرات را ببرند، مشکل می‌توانند آن‌ها را در مقابل طمع مأموران پلیس آلمان حفظ کنند.

«هیچ چیز بدتر از مشاهده این چهره های رنجور و رنگ پریده در گتو نیست. عده ای شبیه به اجسادی هستند که گویی دقایقی پیش به خاک سپرده شده‌اند.» آبراهام لوین، «دفتر خاطرات گتوی ورشو»

از سوی دیگر، بسیاری از یهودیان را بر اساس اصلی که با صدور حکم ۲۶ اکتبر ۱۹۳۹ در حکومت عامه رسمیت پیدا کرد وادار به کار اجباری می‌کنند. این کارها شامل رفتگری و جمع آوری روزانه زباله های شهری است. به همین منظور به زور جلوی یهودیان را در کوچه‌ها می‌گیرند تا این کار را انجام دهند و یا از آن‌ها برای انجام کارهای طولانی‌تری در شرکت‌های خصوصی در داخل و یا خارج از گتوها استفاده می‌کنند. در هر صورت ساکنان گتوها عملاً

دستمزدی دریافت نمی‌کنند و کارفرماهایشان می‌توانند آزادانه تا آنجا که می‌خواهند از آن‌ها کار بکشند. شمار این کارگران که رفته رفته خسته تر می‌شوند، روز به روز افزایش می‌یابد.

افزون بر این، مقامات آلمانی به تدریج سهمیه غذایی و سوختی گتوها را کاهش می‌دهند. این سهمیه بندی را باید در چارچوب جیره بندی در حال اجرا در سراسر لهستان سابق ارزیابی کرد: هر چه قابل استفاده باشد را به آلمان می‌فرستند و یهودیان که در پایین‌ترین طبقه اجتماعی قرار دارند یقیناً سخت‌ترین سرنوشت را خواهند داشت و رفته رفته قحطی بر آنان چیره خواهد شد.

به این ترتیب گتوها به دام مهلکی مبدل می‌شوند، جایی که هزاران یهودی از گرسنگی و سرما جان خواهند باخت. در سال ۱۹۴۰، نازی‌ها همچنان به گتوها به عنوان یک راه حل موقت پیش از اجرای عملیات گسترده «انتقال» یهودیان به مقصدی نامعلوم، می‌نگرند.

خانواده های زیادی به کمک قاچاق مواد غذایی زنده می‌مانند. این کار را بچه‌ها که به بیرون از گتو می‌رفتند، انجام می‌دادند.

«مادر دیگر به دامانت باز نمی‌گردم، حتی نه مثل یک صدای دوردست، سنگفرش خیابان قبر من خواهد بود، سرنوشت پسرت مهر خورده است؛ و حالا یک غم بیشتر ندارم: فردا، عزیزترین من، چه کسی نان‌آورت خواهد بود؟»

هنریکا لازوورت، «قاچاقچی کوچک»

روی تابلو نوشته شده: «روس‌ها باید بمیرند تا ما بتوانیم زندگی کنیم.» نازی‌ها به جنگ صلیبی علیه «اختاپوس بلشویک» و «توطئه جهانی یهود» می‌شتابند.

تجمیع یهودیان در یک جزیره بزرگ: «طرح ماداگاسکار»

نازی‌ها برای یهودیان سناریوهای مختلفی را در نظر می‌گیرند که «طرح ماداگاسکار» یکی از آن‌ها است. حمله برق آسای آلمان به فرانسه با موفقیت روبرو شد و در بهار سال ۱۹۴۰ فرانسه پس از چند ماه جنگ تسلیم می‌شود.

همزمان به پیشنهاد هانس فرانک، هیتلر در نظر دارد راه حل جدیدی را برای «مسئله یهود» به اجرا در آورد: تبعید چند میلیون یهودی به جزیره ماداگاسکار تا در آنجا تحت نظارت اس اس مستقر شوند. هر چند ایده قدیمی است اما شکست فرانسه ممکن است اجرای آن را امکان پذیر سازد، چرا که نازی‌ها می‌خواهند فرانسه را وادار به واگذاری ماداگاسکار کنند. طبق پیش بینی آن‌ها می‌توان در عرض ۴ سال چهار میلیون یهودی را که باید خود مخارج سفرشان را بپردازند به این جزیره با مساحت ۵۰۰۰۰ کیلومتر مربع که به ویژه پوشیده از جنگل است، منتقل کرد.

اما تنها شکست فرانسه برای احقاق این طرح که مقامات نازی و هیتلر را به وجد آورده است، کافی نیست. برای عملی شدن این طرح، آلمان باید انگلستان را که راه های دریایی منتهی به اقیانوس هند را کنترل می‌کند شکست دهد. با آنکه آیشمن چند ماه برای تحقق این طرح تلاش کرد، اما از پاییز ۱۹۴۰ عملاً این طرح کنار گذاشته شد. در مارس ۱۹۴۱، تبعید یهودیان به حکومت عامه و «اخراج» به مناطق لوبلین به طور موقت متوقف می‌شود. برنامه مهاجرت اجباری یهودیان نیز به تدریج کنار گذاشته می‌شود.

عملیات بارباروسا علیه یهود-بلشویک

به سر آمدن تاریخ پیمان آلمان و شوروی امکانات جدیدی را به روی نازی‌ها می‌گشاید. پیشوا «عملیات بارباروسا» (الهام گرفته از نام امپراتور ژرمن فریدریش باربروس یا «سرخ ریش») را به عنوان آغاز جنگی برای نابودی یهودی- بلشویسم که بی امان علیه آن

می‌جنگد، می‌داند. موفقیت در این عملیات به او امکان تحقق دو هدف عمده را خواهد داد- تصرف «فضای حیاتی» در شرق و حل «مسئله یهود». به این ترتیب او خواهد توانست بر پیامد متناقض پیروزی‌های نظامی آلمان که عبارت بود از افزایش جمعیت یهودیان در سرزمین‌های تحت اشغال رایش، فائق آید.

برای هیتلر این یک جنگ کلاسیک میان دو کشور نیست، بلکه یک نزاع سرنوشت ساز میان دو رویت کاملاً متفاوت از جهان توسط دو «نژاد» سراپا متفاوت است. در چنین چارچوبی است که روز ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱، نیروهای آلمان تهاجم خود به اتحاد جماهیر شوروی را آغاز می‌کنند.

«یهودیان دارای پلیس، پست و راه آهن خودشان خواهند بود، اما اداره امور سیاسی در دست آلمانی‌ها باقی خواهد بود. به این ترتیب یهودیان به صورت گروگان در دست ما خواهند ماند که باعث خواهد شد هم‌کیشانشان در آمریکا مراقب رفتارشان باشند... در تبلیغات مان می‌توانیم از روح بزرگ آلمان یاد کنیم که به یهودیان آزادی فرهنگی، اقتصادی و اداری می‌دهد و در ضمن تاکید کنیم که احساس مسئولیت به ما اجازه نمی‌دهد برای نژادی که چند هزار سال است طعم استقلال را نچشیده، دولتی مستقل تشکیل دهیم.»
یادداشت فرانتس رادماخر کارشناس امور یهودیان در وزارت امور خارجه آلمان و حامی «طرح ماداگاسکار»، ۳ ژوئن ۱۹۴۰

«طرح ماداگاسکار» هر چند زود کنار گذاشته شد، اما مراحل اولیه آن به اجرا در آمد. در اواخر اکتبر ۱۹۴۰، همه یهودیان بادن و پالاتین را با قطار به فرانسه فرستادند. دولت ویشی پس از اعتراض بیهوده، آن‌ها را پذیرفت... تصویر بالا سمت چپ: پشت سیم‌های خاردار اردوگاه گورس

طی روزهای ۲۹ و ۳۰ سپتامبر ۱۹۴۱، ۳۳،۷۷۱ یهودی منطقه کییف توسط آینزاتس گروپن C در دره «بابی یار» اوکراین به قتل رسیدند: «انگشترها را از انگشتان افراد برهنه در می‌آوردند، سپس جلادان قربانیان را گروه گروه لب گودال عمیق جمع آوری و به آن‌ها شلیک می‌کردند. اجساد در داخل گودال می‌افتاد. بچه های کوچک در گودال زنده مانده بودند.» (کتاب سیاه). تصاویر: عملیات آینزاتس گروپن در اوکراین و در کشورهای بالتیک.

کشتارهای آینزاتس گروپن

طی مذاکراتی که در ماه مه ۱۹۴۱ صورت گرفت، مقامات نظامی و اداره کل امنیت رایش تصمیم گرفتند به تشکیل گروه‌های رزمی سیار متشکل از نیروهای ویژه مبادرت کنند که بتوانند در پشت جبهه ارتش در حال پیشروی آلمان کنترل اوضاع را در دست گیرند و به تیرباران صحرایی و بدون محاکمه مسئولان حزب کمونیست و یهودیان بپردازند. چهار گروه رزمی سیار با مجموع ۳۰۰۰ نیرو

تاسیس شد. اکثر آن‌ها متعلق به پلیس امنیتی، پلیس انتظامی و

یگان‌های رزمی اس اس بودند و در صحنه نیروهای پلیس محلی کشورهای بالتیک و اوکراین را نیز استخدام می‌کردند.
در رأس این گروه های رزمی افسرانی قرار دارند که تعداد زیادی از آن‌ها قبل از جنگ مشاغل آزاد و یا روشنفکرانه داشتند. آن‌ها همه توانایی خود را در خدمت مأموریت جدیدشان به کار می‌گیرند و به قاتلان کارآمدی تبدیل خواهند شد که گاه تمامی اهالی یک روستا را در جنگل‌ها یا در معادن می‌کشند.
اکثر قربانیان (که شمارشان از ژوئن ۱۹۴۱ تا ژانویه ۱۹۴۲ قریب به ۸۰۰۰۰۰ نفر تخمین زده شده است) در لب گودال‌هایی که خودشان کنده بودند، تیر باران شدند. برخی دیگر را زنده زنده در آتش می‌اندازند (چیزی که در مینسک رخ داد)، و بسیاری دیگر را در دریای سیاه غرق کردند. از پاییز ۱۹۴۱، مسئولان آینزاتس گروپن از گاز اگزوز کامیون‌های دیزلی برای خفه کردن یهودیان استفاده می‌کنند. به این ترتیب، سیاست نابودی یهودیان اروپا در حال شکل گیری است.

PALAIS

«این موضوع را باید میان خودمان صادقانه مطرح کنیم، اما هیچ گاه نباید در انظار عمومی عنوان شود. منظورم حذف فیزیکی یهودیان و نابودی نژاد یهود است. باید بتوان آزادانه راجع به این موضوع صحبت کرد: یهودیان را باید نابود کرد. این جزء برنامه ماست و باید آن را به مرحله اجرا درآوریم.»

هاینریش هیملر

سخنرانی برای ژنرال‌های اس اس، ۴ اکتبر سال ۱۹۴۳

فصل پنجم

«راه حل نهایی»

حلقه محاصره علیه یهودیان اروپا تنگ‌تر می‌شود و گاه دولت‌ها نیز در این کار با آلمان همدستی می‌کنند. در تصویر سمت راست یهودیان گتوی لودز را در واگن‌های حمل کالا به اردوگاه های مرگ منتقل می‌کنند. در تصویر سمت چپ اتوبوس‌هایی که در پاریس برای دستگیری گسترده یهودیان مورد استفاده قرار گرفت، دیده می‌شود. این دستگیری‌ها، مقدمه ای برای انتقال آن‌ها به «شرق» بود.

شکل گیری گروه‌های رزمی موسوم به آینزاتس گروپن تنها یک مرحله از مراحل متوالی بالا گرفتن کشتار برنامه ریزی شده یهودیان اروپا را نمایندگی می‌کرد. کشتارهایی که در این مرحله توسط اعضای این یگان‌های سیار انجام می‌شود در محدوده جغرافیایی مشخصی صورت می‌گیرد، اما قتل عام‌ها باعث تضعیف روحیه برخی از عاملان کشتار می‌شود. حتی هیملر نیز وقتی که در مینسک ناظر تیرباران‌های دسته جمعی بود، چشمانش را برگرداند. نازی‌ها نگران بودند که مبادا چنین ضعفی در میان نیروهایشان شیوع پیدا کند. از این رو ضروری بود که روش‌های کاراتری ابداع شود و گام جدیدی به سوی سازماندهی کشتار سیستماتیک در ابعاد کلان و با به‌کارگیری جدیدترین فن آوری برداشته شود. تنها در این صورت است که می‌توان از راه افتادن حمام خون احتراز کرد و مسئولیت کشتار نیز میان انبوهی افراد اعم از آمران و عاملان تقسیم می‌شود.

انتقال قطعی یهودیان به شرق

این تصمیم در بالاترین سطح حکومت نازی اتخاذ شد، هر چند حکم امضاء شده‌ای از سوی هیتلر کشف نشده و حتی نمی‌توان به طور دقیق گفت که چنین تصمیمی در چه تاریخی اتخاذ شده است: طبق برآورد مورخان این تصمیم در فاصله بهار تا پاییز ۱۹۴۱ گرفته شد.

در ۳۱ ژوئیه سال ۱۹۴۱، گورینگ با امضای حکمی هایدریش را موظف کرد تا مقدمات «راه حل نهایی» (به زبان آلمانی Endlösung) مسئله یهود را آماده کند. البته قطعی نیست که این اصطلاح - که از سال ۱۹۴۰ در مکاتبات مختلف اداری بکار برده می‌شد - در اینجا به معنی کشتار جمعی استفاده شده باشد چرا که در همین متن گورینگ از «مهاجرت و کوچ اجباری» یاد می‌کند. او یقیناً منتظر است تا آلمان در مقابل شوروی به یک پیروزی سریع و تمام عیار دست یابد و به این ترتیب بتواند یهودیان

اروپا را به مناطق دورافتاده در شرق اروپا، در آن سوی کوه‌های اورال، تبعید کند. گورینگ با این حال اعلام می‌کند که خواهان یک «راه حل کلی» (Gesamtlösung) برای این مشکل است و این خواست را به هایدریش رئیس دفتر کل امنیت رایش ابلاغ می‌کند.

شکست تهاجم در جبهه شرق

کمتر از یک ماه بعد، آیشمن نیز از «یک راه حل نهایی قریب‌الوقوع که در دست آمادگی است» سخن می‌گوید. در ۱۸ سپتامبر ۱۹۴۱، هیملر در نامه ای از تصمیم هیتلر مبنی بر انتقال کلیه یهودیان ساکن سر زمین‌های تحت اشغال نازی به سوی شرق خبر می‌دهد، اما هدف چنین انتقالی دیگر این نیست که آن‌ها را پس از جنگ به سرزمین دورافتاده ای که توسط آلمانی‌ها فتح شده بفرستند، بلکه هدف نابودی کامل آن‌ها است.

این تصمیم بی شک تحت تأثیر روند تحولات نظامی در جبهه شرق اتخاذ شد. از اواخر تابستان سال ۱۹۴۱، حمله برق آسای آلمان به شوروی به وضوح به گل می‌نشیند. مورخ سوییسی فیلیپ بورن معتقد است که این ناکامی «شرایطی را به وجود آورد که نازی‌ها کشتار جمعی را از مرحله طرح به مرحله عمل ببرند»، چرا که از یک طرف دیگر راه حل سرزمینی برای «مسئله یهود» وجود ندارد، به خصوص که «فضای زیست» آلمان دیگر قابل گسترش به سمت شرق نیست.

از طرف دیگر، فیلیپ بورن می‌گوید، «نیت هیتلر همان طور که آن را از سال‌های ۱۹۳۰ عنوان می‌کند، همواره مشروط بوده است: اگر آلمان بار دیگر با شکست روبرو شود، یهودیان مجبور خواهند بود بهای سنگینی بپردازند.

در تابستان ۱۹۴۱، هیتلر وارد منطق کاملاً عجیب و غریبی می‌شود. او خود را قانع می‌کند که کشتار یهودیان به شکلی که تداعی کننده یک فدای وحشیانه و طلسم گونه باشد، خون ریخته شده آلمانی‌ها را تزکیه می‌کند و باعث چرخش وضعیت نظامی خواهد شد. به این ترتیب

در سال ۱۹۴۰، سینماگر آلمانی فایت هارلان با حمایت گوبلز، وزیر تبلیغات رایش سوم، فیلم «سوس یهودی» را می‌سازد. این فیلم که بر اساس داستان تحریف شده زندگی سوس اوپنهایمر، بانک دار دوک ورتنبرگ در قرن هجدهم ساخته شده، تحریکی است به قتل عام یهودیان. در صحنه آخر فیلم اعدام سوس با تحسین و شادی جمعیت مواجه می‌شود. (تصویر سمت چپ). هیملر دستور می‌دهد تا مأموران اس اس و پلیس این فیلم را ببینند. هنگام انتقال یهودیان به اردوگاه‌ها، این فیلم را به نمایش در می‌آوردند تا هر گونه احساس ترحم نسبت به یهودیان از بین برود. تصویر زیر: برای نازی‌ها، «پرچم خون» سمبل شرف و پاکی بود.

اراده می‌کند که مبارزه‌ای به غایت خشونت بار را پیش برد. او ابتکار عملی را که در عرصه نظامی از دستش خارج شده مجدداً به دست می‌گیرد و در عین حال پیش از شکست احتمالی، انتقام آن را می‌گیرد.» تعصب ایدئولوژیکی مشکلات ناشی از اوضاع و احوال - یعنی بن بست نظامی و ناممکن شدن هرگونه راه حل سرزمینی - را بغرنج‌تر می‌کند. نازی‌ها خود این جنگ را راه انداختند، اما دیگر کنترلی روی آن ندارند.

نخستین کاروان یهودیان رایش

بنا بر حکم صادره در تاریخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۴۱، یهودیانی که شش سال به بالا دارند در سرتاسر قلمرو رایش باید بر سینه خود ستاره شش پر داوود به رنگ زرد که روی آن کلمه «یهودی» نوشته شده را نصب کنند تا بتوان آن‌ها را از مردم عادی تمیز داد. در تاریخ ۲۳ اکتبر، مهاجرت یهودیان در همه کشورهای اروپایی تحت اشغال آلمان ممنوع اعلام می‌شود.

انتقال یهودیان رایش از اواسط اکتبر سال ۱۹۴۱، تحت فرماندهی مستقیم هایدریش و آیشمن، صورت می‌گیرد و مردم عادی که از نظر سیاسی سرکوب و به خاطر محرومیت‌های ناشی از جنگ تضعیف شده‌اند، هیچ اعتراضی نمی‌کنند. بیش از ۲۰۰۰۰ یهودی به گتوی لودز منتقل می‌شوند، گتویی که اشباع شده است و همه ساکنانش به شدت از گرسنگی رنج می‌برند. چند هفته بعد، ۳۰۰۰۰ یهودی آلمانی، اتریشی، و چک به ریگا منتقل می‌شوند. اکثر یهودیان در شهر های بزرگ مانند برلین، کلن، فرانکفورت، هامبورگ، وین، و پراگ زندگی می‌کردند. اغلب آنان از خانواده های مرفه و با فرهنگ بودند و دیدن شرایط زندگی در گتوها شگفتی شان را بر می‌انگیخت. دیری نمی‌گذرد که میزان مرگ و میر به شدت اوج می‌گیرد. آن‌ها که زنده می‌مانند، به سرنوشت یهودیان لهستان دچار خواهند شد.

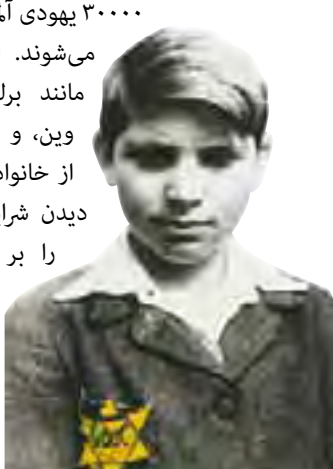

در رایش، گشتاپو مسئول دستگیری‌های دسته جمعی یهودیان است، اما چنانچه در انجام این کار با مشکلی روبرو شود، از پلیس جنایی، پلیس انتظامی، اس اس و یگان‌های نظامی رایش در شهرهای مختلف کمک می‌گیرد. گشتاپو از مسئولان جوامع یهودی می‌خواهد که لیستی از یهودیان جامعه خود تهیه کنند و آن‌ها را به تجمع در اماکن مشخص شده فرا بخوانند. تصویر بالا: تجمع یهودیان اشتوتگارت پیش از انتقال آنان به گتوی ریگا، نوامبر ۱۹۴۱

در آغاز، رهبران جوامع یهودی می‌توانند گاه برای برخی از زندانیان درخواست معافیت کنند. سپس کمیساریاها لیست ساکنان را تهیه می‌کنند و به یهودیان می‌فهمانند که هر گونه اقدام به فرار بی فایده است و مجازات شدیدی را در پی خواهد داشت. این پسر جوان و زوجی که در تصویر ستاره زرد به لباسشان دوخته اند، در میان ۷۳،۰۰۰ یهودی ساکن برلین در اواخر تابستان ۱۹۴۱ بودند.

اولین «انتقال» در اکتبر ۱۹۴۱ صورت می‌گیرد: کاروانی متشکل از هزار یهودی ساکن برلین به لودز اعزام شد.

دستکم ۲۵،۰۰۰ یهودی از سرزمین‌های رایش منتقل شدند: ۱۲۰،۰۰۰ تن از اراضی قدیمی رایش، ۵۰،۰۰۰ نفر از اتریش و مابقی از بوهمی و موراوی. کمتر از ۲،۰۰۰ تن از کل این جمعیت از کشتار جان سالم به در بردند.

در آخرین هفته های سال ۱۹۴۱، کار ساخت دو اردوگاه جدید در لهستان، اردوگاه های بلزک و خلمنو آغاز می‌شود. در خلمنو برای نخستین بار در تاریخ ۸ دسامبر از گاز جهت کشتن یهودیان استفاده می‌کنند

کنفرانس وانزه: راه اندازی ماشین کشتار یهودیان اروپا

هنگامی که هایدریش در تاریخ ۲۰ ژانویه ۱۹۴۲ کنفرانس مسئولان چند وزارتخانه را با حضور پانزده تن از مقامات ارشد حکومت نازی و «کارشناسان» «مسئله یهود» - اعضای دولت، پلیس، اس اس، کارمندان وزارت امور خارجه و... - در وانزه واقع در حومه برلین ترتیب می‌دهد، فرایند نابودی یهودیان یا در دست تصمیم گیری است و یا در عمل آغاز شده است.

در ابتدا قرار بود این جلسه در تاریخ ۹ دسامبر ۱۹۴۱ برگزار شود، اما شکست آلمان در غرب مسکو و ورود ایالات متحده به صحنه جنگ

در میان ۱۵ شرکت کننده در کنفرانس وانزه می‌توان به : ژنرال اس اس راینهارد هایدریش (تصویر زیر) و در سمت چپ آن، از چپ به راست، دبیر کل حکومت عامه یوزف بوهلر، سپهبد اس اس هاینریش مولر و سرهنگ دوم اس اس آدولف آیشمن اشاره کرد. در تصویر بالا سمت راست، ویلای وانزه در حومه برلین، محل برگزاری کنفرانس.

Chef der Sicherheitspolizei und des SD,
SS-Obergruppenführer H e y d r i c h , teilte
Eingangs seine Bestellung zum Beauftragten für die

پس از حمله ژاپن به پرل هاربر در تاریخ ۷ دسامبر ۱۹۴۱ باعث شد که به تعویق بیفتد. در غیاب هیملر، هایدریش ریاست جلسه را به عهده می‌گیرد. آیشمن، به عنوان دبیر کنفرانس، یادداشت بر می‌دارد و این یادداشت‌ها پس از بازخوانی آن توسط هایدریش به عنوان صورت جلسه کنفرانس وانزه ثبت می‌شود.

هایدریش در ابتدا اعلام می‌کند که با موافقت پیشوا سیاست مهاجرت یهودیان باید جای خود را به انتقال سیستماتیک آنان «به سوی شرق» بدهد، و در آنجا باید در چارچوب «شهرک‌های بزرگ

چکیده ای از صورت جلسه کنفرانس وانزه: در زیر: علت برگزاری کنفرانس به ریاست هایدریش «آماده سازی راه حل نهایی مسئله یهود است.» در پایین صفحه: یهودیان را «در صفوف مختلف برای کار» اعزام می‌کنند و افراد ناتوان «به طور طبیعی» نابود خواهند شد. در صفحه بعدی: «باید با تفاله‌ها به روش مقتضی برخورد کرد.»

کارگری بر اساس جداسازی جنسی و روش‌های مقتضی» به بیگاری مشغول شوند. با توجه به شرایط حاکم بر مناطق یاد شده، تردیدی نیست که بخش بزرگی از این کارگران «به طور

eingange seine Beauftragten für die Vorbereitung der Endlösung der europäischen Judenfrage durch den Reichsmarschall mit und wies der-

طبیعی و به خاطر نقیصه های جسمانی بر اساس فرآیند انتخاب طبیعی جان خواهند سپرد.» اما باید مراقب بود تا «مقاوم‌ترین عناصر در میان آنان» نتوانند هرگز «به بذرهایی برای تجدید حیات یهودیان» تبدیل شوند. از این رو «باید با آن‌ها تعامل مقتضی صورت گیرد.» در باره «افراد نا مستعد برای کار» (کودکان، بیماران، سالخوردگان) قرار است آن‌ها را قبل از انتقال به مناطق دور افتاده در شرق، به اردوگاه های موقت منتقل کنند.

«هیچ کس هرگز نخواهد توانست به دقت بگوید که در دستگاه نازی چند نفر نمی‌توانستند از این عملیات بی‌رحمانه بی اطلاع باشند، چند نفر در جریان بودند، اما مجبور بودند خودشان را به جهالت بزنند و چند نفر در جریان همه چیز بودند اما احتیاط را برگزیده، چشم و گوش (و به خصوص دهان) خود را بسته نگه داشتند.»
پریمو لوی، غرق شدگان و نجات یافتگان، ۱۹۸۹

Unter entsprechender Leitung sollen im Zuge der Endlösung die Juden in geeigneter Weise im Osten zum Arbeitseinsatz kommen. In großen Arbeitskolonnen, unter Trennung der Geschlechter, würden die arbeitsfähigen Juden straßenbauend in diese Gebiete geführt, wobei zweifellos ein Groß teil durch natürliche Verminderung ausfallen wir.

«روشن کردن برخی نکات اساسی (...) از نظر سازماندهی، اجرا و امکانات»

در وانزه چگونگی «اخراج» دسته جمعی یهودیان مشخص می‌شود: ابتدا باید از اراضی چکسلواکی سابق و حکومت عامه لهستان شروع کرد - محلی که نازی‌ها می‌توانند آزادانه عملیات خود را پیش برند - سپس می‌بایست «از غرب تا شرق اروپا» را غربال کرد به طوری که بتوان همه یهودیان را دستگیر نمود. در واقع هایدریش می‌خواهد میدان عمل خود را گسترش دهد و حدود یازده میلیون یهودی ساکن قاره اروپا را دستگیر کند. او نگران بروز مشکلات جدی در رابطه با کشورهای شمال اروپا است، اما به عکس در اروپای غربی و کشورهای ساحل مدیترانه «هیچ مشکل عمده ای» پیش بینی نمی‌کند.

هایدریش همچنین رویکردهای خاص نسبت به برخی دسته بندی‌های خاص یهودیان را بررسی می‌کند: به عنوان مثال یهودیان آلمانی بالای ۶۵ سال که در جنگ جهانی اول شرکت کرده اند به گتوی ویژه ای به نام ترزین اشتات در بوهم و موراوی منتقل خواهند شد. شرکت کنندگان در کنفرانس وانزه به بحث پیرامون نکات دیگری نیز می‌پردازند، از جمله نحوه برخورد با «دورگه‌ها» یا به زمان آلمانی Mischlinge. تصمیم گرفته می‌شود که به آن‌ها دو گزینه پیشنهاد شود: یا اخراج (مانند سایر یهودیان) و یا عقیم

در میان این یهودیان مسن بسیاری در جنگ جهانی اول برای آلمان جنگیدند. آن‌ها در ماه اوت ۱۹۴۲ به ترزین منتقل می‌شوند. دو دسته دیگر به آن‌ها ملحق خواهند شد: یهودیان بوهم و موراوی و «یهودیان شاخص»، شخصیت‌های شناخته شده‌ای که ناپدید شدن آن‌ها می‌تواند بری نازی‌ها دردسر ایجاد کند. همچنین هنرمندان بسیاری به گتوی ترزین منتقل می‌شوند.

Der allfällig endlich verbleibende Restbestand wird, da es sich bei diesem zweifellos um den widerstandsfähigsten Teil handelt, entsprechend behandelt werden müssen, da dieser, eine natürliche Auslese darstellend, bei Freilassung als Keimzelle

seit Zehntausen Evakuierungsaktionen ohne eine nicht evakuiert werden.

Sippenrichter Dr. Stuhlecker stellte fest, daß das Generalgouvernement ad begrüßen würde, wenn mit der Erledigung dieser Frage im Generalgouvernement begonnen würde, weil einmal hier das Transportproblem keine untergeordnete Rolle spielt

سازی. یک دسته خاص دیگر یهودیانی هستند که با مسیحیان ازدواج کرده اند.

در صورت جلسه هیچ اشاره ای به اعتراض یا مخالفتی از سوی حاضران با تصمیمات اتخاذ شده نمی‌شود. سخنرانان تنها در مورد «مسائل اجرایی» صحبت می‌کنند: نماینده وزارت کشور پیشنهاد می‌کند که دورگه‌ها را عقیم کنند تا «از یک کار اداری بی پایان جلوگیری شود»، فرد دیگری خاطر نشان می‌سازد که برای جلوگیری از به هم خوردن برنامه ریزی‌ها، یهودیانی که در شرکت‌های مهم تجاری کار می‌کنند، مادام که جایگزین نشده اند، به اردوگاه‌ها منتقل نشوند.

گتوی ترزین به نازی‌ها این امکان را می‌دهد تا به انتقال یهودیان به اردوگاه‌های کار رسمیت بدهند و مدعی شوند که طبعاً افراد مسن از این امر معاف هستند. این «شهر گتو» به نمایندگان رسمی صلیب سرخ نشان داده می‌شود. اغلب ۱۴۰،۰۰۰ یهودی که به آنجا منتقل شده‌اند به تدریج به آشویتس-بیرکناو و یا تربلینکا اعزام و قتل عام خواهند شد.

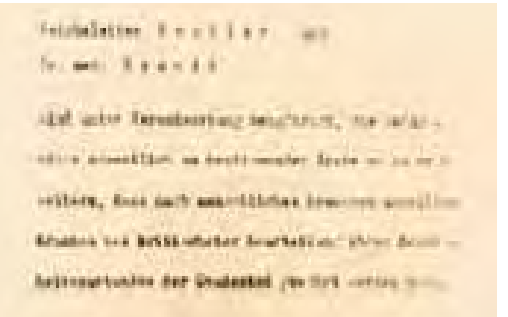

«آقای بوهلر (از سران حزب نازی) و دکتر برانت مسئول تعیین صلاحیت پزشکانی هستند که باید منصوب شوند. این پزشکان قادر خواهند بود برای بیمارانی که پس از بررسی دقیق لاعلاج تشخیص داده می‌شوند، جواز مرگ ترحم آمیز صادر کنند.»
آدولف هیتلر، ۱ سپتامبر ۱۹۳۹

عملیات T۴ اولین عملیات پاکسازی رایش

از تابستان ۱۹۳۹، حکومت هیتلری نخستین عملیات «فرآیند پاکسازی» رایش را با قتل عام بیماران روانی به مرحله اجرا در آورد، هر چند از نظر ابعاد و یا دلایل بنیادی این قتل عام را نمی‌توان با کشتاری که بعدها صورت گرفت مقایسه کرد.

از دید نازی‌ها این بیماران «پاکت خالی» بودند. مدعیان پاکی نژادی، این «عناصر زاید و سربار جامعه» را لایق زندگی نمی‌دانستند و از این رو تصمیم گرفته شد که آن‌ها را مخفیانه به قتل برسانند. به این منظور اداره ای تاسیس می‌شود که دفتر آن در شماره ۴، خیابان تیرگارتن برلین قرار دارد و نام عملیات را از روی شماره پلاک این دفتر «عملیات T۴» می‌گذارند. از سال ۱۹۳۴ به این طرف «دادگاه های بهداشت موروثی» که اعضایش اغلب پزشک بودند، برنامه ای جهت عقیم‌سازی اجباری را به اجرا گذاشت و بر اساس آمار ۳۶۰۰۰۰ تن را عقیم کرد.

از این پس برای «حفظ سلامت ملت» باید گامی فراتر برداشتند. یک کمیسیون کنترل مرکب از پزشکان و اعضای دستگاه‌های نازی، به ویژه اس اس، بیماران را گزینش می‌کند. دسته بندی بیماران گزینش شده برای مرگ به سرعت گسترش می‌یابد: بیماران روانی، معلولان درجه یک، بیماران ارثی، سالمندان فلج و عناصر «ضد اجتماعی». این افراد به یکی از شش مرکز اوتانازی («مرگ خوب») منتقل شده و سپس به قتل می‌رسند: نازی‌ها ابتدا تزریق مورفین و یا اسکوپولامین را به کار می‌برند، اما آن را چندان موثر نمی‌دانند، و سپس از روش خفه کردن با گاز مونوکسید کاربن در اتاق‌های گاز استفاده می‌کنند. اجساد مقتولان را برای سوزاندن به کوره می‌فرستند.

به رغم این که این عملیات در خفای شدید صورت می‌گیرد، شایعات در جامعه رواج پیدا می‌کند. خانواده‌ها مقامات را مورد سؤال قرار می‌دهند. موارد مرگ ناگهانی بیماران افزایش می‌یابد. خبر از طریق پرسنل عملیات T۴ به جامعه درز می‌کند. کشیشان آلمانی اعم از کاتولیک و پروتستان بیزاری خود را از این عملیات ابراز می‌کنند و اسقف‌ها موضع قاطعی اتخاذ می‌کنند. هیتلر ناگزیر فرمان توقف عملیاتی را که باعث قتل ۷۰۰۰۰ تن شده، صادر می‌کند، اما عملیات در ابعاد محدودتری ادامه پیدا می‌کند: در مجموع ۱۰۰۰۰۰ بیمار روانی به هلاکت می‌رسند.

هر چند «عملیات T۴ » به پایان نرسید، اما حائز اهمیت شایان توجهی است: برای نخستین بار سیاست نابودی فیزیکی سیستماتیک بر پایه «بهداشت نژادی» به اجرا گذاشته شد. فراتر از این، در جریان این عملیات اتاق‌های گاز نیز برای مدتی در اردوگاه های مرگ مورد آزمایش قرار گرفت.

حکومت نازی تبلیغات وسیعی به راه انداخت تا به مردم تلقین کند که وجود بیماران روانی برای جامعه خطرناک است. از تبلیغات در همه سطوح استفاده شد. مثلاً در یک کتاب درسی ریاضیات این مسئله مطرح می‌شود: «ساخت یک تیمارستان شش میلیون مارک خرج دارد. با این پول دولت می‌تواند چند خانه به قیمت ۱۵،۰۰۰ مارک برای مردم عادی بسازد؟» فیلم‌های سینمایی نیز به تبلیغ ضرورت قتل بیماران روانی و معلولان می‌پردازند. در پایان فیلم «زندگی بدون زندگی» اثر شوونینگر، صدایی می‌گوید: «آیا شفقت حکم نمی‌کند که کسانی را که نمی‌توانی شفا بدهی به خداوند بازگردانی؟» تصویر کناری : دود از دودکش کوره خانه مرکز اوتانازی هادامار در تابستان ۱۹۴۱ بلند می‌شود.

مخفی‌کاری و داستان سازی پیرامون اردوگاه های کار در «شرق»
در ماه مارس و سپس در اکتبر ۱۹۴۲، در دو کنفرانس چگونگی به اجرا درآوردن «راه حل نهایی» تعیین می‌شود. به گفته هیملر، از این پس هدف «اعزام هر میزان یهودی که میسر باشد به سوی شرق» است، با در نظر گرفتن مشکلات فزاینده نقل و انتقال افراد در شرایط جنگی. برای این جابجایی از قطار استفاده می‌شود و هزاران «کاروان» قطار راه اندازی می‌شوند. این نقل و انتقال‌ها فشار سنگینی روی شبکه ارتباطی آلمان می‌آورد. در بسیاری موارد اعزام یهودیان در چارچوب «راه حل نهایی» با ضروریات نظامی تضاد پیدا می‌کند، اما پیوسته اولویت به «راه حل نهایی» داده می‌شود.

تلاش شدیدی صورت می‌گیرد که هدف اصلی از اعزام یهودیان به «شرق» از همگان پوشیده بماند. نه تنها روی اسناد و احکام مربوط به «راه حل نهایی» مهر «بسیار محرمانه» می‌زنند، بلکه برای اشاره به این موضوع از یک زبان رمزگونه استفاده می‌شود: «اخراج»، «انتقال» و «اسکان مجدد» در واقع به معنی انتقال به اردوگاه است و به جای واژه کشتار از «تعامل ویژه» استفاده می‌شود.

نازی‌ها مقصد انتقال یافتگان را فاش نمی‌کنند و در باره اردوگاه‌های کار پیوسته داستان می‌بافند. طبق طرح از پیش تعیین شده، انتقال

یهودیان لوبلین (تصویر پایین) در فاصله ۱۷ تا ۲۰ آوریل ۱۹۴۲ به اردوگاه مرگ اعزام شدند. تصویر بالا: آخرین کاروان یهودیان لودز در سال ۱۹۴۴ به اردوگاه منتقل شد.

یهودیان از لهستان و اقمار آلمان مانند اسلواکی و کرواسی آغاز می‌شود. سپس مقامات نازی به جمع آوری یهودیان اروپای غربی می‌پردازند و در این راستا بر متحدان خود و یا دول وابسته به آلمان فشار می‌آورند تا همکاری لازم برای تحقق این سیاست را مبذول دارند.

در فاصله ۲۳ ژوئیه و ۳ اکتبر ۱۹۴۲، ۳۱۰،۰۰۰ یهودی ورشو در میدان اومشلاگ جمع آوری و سپس به اردوگاه مرگ تربلینکا منتقل شدند. در پاییز، سازمان‌های مختلف سیاسی که در گتو شکل گرفته اند، موافقت می‌کنند تا مردخای آنیلویچ، یک جوان مبارز صهیونیست چپ‌گرا، ریاست «سازمان یهودیان مبارز» را به عهده بگیرد. موج دوم نقل و انتقال به اردوگاه‌های مرگ در تاریخ ۱۸ ژانویه ۱۹۴۳ آغاز می‌شود. سازمان یهودیان مبارز که انجمن نظامی یهودی نیز به آن ملحق شد، دست به حمله می‌زند: تعدادی از آلمانی‌ها کشته می‌شوند. نوزده آوریل هزار و نهصد و چهل و سه مصادف با آغاز شورش یهودیان ورشو است. نبرد، به رغم شرایط نابرابر ۲ طرف، ۱ ماه طول کشید

تا این که ژنرال اس اس اشتروپ توانست شورش را خاموش کند. سر انجام شورشیان مجبور به تسلیم خود شدند.

مارس ۱۹۴۲: آغاز انتقال گسترده یهودیان لهستان به اردوگاه‌های مرگ در حکومت عامه، «عملیات راینهارد» به قتل عام گسترده در داخل گتوها منجر می‌شود. سایر یهودیان لهستان به اردوگاه‌های مرگ منتقل می‌شوند: طی بهار و تابستان ۱۹۴۲، گتوها عملاً از سکنه خالی می‌شوند. انتقال یهودیان ورشو در پایان ژوئیه ۱۹۴۲ آغاز می‌شود، و انتقال یهودیان لودز طی چند ماه ادامه دارد. به نظر می‌رسد که از هر شش یهودی لهستانی پنج تن در سال ۱۹۴۲ به اردوگاه‌های مرگ اعزام شده باشند.

یهودیان بسارابی و بوکووینا اسیر نازی‌ها می‌شوند. هشت هزار سکنه ایازی و بازماندگان منتقل شده را به قتل می‌رسانند. (تصویر سمت چپ) از بهار ۱۹۴۳، انتقال گسترده یهودیان سالونیک، موسوم به «شهر یهودی» یونان، به اردوگاه‌های مرگ آغاز می‌شود. در سمت راست، یهودیان دیدیموتشون در حال عزیمت به تربلینکا دیده می‌شوند.

در فاصله مارس و ژوئن ۱۹۴۲، حدود ۵۵۰۰۰ یهودی اسلواکی در دو موج متوالی به اردوگاه منتقل می‌شوند. در رومانی ۷۰۰۰۰۰ یهودی زندگی می‌کنند و احساسات ضد یهودی به طور عمیقی ریشه دوانده است. رومانی که نمی‌خواهد آشکارا خود را یکی از اقمار آلمان نشان دهد، از انتقال اتباع یهودی خود به اردوگاه‌ها سر باز می‌زند. برخی از سیاستمداران رومانیایی در اتخاذ این تصمیم نقش مهمی ایفا کرده اند. با این حال رومانی قبول می‌کند که یهودیان ساکن اراضی که در سال ۱۹۱۸ به خاک این کشور ملحق شده را تحویل آلمان بدهد. به این ترتیب، ۳۰۰۰۰۰ یهودی بسارابی و بوکووینا به ترانسنیتری منتقل می‌شوند. هیتلر با این راه حل بینابینی موافقت می‌کند چرا که به نیروهای رومانی در جبهه شرق نیاز دارد.

یهودیان کرواسی، صربستان، بلغارستان و یونان

یهودیان کرواسی از تابستان ۱۹۴۱ هدف حملات فاشیست‌های اوستاشا قرار گرفته اند که آن‌ها را با به کار گرفتن کامیون‌های گاز خفه می‌کنند. از سال ۱۹۴۲ انتقال یهودیان کرواسی به «شرق» آغاز می‌شود. از سپتامبر ۱۹۴۲ انتقال یهودیان صربستان نیز شروع می‌شود، اما اغلب آن‌ها در صربستان کشته می‌شوند و تعداد نسبتاً کمی را به اردوگاه‌ها می‌فرستند.

دولت بلغارستان که به یمن هم پیمانی با رایش سوم توانست به بخشی از مطامع ارضی خود دست یابد، قوانین ضد یهود را تصویب می‌کند اما طرح انتقال یهودیان با مخالفت شدید مردم، سیاستمداران و سران کلیسا

انتقال یهودیان اسلواکی (تصویر زیر) در تاریخ ۲۶ مارس ۱۹۴۲ آغاز می‌شود. دستگیری‌ها توسط اس اس صورت می‌گیرد هر چند ژاندارمری اسلواکی و مزدوران مزد بگیر محلی موسوم به گارد هلینکا به آن‌ها کمک می‌کنند. نگران از این که کلیساها به یهودیان پناه دهند، وزیر کشور همان روز طی نطقی در رادیو از مردم می‌خواهد اجازه ندهند «ناله و ندبه» برخی آن‌ها را تحت تأثیر قرار دهد.

مواجه می‌شود. بوریس پادشاه بلغار شخصاً مداخله می‌کند. در اوایل سال ۱۹۴۳، تئودور دانکر، که تا آن زمان در پاریس در مأموریت به سر می‌برد، مسئول خاموش کردن این اعتراضات می‌شود. انتقال یهودیان در ماه مارس در تراکیه و در مقدونیه، که به تازگی به بلغارستان ملحق شده، آغاز می‌شود. در فاصله مارس و مه ۱۹۴۳ انتقال گسترده یهودیان یونانی به اردوگاه‌ها به اجرا در می‌آید: از ۵۵۰۰۰ یهودی سالونیک تحت اشغال نظامی آلمان، ۴۳۰۰۰ تن در شانزده کاروان به آشویتس بیرکناو منتقل می‌شوند. سایرین در طول تابستان و یا ژوئیه ۱۹۴۴ به اردوگاه‌ها منتقل می‌شوند. صدها تن از یهودیان جزیره رودز (تحت حاکمیت ایتالیا) در دریا غرق می‌شوند.

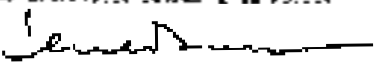

Ainsi que vous en avez été informé verbalement, les Autorités Allemandes ont décidé de transférer dans les territoires du l'Est les Juifs résidant dans la région parisienne et appartenant aux catégories suivantes : apatrides allemands, autrichiens, tchécoslovaques, polonais, russes, ci-devant russes. Elles ont invité les autorités françaises à effectuer le rassemblement des Juifs appartenant à ces catégories dans des camps de la zone occupée d'où elles procéderont à leur transfèrement.

Pour le Chef du Gouvernement
le Secrétaire Général à la Police

یادداشت رنه بوسکه رئیس پلیس دولت ویشی در تاریخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۴۲، درست قبل از دستگیری‌های ول دیو.

یهودیان اروپای غربی نیز در امان نیستند

اولین کاروان یهودیان، فرانسه را در تاریخ ۲۷ مارس ۱۹۴۲ به قصد اردوگاه‌های مرگ ترک می‌کند و این روند از ژوئیه افزایش پیدا می‌کند. در تاریخ ۲۲ ژوئن ۱۹۴۲، آیشمن به وزارت امور خارجه آلمان اطلاع می‌دهد که انتقال گسترده یهودیان سرزمین‌های اشغالی در غرب اروپا در دستور کار قرار گرفته است. به ترتیب ۴۰۰۰۰ یهودی از فرانسه، ۴۰۰۰۰ تن دیگر از هلند و ۱۰۰۰۰ تن از بلژیک به سوی شرق منتقل می‌شوند. طی ماه های آتی این تعداد دو برابر خواهد شد.

در نروژ، دانمارک و فنلاند فقط ۱۰۰۰۰ یهودی زندگی می‌کنند، اما نازی‌ها اجازه نمی‌دهند که آن‌ها از چنگشان فرار کنند. در نوامبر ۱۹۴۲، اعزام یهودیان از نروژ که از بهار ۱۹۴۱ تحت اشغال آلمان است، آغاز می‌شود: ۷۶۰ یهودی این کشور با موافقت نخست وزیر وقت کیسلینگ که با رایش همکاری می‌کرد، به آشویتس-بیرکناو منتقل می‌شوند. سوئد که در جنگ بی طرفی اتخاذ کرده است مرزهایش را به روی یهودیان می‌گشاید و ۹۰۰ تن از یهودیان نروژ موفق به کسب پناهندگی در این کشور می‌شوند. تلاش نازی‌ها برای انتقال یهودیان دانمارک با مخالفت شدید پادشاه این کشور کریستیان، دولت

و کلیسا مواجه می‌شود و ملت از آن‌ها حمایت می‌کند. در اکتبر ۱۹۴۳، ۵۰۰ تن از یهودیان دانمارک به گتوی ترزن منتقل می‌شوند اما دانمارکی‌ها یک عملیات گسترده نجات از طریق دریا را ترتیب می‌دهند و به یهودیان باقیمانده کمک می‌کنند تا به سوئد بروند. به استثنای ده یهودی خارجی که در اکتبر ۱۹۴۲ از طریق استونی به اردوگاه‌ها منتقل شدند، یهودیان فنلاند از این تحولات مصون می‌مانند.

رژیم موسولینی هر چند قانون ضد یهودی را در سال ۱۹۳۸ تصویب کرد، اما در عملیات انتقال یهودیان به اردوگاه‌ها شرکت نمی‌کند. تناقض حتی از این نیز بیشتر است چرا که ایتالیا به طور سیستماتیک از یهودیان ساکن سرزمین‌های تحت اشغال نظامی این کشور در جنوب یونان و به ویژه جنوب شرقی فرانسه حفاظت می‌کند. پس از سقوط دوچه و تسلیم ایتالیا، در پاییز ۱۹۴۳، انتقال یهودیان ایتالیا شروع می‌شود، و این در حالی است که پاپ پیوس دوازدهم در مقابل نازی‌ها سکوت اختیار می‌کند.

دستگاه اداری آلمان در هلند کارایی بالایی از خود نشان می‌دهد. با این وجود، بخش بزرگی از مردم هلند با یهودیان اخراج شده، ابراز همدردی می‌کنند: ۲۰،۰۰۰ کارگر در فوریه ۱۹۴۱ در اعتراض علیه دستگیری یهودیان، دست به اعتصاب می‌زنند، برخی شهروندان هلندی همه اعضای خانواده های یهودی را پنهان می‌کنند، مانند خانواده آن فرانک. ۱۰۵،۰۰۰ یهودی هلندی به اردوگاه‌ها منتقل می‌شوند. (تصویر بالا). در میان آن‌ها می‌توان به اتی هیلسوم اشاره کرد که در نامه‌ای در ۱۵ سپتامبر ۱۹۴۳ می‌نویسد: «من روی کوله پشتی‌ام وسط واگن کالا که پر از جمعیت است، نشسته‌ام. پدر و مادرم و میشا چند واگن دور تر از من هستند... ما سه روز در راه خواهیم بود... شاید این آخرین نامه طولانی من باشد.» تصویر کناری: عملیات نجات یهودیان دانمارک.

آکسیون علیه یهودیان رم در تاریخ ۱۵ اکتبر ۱۹۴۳ آغاز و تا اواخر نوامبر همه ایتالیا را فرا می‌گیرد. ابتدا یهودیان را به اردوگاه‌های محلی می‌برند و اولین کاروان‌های اعزامی در اوایل دسامبر به مقصد آشویتس بیرکناو به راه می‌افتند.

یهودیان مجارستان: از حفاظت تا نابودی

موضوع انتقال یهودیان مجارستان، که از سال ۱۹۳۸ با قوانین سخت‌گیرانه ضد یهودی مواجه بودند، برای اولین بار در پاییز ۱۹۴۲ مطرح می‌شود، اما دولت مجارستان با این امر مخالفت می‌ورزد. نخست وزیر مجارستان میکلوس کالای به نازی‌ها یادآوری می‌کند که اقتصاد این کشور که ۸۰ در صد تولیداتش به آلمان صادر می‌شود تا حد زیادی متکی به مدیریت یهودیان است. در آوریل ۱۹۴۳ این مسئله دوباره مطرح می‌شود اما حاکم وقت مجارستان، دریادار اورتی مداخله مستقیم آلمان در امور داخلی کشورش را رد می‌کند. به این ترتیب یهودیان مجارستان تا اشغال کشور توسط ارتش آلمان به اردوگاه‌ها منتقل نشدند. پس از ورود ارتش آلمان به خاک مجارستان، آیشمن شخصاً به بوداپست می‌رود و در عرض ۷ هفته از ۱۵ مه تا ۹ ژوئیه ۱۹۴۴، ترتیب انتقال ۴۵۰۰۰۰ یهودی مجارستان به آشویتس بیرکناو را می‌دهد. تنها یهودیان مقیم بوداپست اعزام نشدند چرا که انتقال آن‌ها برای کمی بعد در نظر گرفته شده بود. در این اثنا نیروهای متفقین در نرماندی پیاده می‌شوند و آن دسته از رهبران نازی که واقع‌بین‌تر بودند نسبت به شانس پیروزی آلمان در جنگ به شدت دچار تردید شدند.

حتی هیملر نسبت به مداخله سوئیس و سوئد که می‌خواهند به یهودیان بوداپست پاسپورت بدهند ابراز علاقه می‌کند. دیپلمات سوئدی رائول والنبرگ مأمور رسیدگی به این موضوع می‌شود. اداره پناهندگان جنگی آمریکا پیشنهاد می‌کند که یهودیان مجارستان را در ازای تجهیزات آمریکایی یعنی کامیون و دارو معاوضه کند. بدون اطلاع هیتلر، هیملر فرمان توقف انتقال یهودیان بوداپست را صادر می‌کند تا از آن‌ها به عنوان مهره مبادله استفاده کند. در نهایت متفقین به این معامله تن نمی‌دهند و هیتلر، خشمگین از این که هیملر و گورینگ تلاش کرده‌اند پشت سر او به قرارداد صلح جداگانه ای با متفقین برسند، آن‌ها را از حزب نازی اخراج می‌کند. ۷۰۰۰۰ یهودی باقیمانده در مجارستان قربانی وحشیگری افراد حزب «صلیب پیکانی» که طرفدار نازی و به شدت ضد یهودی است می‌شوند که آن‌ها را مورد بدرفتاری شدید قرار می‌دهند.

در سراسر اروپا یهودیان را دستگیر و پس از ضرب و شتم آن‌ها را در واگن‌های قطار روی هم تلنبار می‌کنند. آن‌ها که در پایان سفر، پس از گذراندن روزها و شب‌های توأم با دردهای وحشتناک، زنده به مقصد می‌رسند با جهان هولناکی مواجه می‌شوند: اردوگاه‌هایی که طراحان نسل کشی آن را مؤثرترین روش اجرای نسل کشی تشخیص داده‌اند.

انتقال یهودیان مجارستان خیلی دیر هنگام صورت می پذیرد و از این رو نمی‌توان آن را مخفی نگاه داشت. (عکس ذیل) در تاریخ ۲۳ ژوئن ۱۹۴۴ سران اتحادیه یهودیان مجارستان نامه ای به هورتی می فرست تا از او خواهش و تمنا کند تا «از این مسافرت شوم بدون بازگشت جلوگیری کند (منظور انتقال یافتگان یهودی است که زنده باز نخواهند گشت).»

AUSCHWITZ II BIRKENAU
EXTERMINATION CAMP
SS BARRACKS AND HQ
CONVOYS
CONVOYS
NEW RAIL SPUR
AUSCHWITZ I

«ما وحشت کرده بودیم.

پرسیدیم: سر زن و بچه ما چه آمده است؟

گفتند: چه زنی؟ چه بچه ای؟ دیگر کسی زنده نمانده است.

دیگر کسی زنده نمانده است! اما چگونه آن‌ها را کشتند؟ چگونه یک دفعه این همه آدم را با گاز خفه کردند؟

اما آن‌ها راه و روش خودشان را داشتند... »

شهادت آبراهام بومبا، بازمانده تربلینکا

در فیلم شوآ ساخته کلود لانزمن

فصل ششم

اردوگاه‌های مرگ

تصویر هوایی آشویتس بیرکناو. در بالای تصویر اردوگاه مرگ بیرکناو (آشویتس ۲) قرار دارد. سکوی قطار، سوله های اس اس و ستاد فرماندهی و همچنین خطوط راه آهن که در بهار سال ۱۹۴۴ ساخته شد، دیده می‌شود. در آغاز، کاروان‌ها در سکوی قطار میان دو اردوگاه (مرکز تصویر سمت چپ) تخلیه می‌شدند و قربانیان را با پای پیاده و یا با کامیون منتقل می‌کردند. در پایین تصویر اردوگاه آشویتس شماره ۱ قرار دارد. این عکس هوایی که توسط نیروی هوایی آمریکا در ژوئن ۱۹۴۴ گرفته شد، نشان می‌دهد که متفقین از وجود اردوگاه‌ها اطلاع داشتند، هر چند از ابعاد دقیق کشتار مطلع نبودند. تصویر سمت راست: نقشه مراکز کشتار که همه در لهستان سابق قرار داشتند.

تردیدی نیست که کشتار از طریق خفگی با گاز در برخی از اردوگاه‌ها به ویژه در مات هاوزن، اشتوتهوف و ناتزوایلر-اشتروتهوف صورت می‌گرفت، اما اساساً از این اردوگاه‌ها برای مجازات مخالفان و «عناصر ضد اجتماعی» استفاده می‌شد تا سعی کنند آن‌ها را توسط «بازآموزی» مجدداً در جامعه آلمان جای دهند. در عوض، تنها هدف از برپایی اردوگاه‌های مرگ قتل عام گسترده افرادی که «از نظر بیولوژیکی پست» محسوب می‌شدند، بود. چنین افرادی ذاتاً غیرقابل علاج ارزیابی می‌شدند. چهار اردوگاه مرگ وجود داشت.

از این نوع کامیون‌ها برای کشتار از طریق خفگی با گاز در شوروی، کرواسی، صربستان و سپس در خلمنو استفاده شد. یهودیان با کامیون به خلمنو منتقل می‌شوند. آن‌ها که با قطار می‌آیند باید در سکویی آن سوی ایستگاه قطار پیاده شوند تا مردم بومی آن‌ها را نبینند (تصویر بالا سمت راست: ورود کاروان اعزامی). در آغاز، اجساد را در گورهای دسته جمعی دفن می‌کنند، اما بوی تعفن نازی‌ها را ناگزیر می‌کند که اجساد را در کوره‌های سرباز بسوزانند و در نهایت کوره خانه درست می‌کنند. خلمنو که در سپتامبر ۱۹۴۲ تعطیل شد، در تابستان ۱۹۴۴ مجدداً بازگشایی می‌شود و سرانجام در ۱۷ ژانویه ۱۹۴۵ به طور کامل برچیده می‌شود. نازی‌ها ابتدا همه زندانیان باقیمانده را تیرباران می‌کنند و سپس کلیه ساختمان‌های اردوگاه را به آتش می‌کشند.

خلمنو، نخستین اردوگاه مرگ

این اردوگاه واقع در ۶۰ کیلومتری لودز از دسامبر ۱۹۴۱ راه اندازی می‌شود. از آن به ویژه برای قتل عام یهودیان منطقه وارته گائو استفاده می‌شود. اولین خفگی با گاز در کامیون‌هایی صورت می‌گیرد که شبیه خودروهایی است که آینزاتس گروپن در شوروی به کار می‌برد. روزانه «ده عملیات» صورت می‌گیرد. شمار قربانیان در این اردوگاه از ۱۵۰۰۰۰ نفر فراتر می‌رود.

بلزک، سوبیبور، تربلینکا

بلزک در اواسط ماه مارس ۱۹۴۲ همزمان با انتقال گسترده یهودیان از لوبلین و لووف شروع به کار می‌کند. در ابتدا شش اتاق گاز ساخته شد به نحوی که هر یک روزانه ظرفیت کشتار ۵۰۰۰ نفر را دارا بود. شمار قربانیان بلزک که اغلب از ساکنان بخش شرقی حکومت عامه لهستان، بوهم و موراوی و آلمان می‌باشند، به ۵۶۰۰۰۰ تن می‌رسد.

سوبیبور، در منطقه ای قرار دارد که در سال ۱۹۳۹ شوروی به خاک خودش ضمیمه کرده بود. این اردوگاه از ماه آوریل ۱۹۴۲ به طور خاص محل جمع آوری یهودیان این منطقه است. همچنین یهودیان هلند و بلژیک و تعداد اندکی از یهودیان فرانسه را نیز به اینجا

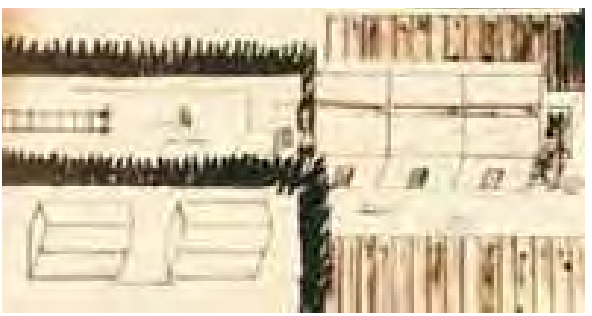

هنگامی که زنان وارد بلزک می‌شوند، آن‌ها را با ضربات مستمر باتوم و شلاق وادار به دویدن به سوی اتاق گاز می‌کنند (صفحه مقابل). این اردوگاه از مارس تا دسامبر ۱۹۴۲ فعال است. در تابستان همان سال تأسیسات جدیدی در اردوگاه ساخته می‌شود: اتاق‌های گاز در دو طرف یک راهرو قرار دارند. قطارها کنار سکویی که در داخل اردوگاه ساخته شده توقف می‌کنند و یک ارکستر ده نفره متشکل از زندانیان از تازه واردها استقبال می‌کند. بعد از تابستان ۱۹۴۲، صدها تن از انتقالی‌ها که حدس می‌زنند چه سرنوشتی در انتظارشان است تلاش می‌کنند پس از تقاطع راوا روسکا از قطار بیرون بپرند.

منتقل می‌کنند. شمار قربانیان در مجموع به ۲۰۰۰۰۰ نفر می‌رسد که باید به آن تعداد نامعلومی از اسرای جنگی شوروی را نیز افزود. در فاصله ژوئیه ۱۹۴۲ و اکتبر ۱۹۴۳ یهودیان ورشو، رادوم، لوبلین و بیالیستوک به تربلینکا منتقل می‌شوند که در ۱۰۰ کیلومتری پایتخت لهستان واقع شده است. در آنجا ده اتاق گاز تعبیه شده که هر یک ۵۰ متر مربع مساحت دارد. حدود ۳۰ مأمور اس اس و چند صد نگهبان اوکراینی و یک یگان یهودی متشکل از هزار نفر برای «اداره هرچه بهتر» اردوگاه به کار گرفته می‌شوند. یهودیان اهل رایش، مقدونیه و تراکیه را نیز به آنجا می‌فرستند و می‌کشند. در مجموع شمار قربانیان یهودی در این اردوگاه به ۷۵۰۰۰۰ نفر بالغ می‌شود.

انتخاب لهستان برای برپایی اردوگاه‌های مرگ

هر چهار مرکز کشتار در لهستان تحت اشغال نازی قرار دارند. چند علت برای این انتخاب وجود دارد: لهستان محور ژئوپلیتیکی کوهستان شرق و محل استقرار مهم‌ترین جامعه یهودی است که می‌شود آن‌ها را به سرعت به این مراکز منتقل کرد. افزون بر این، لهستان دارای یک شبکه گسترده راه آهن است. این کشور همچنین

دارای جنگل‌های متعدد و دشت‌های پهناور خالی از سکنه است و از این رو برای مخفی نگه داشتن کشتار یهودیان مکان مناسبی به شمار می‌رود. شاید احساسات ضد یهودی سنتی لهستانی‌ها هم در این تصمیم نازی‌ها نقش داشته است: آن‌ها گمان می‌کردند که لهستانی‌ها با کشتار یهودیان با بی تفاوتی برخورد کنند.

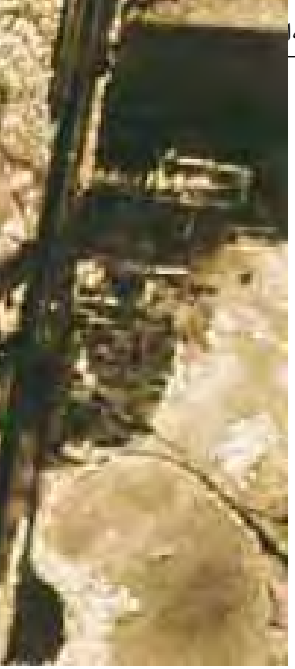

ماکت تربلینکا (سمت راست) نشان می‌دهد که در اردوگاه جز تأسیسات کشتار چیز کمی وجود دارد: ۱: خطوط راه آهن. ۲: ایستگاه راه آهن. ۳: رختکن. ۴: اتاق گاز ۵: کوره سوزاندن اجساد. در تابستان ۱۹۴۲، اردوگاه به ظرفیت تکمیل رسید و اجساد در فضای باز روی هم تلنبار شده بودند. در سمت چپ، ایستگاه راه آهن قرار گرفته است: زنگ‌های ساعت دیواری، رأس ساعت به صدا در می‌آمد. تربلینکا و سوبیبور در اکتبر ۱۹۴۳ تخریب شدند.

به این ترتیب می‌بینیم که چرا این اردوگاه‌ها که راه اندازی آن‌ها به عهده ژنرال اس اس اودیلو گلوبوکنیک گذاشته شد، در لهستان اشغالی بنا شدند. بخش اعظم انتقالی‌ها را در بدو ورود با گاز خفه می‌کنند، اما چند صد نفر را برای چرخاندن امور اردوگاه نگه می‌دارند، هر چند معافیت آن‌ها چند هفته و یا چند ماه بیشتر به طول نمی انجامد. عملاً هیچ کس زنده نمی‌ماند. وضعیت تقریباً مشابهی در آشویتس و مایدانک حاکم است: این دو اردوگاه در لهستان در آن واحد هم اردوگاه مرگ و هم اردوگاه کار اجباری هستند.

در سوبیبور (که در مرکز عکس هوایی قابل رویت است) و سپس در تربلینکا، یک سگ بزرگ تربیت شده وجود دارد که با شنیدن فریاد: «انسان به این سگ حمله کن»، زندانیان را می‌درد.

ژنرال گلوبوکنیک (تصویر پایین)، فرماندار نظامی سابق وین، رئیس کل اس اس و پلیس لوبلین شده است. از اوت ۱۹۴۲، معاونش سروان اس اس کریستیان ورت، به عنوان بازرس اردوگاه بلزک، سوبیبور و تربلینکا منصوب می‌شود.

آشویتس-بیرکناو : یک مجتمع بزرگ اردوگاهی

اوشویسیم (آشویتس به زبان آلمانی) شهری کوچکی است واقع در بخش شرقی سیلزی علیا که جمعیت آن در سال ۱۹۳۹، ۱۰۰۰۰ نفر از جمله ۴۰۰۰ یهودی بود. دور تا دور این شهر زمین‌های بایر و باتلاقی وجود دارد و رفت و آمد چندانی به آنجا نمی‌شود. با این وصف آشویتس در مسیر راه آهن کراتوویچ- کراکوف قرار دارد و به سایر نقاط لهستان نیز متصل است. علاوه بر این، در نزدیکی آنجا، سربازخانه های توپخانه لهستان قرار دارد که گنجایش پذیرش زندانیانی را که باید برای ساخت اردوگاه جدید در آنجا مستقر شوند، دارا است. در فوریه ۱۹۴۰ تصمیم به اجرای این طرح اتخاذ می‌شود.

آشویتس در اصل یک اردوگاه اسارت است که از روی نقشه داخائو و مات هاوزن ساخته شده است. این اردوگاه که از ماه مه ۱۹۴۰ کار ساخت آن آغاز شد، برای زندانیان سیاسی لهستانی که شمارشان بسیار زیاد است در نظر گرفته شده: در پی اشغال برق‌آسای لهستان نازی‌ها نخبگان لهستانی را تار و مار می‌کنند.

آشویتس تحت فرماندهی سروان اس‌اس رودولف هوس

هوس که تا آن زمان معاون اردوگاه زاکسن هاوزن بود به عنوان فرمانده اردوگاه جدید منصوب می‌شود. او بخشی از سکنه یهودی آشویتس را دستگیر می‌کند و آن‌ها را همراه با تعدادی از زندانیان داخائو و زندانیان عادی اردوگاه زاکسن هاوزن که به آنجا آورده اند، مأمور می‌کند تا سرعت ساخت اردوگاه را افزایش دهند: اردوگاه در عرض چند هفته ساخته می‌شود و اولین زندانیان لهستانی در اواسط ژوئن ۱۹۴۰ به آنجا می‌رسند. این نیروی کار تقریباً رایگان را می‌توان به راحتی جایگزین کرد و تحت هر شرایطی به کار واداشت. چنین نیروی کاری طبعاً برای شرکت‌های صنعتی ایده آل است و بسیاری از آن‌ها تحت تأثیر تبلیغات هیملر قرار می‌گیرند که خواهان گسترش «صنعت» در آشویتس است : به این ترتیب شرکت ای. گ. فاربن نزدیک اردوگاه یک کارخانه جدید کائوچو سازی راه اندازی می‌کند و روسای شرکت کروپ چگونگی به‌کارگیری زندانیان اردوگاه برای تولیداتشان را بررسی می‌کنند.

در بهار ۱۹۴۱، هیملر به هوس دستور می‌دهد که اردوگاه آشویتس را بزرگ‌تر کند به طوری که ظرفیت پذیرش ۳۰۰۰۰ زندانی را داشته باشد و کار ساخت اردوگاه دیگری در همان مجموعه با گنجایش ۱۰۰۰۰۰ «اسیر جنگی» را شروع

: "كندا" وهو (مستودع لثياب وممتلكات السجناء). E: حادور وصول المواكب والفرز. G: قبور جماعية ومحارق. H: قبور جماعية لسجناء الحرب السوفييتيين. I وJ: غرف غاز مؤقتة. KII, KIII, KIV. KV: غرف غاز ومحارق جثث (بالأسمر على التصميم بالإضافة إلى الطرق التي تؤدي إليها). L: بيركينوالد (غاية صغيرة من أشجار السندر) على اليسار، مبعدون وهم بصدد بناء محرقة جثث في بيركينو.

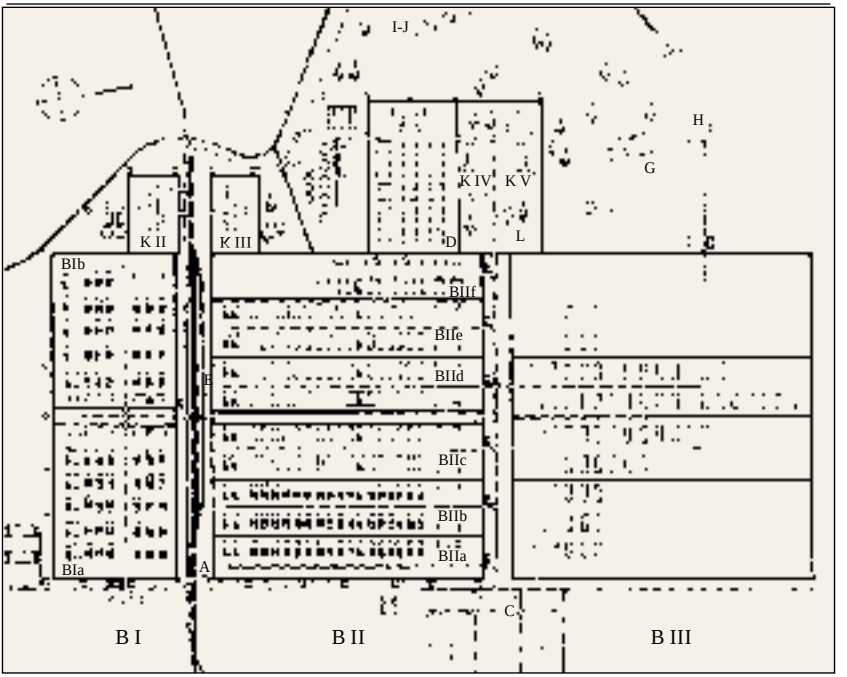

کند. کارهای ساختمانی اردوگاه بیرکناو واقع در ۳ کیلومتری اردوگاه آشویتس در سپتامبر ۱۹۴۱ به پایان می‌رسد. برای نخستین بار از گاز زیکلون ب در ماه دسامبر در اردوگاه آشویتس برای کشتن اسرای جنگی شوروی که به عنوان «کمونیست‌های متعصب» معرفی شدند استفاده می‌شود. پس از فوریه ۱۹۴۲ آهنگ کشتار افزایش می‌یابد.

نقشه اردوگاه آشویتس ۲ و بیرکناو:
A: ورودی اردوگاه، برج دیده بانی اصلی
BIa: اردوگاه زنان
BIb: اردوگاه مردان که از ۱۹۴۳ به اردوگاه زنان مبدل شد
BIIa: بخش قرنطینه
BIIb: اردوگاه خانواده های یهودی ترزن
BIIc: اردوگاه یهودیان مجارستان
BIId: اردوگاه مردان
BIIe: اردوگاه کولی‌ها
BIIf: بیمارستان
E: سکوی راه آهن، محل پیاده شدن و گزینش انتقالی‌ها
G: گودال‌ها و کوره‌ها
H: گورهای دسته جمعی اسرای جنگی شوروی

I, J: اتاق‌های گاز موقت
KII, KIII, KIV, KV: اتاق‌های گاز و کوره های جسد سوزی (روی نقشه این کوره‌ها و مسیر منتهی به آن‌ها قهوه ای رنگ می‌باشد)
L: بیرکنوالد (جنگل کوچک درختان غوشه)
تصویر سمت چپ: انتقالی‌ها در حال ساخت کوره خانه بیرکناو.

BIII: بخش ۳ اردوگاه (در دست ساختمان)
C:ستاد فرماندهی و سوله های اس اس
D: «کانادا» (انبار لباس و اجناس انتقالی‌ها)

عکس: ورود یک کاروان به آشویتس-بیرکناو و گزینش افراد «مستعد» و «نا مستعد» برای کار: «اسرا به سوی انتهای سکو پیش می‌روند. دو مأمور اس اس در وسط تصویر دیده می‌شوند که یکی از آن‌ها افسر پزشک است. انتقالی‌ها از مقابل او می‌گذرند. او با انگشت شصت و یا باتوم زندانیان را به راست و یا چپ هدایت می‌کند.» (ر. وایتس، شهادت‌های استراسبورگی، ۱۹۴۷). در آن سوی خط راه آهن، یک صف طویل زندانیان دیده می‌شود که تقریباً به کوره خانه شماره ۲ رسیده اند.

انتقال به اتاق گاز بدون فوت وقت

در اوایل ژوئن ۱۹۴۲، هیملر هوس را به برلین فرا می‌خواند تا او را از تصمیمش مطلع کند: هیملر آشویتس-بیرکناو را به عنوان مرکز کشتار دسته جمعی یهودیان برگزیده است. سرعت ساخت اتاق‌های گاز افزایش پیدا می‌کند. در آغاز بهار ۱۹۴۲ سیل کاروان‌های یهودیان به اردوگاه سرازیر می‌شود. هنگامی که کاروان‌ها در ورودی اردوگاه متوقف می‌شوند، مأموران اس اس به «گزینش» اعزام شدگان می‌پردازند. به گفته هوس، تقریباً ۲۵ درصد تازه واردها: مردان و زنان جوان ظاهراً سر حال و توانمند، گزینش می‌شوند. سر این افراد را می‌تراشند و شماره ای را روی مچ آن‌ها خالکوبی می‌کنند: این زندانیان از این پس دیگر هویتی ندارند و تنها با این

شماره قابل شناسایی‌اند. سایرین- بیماران، سالخوردگان، زنان باردار، کودکان - بلافاصله راهی اتاق‌های گاز می‌شوند. آن‌ها که قوی‌تر هستند، سایرین را زیر دست و پا له می‌کنند تا اندکی بیشتر زنده بمانند، اما به هر حال همه می‌میرند.

زندانیان در لحظه گزینش (تصویر سمت چپ، پایین) گاه به تازه واردها زیر لبی چنین سفارش می‌کردند: «تلاش کنید خود را جوان و سرحال نشان دهید و نوجوانان باید نشان دهند که کاملاً به سن بلوغ رسیده اند، چرا که بیماران، سالمندان و زنانی که کودکی به همراه دارند، بلافاصله به مرگ محکوم می‌شوند.» تصویر پایین صفحه: این زنان با سر تراشیده لحظه ای به حال خود گذاشته می‌شوند: «در پایان گزینش، ما حدود شصت زن هستیم که همه تقریباً جوان و ۱۸ تا ۲۵ سال داریم. از یک کاروان ۱،۲۰۰ نفری، ما شصت زن گزینش نشدیم... در آن لحظه هنوز نمی‌دانستیم که مابقی را به اتاق گاز خواهند فرستاد... از ما چیزی جز یک شماره نمانده است.» (نادین هفتلر، «اگر از اینجا خارج شدی... آشویتس ۱۹۴۴-۱۹۴۵»)

در سمت چپ در عکس اول، دریچه ای که از آن کپسول زیکلون ب به داخل اتاق گاز انداخته می‌شد، دیده می‌شود. دودکش کوره خانه نیز قابل رویت است. در تصویر زیر، اتاق گاز اردوگاه مایدانک لکه های آبی رنگی که بر اثر پخش گاز روی دیوار بر جای مانده، به چشم می‌خورد.

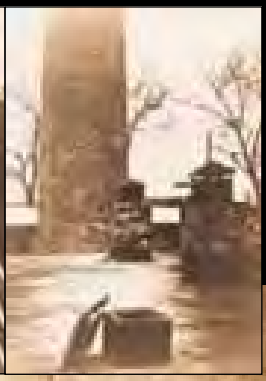

دو شهادت استثنایی: تصویر کناری نقاشی داوید اولر از اعضای زوندرکماندو است که کار «یگان ویژه» در کوره خانه ۲ را نشان می‌دهد. در پایین صفحه، تصویری است که مخفیانه گرفته شده و نشان می‌دهد که وقتی ظرفیت کوره‌ها تکمیل می‌شد، اجساد را در فضای آزاد می‌سوزاندند.

این همان چیزی است که نازی‌ها آن را «تعامل ویژه» (Sonderbehandlung) می‌نامند.

نازی‌ها تا لحظه آخر حقیقت را پنهان می‌کنند: انتقالی‌های محکوم به مرگ را به رختکنی می‌برند که به ظاهر در کنار «سالن دوش» قرار دارد، به آن‌ها صابونی می‌دهند که از ماسه درست شده... هنگامی که درها بسته می‌شود، یک مأمور اس اس با ماسک گاز از سقف مقداری زیکلون ب را به درون اتاق گاز می‌ریزد. چند دقیقه بعد، اجساد توسط اعضای زوندرکماندو، زندانیانی که به زور برای این امر بکار گرفته شده‌اند، به کوره خانه منتقل می‌شوند.

سوزاندن اجساد تقریباً نیم ساعت به طول می‌انجامد، اما قبل از آن اعضای زوندرکماندو موها و دندان‌های طلای آنان را جمع آوری می‌کنند.

با دیدن دودی که از دودکش‌ها خارج می‌شود، بازماندگان متوجه می‌شوند که چه بلایی سر نزدیکانشان آمده است. سپس خاکسترها را در گودال‌هایی که درون

محوطه اردوگاه حفر شده یا در رودخانه ویستول که در نزدیکی اردوگاه قرار دارد، می‌ریزند. در مجموع یک میلیون یهودی تا نوامبر ۱۹۴۴ در این اردوگاه به قتل می‌رسند. در آن تاریخ هیملر دستور توقف کشتار با گاز و تخریب بناهای آشویتس را که افشاگر «راه حل نهایی» است، صادر می‌کند. هوس بعدها در شهادت خود گفت: «خاکسترها را باید به نحوی ناپدید می‌کردیم که بعد از آن هیچ کس نفهمد چه تعداد جسد سوزانده شده است. خاکسترها را در مناطق جنگلی پخش کردیم.»

«کوهی در برابر من سر بر می‌آورد. (...) ما کفش هستیم، آخرین شاهدان، کفش پدران و پسران، از پاریس، پراگ و یا آمستردام...»
موشه ژولشتاین، «درختی در نیست آباد»، ۱۹۴۷

تصویر زیر: اردوگاه «کانادا»، جایی که کفش‌های قربانیان را پس از انتقال آنان به اتاق گاز دسته بندی می‌کردند.

آشویتس ۳، مجموعه اردوگاه‌هایی که ده‌ها هزار زندانی در آن برای صنایع آلمان به بیگاری مشغولند

آشویتس-بیرکناو مجموعه دیگری به نام آشویتس ۳-مونوویچ را نیز در بر می‌گیرد: طبق اصطلاح لئون پولیاکوف، «آشویتس بردگان» است. بازدهی این کارگران قطعاً از کارگران آلمانی کمتر است و نتیجه کارشان چندان درخشان نیست، اما این نیروی کار مجانی است و استفاده از آن توسط شرکت‌های صنعتی خصوصی و دولتی آلمانی به نفع کارفرمایان است. شرایط زندگی آن‌ها بسیار بدوی است، غذای ناچیزی به آن‌ها می‌دهند و با آن‌ها بد رفتاری می‌کنند. در چنین شرایطی زندانی چند هفته بیشتر دوام نمی‌آورد، مانند کسانی که در بیرون به کار پاکسازی جنگل و جمع آوری سنگ از معادن مشغولند.

همچنین از برخی از انتقالی‌ها، اعم از بزرگ سال یا کودک، برای آزمایش‌های به ظاهر پزشکی استفاده می‌کنند و آنان با درد و عذاب شدید جان می‌سپارند. به عنوان مثال، دوقلوهایی که دکتر یوزف منگله انتخاب کرده بود، به این شکل جان دادند. در میان قربانیان، تعداد

بر سر در اردوگاه آشویتس نوشته بودند: «کار انسان را آزاد می‌کند». این زندانیان آشویتس ۳ (مونوویچ) یا برای صنایع آلمان کار خواهند کرد و یا در بیرون اردوگاه به کار گرفته خواهند شد. بسیاری از آن‌ها از فرط خستگی به وضعیت «موزولمان» در خواهند آمد، یعنی حالت احتضار و ناتوان از ادامه کار. تصویر پایین: کودکان کولی که آن‌ها را طع عضو کرده اند. عکس کناری: دکتر یوزف منگله.

چند روز پس از آزادسازی آشویتس- بیرکناو در ژانویه ۱۹۴۵، سربازان ارتش سرخ در یک سوله چوبی از این زنان عکس گرفتند. این تصویر شاید صحنه سازی شده باشد تا نشان دهد که زندانیان به گرمی از آزادکنندگان استقبال کردند.

زیادی کولی به چشم می‌خورد، که برخی از «دانشمندان» نظیر دکتر ریتر، پزشک و مردم شناس آنان را از نظر بیولوژیکی «موجودات پست» و «عناصر ضد اجتماعی» معرفی کرده اند. هزاران خانواده کولی نیز به شرق منتقل شده و پس از ماه‌ها اسارت کشته شده‌اند. در ماه مه ۱۹۴۳، ۲۵۰۰ کولی چک در خلمنو با گاز به قتل رسیدند. در شب ۱ اوت ۱۹۴۴، همه زندانیان اردوگاه کولی‌ها در بیرکناو به همین سرنوشت گرفتار شدند. عده دیگری توسط آینزاتس گروپن به قتل رسیدند. تعیین شمار قربانیان کولی نازی‌ها بسیار دشوار است: حداقل ۲۵۰۰۰۰ نفر یعنی یک سوم جمعیت کولی اروپا در سال ۱۹۳۹ جان خود را از دست دادند.

دود کوره خانه مایدانک از دهکده مجاور - زیسیاتا - دیده می‌شود (تصویر بالا و پایین)

کشتار در مایدانک

مایدانک دومین «اردوگاه مختلط» است. این اردوگاه در اواخر تابستان ۱۹۴۱ در چند کیلومتری لوبلین در جاده ای که زاموسک را به لووف متصل می‌کند، ساخته شد و از پاییز ۱۹۴۲، ۲۵۰۰۰ یهودی ورشو و گتوهای دیگر حکومت عامه که «قادر به کار» هستند، به آنجا منتقل می‌شوند. همچنین لهستانی‌های غیر یهودی، اهالی بلاروس و اوکراین شاغل در کارخانه های پارچه بافی و یا هوانوردی متعلق به شرکت هنکل که در نزدیکی اردوگاه قرار دارد، به مایدانک منتقل می‌شوند. نازی‌ها پس از انهدام گتوی ورشو، زندانیان مایدانک را برای تخریب آخرین خانه‌ها و جمع آوری مصالح ساختمانی به آنجا فرستادند.

از سپتامبر ۱۹۴۲، قتل عام با استفاده از گاز در مایدانک که یک اردوگاه مرگ است، آغاز می‌شود و بیش از پنجاه هزار نفر را به هلاکت می‌رسانند. برخی از زندانیان را در جنگل‌های اطراف تیرباران می‌کنند. در تاریخ ۳ نوامبر ۱۹۴۳، چند هزار مأمور اس اس – خشمگین از شورش گتوی ورشو و تربلینکا و سوبیبور - دست به یک کشتار دسته جمعی در داخل اردوگاه مایدانک می‌زنند: اکثر زندانیان یهودی مایدانک و همچنین اردوگاه های مجاور نزدیک گونیاتووا و تراونیکی به قتل می‌رسند. در مجموع بیش از ۳۰۰۰۰ نفر جان می‌بازند.

در بحبوحه کشتار، چند شورش به وقوع می‌پیوندد. عده ای هنگام ورود به اتاق‌های گاز شورش می‌کنند. اعضای زوندرکماندوی بیرکناو

از چپ به راست: ادک گالینسکی، مالا زیمتباوم و آلکساندر پیچورسکی: سه تن از نمادهای مقاومت در اردوگاه مرگ. در ۲۴ ژوئن ۱۹۴۴، مالا زیمتباوم از اهالی آنتورپ موفق شد با ادک گالینسکی، زندانی سیاسی لهستانی، از آشویتس فرار کند. کمی بعد آن‌ها را دستگیر و شکنجه می‌کنند. مالا با تیغ رگ دستش را می‌زند و به گوش مأمور اس اس سیلی می‌زند اما زیر مشت و لگد در پای چوبه دار جان می‌دهد. آلکساندر پیچوفسکی، ملقب به «ساشا»، موسیقی‌دان و افسر ارتش سرخ، در میان عاملان اصلی شورش در سوبیبور است.

در اکتبر ۱۹۴۴ شورش می‌کنند. آن‌ها و همچنین ۴ زندانی که به آن‌ها سلاح و مواد منفجره داده بودند، کشته شدند. حتی مفهوم مقاومت را نیز باید در چارچوب «تجربه بی سابقه» اردوگاهی بررسی کرد. در چنین شرایطی، استقامت در برابر ناامیدی و حفظ همبستگی در امور روزمره از ظواهر مقاومت به شمار می‌رود.

تخریب تأسیسات و تخلیه اردوگاه‌های مرگ

پیشروی ارتش سرخ مسئولان اردوگاه های مرگ و «اردوگاه های مختلط» در لهستان اشغالی را به وحشت می‌اندازد. از بهار ۱۹۴۴، آن‌ها اسنادی را که جنایاتشان را افشا می‌کند، می‌سوزانند و بسیاری از تأسیسات نظیر اتاق‌های گاز بیرکناو را تخریب می‌کنند. همچنین تصمیم به تخلیه زندانیان به سوی اردوگاه‌هایی می‌گیرند که در غرب قرار دارند. «راهپیمایی مرگ» آغاز می‌شود. ده‌ها هزار زندانی را وادار می‌کنند که در شرایط وحشتناک مسیر طولانی را با پای پیاده طی کنند. بخش اعظم آن‌ها در بین راه از فرط گرسنگی، سرما و خستگی جان می‌دهند. هر کس را که نتواند همگام با دیگران پیش رود در جا می‌کشند. در پایان این کابوس که گاه چند هفته به طول می‌انجامد، زندانیان را در اردوگاه‌هایی مانند گروس روزن، برگن بلسن، بوخنوالت، داخائو و یا رافنزبروک، که بیش از پیش پر شده، روی هم تلنبار می‌کنند. گرسنگی و امراض واگیر نظیر حصبه که همه زندانیان برگن بلسن را از پای درآورد، بیداد می‌کنند.

«در دل شب به راهپیمایی ادامه می‌دادیم، روی برف لیز می‌خوردیم و همدیگر را می‌گرفتیم... هر کس نمی‌توانست راه بیاید کشته می‌شد. صدای تیر اندازی قطع نمی‌شد و هر بار می‌دانستم که یکی از ما را کشته‌اند... توقف‌های کوتاه، راه پیمایی طاقت فرسا، تیر اندازی و سقوط در نیستی. مأموران اس اس فریاد می‌کشند و دیگر نایی برای ما نمانده است. اما به آخرین ذرات نیرویمان چنگ می‌زنیم و به راه پیمایی ادامه می‌دهیم.»
هنری بولاوکو، «بازی‌های مرگ و امید»، ۱۹۵۴

چگونه می‌توان این فصل آخر قتل عام یهودیان اروپا را توضیح داد؟ بخشی از علت را باید در هرج و مرج حاکم جست. به گفته مورخ آلمانی مارتین بروژات، دستور این نقل و انتقال توسط پیشوا صادر شده بود تا نیروهای شوروی قبل از همه وارد اردوگاه‌ها نشوند. مورخان دیگری مانند یهودا بائر و میکائیل ماروس بر آنند که مسئولان نازی تا آخر به ایدئولوژی خود وفادار ماندند: «برخی از مأموران اس اس شاید خواستند مانع از این شوند که بازماندگان داستان خود را برای ارتش آزادی‌بخش بازگو کنند، و برخی نیز همچنان از فرمان قتل عام دشمنان رایش تبعیت می‌کردند.» به هر حال کشتار و قتل عام تا آخرین روزهای رایش ادامه داشت.

بیلان

در فاصله ژانویه ۱۹۴۵ - تاریخ آزادسازی آشویتس بیرکناو - و ماه مه و آزادسازی آخرین اردوگاه که مات هاوزن بود، نیروهای متفقین با واقعیات نظام اردوگاهی نازی آشنا می‌شوند. نیروهای شوروی سر و صدایی حول مشاهدات خود راه نمی‌اندازند، اما افسران آمریکایی و انگلیسی موضوع را فاش می‌کنند و «خشم، شرمندگی، تقصیر و وحشت» خود را ابراز می‌کنند. ژنرال آیزنهاور اعلام می‌کند: «بزرگ‌ترین شوک زندگی به من وارد آمد». بسیاری از بازماندگان بر اثر ناتوانی جسمی جان می‌سپارند و سازمان‌های پزشکی متفقین چندان کمکی به آن‌ها نمی‌کنند: از ۲۵۰۰۰ زندانی برگن بلسن که در بیمارستان بستری شده‌اند، ۱۳۰۰۰ نفر در روزهای بعدی فوت کردند.

اواخر نوامبر ۱۹۴۴، هیملر دستور می‌دهد که تأسیسات مرگ در آشویتس بیرکناو را برچینند: نازی‌ها می‌خواهند همه آثار جنایات خود را ناپدید کنند. در ۲۳ ژانویه پس از عزیمت آخرین دسته از زندانیان برای «راه پیمایی مرگ»، مأموران اس‌اس بخشی از اردوگاه موسوم به «کانادا» را به آتش می‌کشند. در ۲۷ ژانویه، آخرین کوره خانه را منفجر می‌کنند. همان روز نیروهای شوروی وارد اردوگاه می‌شوند.

در ۱۲ آوریل ۱۹۴۵، ژنرال آیزنهاور به همراه ژنرال پاتون و ژنرال برادلی (تصویر بالا سمت راست) به اردوگاه اوردروف، مجاور بوخنوالت می‌روند. او دستور می‌دهد که همه سربازانی که حضورشان در جبهه الزامی نیست برای بازدید به اردوگاه بروند «تا دریابند که علیه چه چیزی می‌جنگند.» او با لندن و واشنگتن تماس می‌گیرد تا هر چه سریع‌تر هیئت‌های رسمی و خبرنگاران به آنجا اعزام شوند.

ده‌ها هزار زندانی از اردوگاه‌های شرق به برگن بلسن منتقل شدند. بسیاری از آن‌ها از فرط خستگی، گرسنگی، اسهال و حصبه که همه جا شیوع پیدا کرده جان می‌دهند، از جمله آن فرانک که چند هفته قبل از آزاد سازی اردوگاه توسط نیروهای انگلیسی در ۱۵ آوریل ۱۹۴۵ فوت می‌کند. در برگن بلسن: در بالا، دکتر فریتس کلاین (رئیس پزشکان اردوگاه که همین پست را در آشویتس داشت) در میان اجساد هزاران قربانی. تصویر وسط: زندانیان مشغول تلنبار کردن اجساد. عکس پایین: نگهبانان زن، از اعضای بخش اداری اردوگاه، که متفقین آن‌ها را وادار به حمل اجساد و قرار دادن آن‌ها در گورهای دسته جمعی کرده اند.

انتقال بازماندگان به شهرها و کشورهایشان هفته‌ها به طول می‌انجامد. سیمون وی در آن زمان ۱۷ سال داشت و با تلخی این آزادسازی را به یاد می‌آورد: «احساس می‌کردیم که دیگر زندگی ما ارزشی ندارد، با این که بازماندگان بسیار معدود بودند.»

أعلن الجنرال إيزنهاور أنه تلقى " أكبر صدمة في حياته". وقد وَاصَل الإنهاك في حصد أرواح الضحايا ولم يكن التنظيم الصحي للحلفاء، من دون شك، فعّالا بما فيه الكفاية، إذ من بين ٢٥ ألف معتقل في بيرجين- بيلسين تلقوا العلاج مات ١٣ ألف منهم في الأيام التي تلت تحرير المعسكر. العالَم يحصي الأموات والمختفين، من أن يُصدّق يجب أن نقبل فكرة أننا، من دون شك، لن نعرف عدد ضحايا المحرقة، بدقة مطلقة. إنها أهميتها الرقمية والتشتت الجغرافي لعمليات القتل التي جرى تنفيذها خلال خمس سنوات، تحت أشكال مختلفة، تفسر أننا لن نصل إلا إلى تقديرات- ومما يزيد من صعوبة الأمر أيضا أن السلطات النازية حرصت دائما على إحاطة تنفيذها لـ"الحل النهائي للمسألة اليهودية" بسرية كبيرة.

پزشکان بازماندگان
می‌کنند تا آن‌ها
میزان شکنجه وار
ارزیابی کنند. تص
آزادسازی آشویتس
شاید عکاس ایز
مونتاژ کرده باشد ام
بسیاری رفتار برادران
شوروی با نجات
خاطر نشان

جهان با ناباوری آمار قربانیان و ناپدیدشدگان را برآورد می‌کند باید پذیرفت که شمار قربانیان هولوکاست هیچ گاه دقیقاً شناخته نخواهد شد. تعداد بسیار زیاد قتل عام‌ها، پراکندگی جغرافیایی محل عملیات مرگبار که به مدت پنج سال به اشکال مختلف صورت گرفت، به وضوح نشانگر آن است که تنها می‌توان به آمار تقریبی

دست یافت، به خصوص که مقامات نازی همواره «راه حل نهایی» مسئله یهود را تا آنجا که می‌شد مخفی نگه می‌داشتند.

در این میان باید توجه داشت که کسانی که می‌خواهند قتل عام یهودیان اروپا طی جنگ جهانی دوم را تکذیب کنند یا ناچیز جلوه دهند، گاه به محاسبات تخیلی و وهمی متوسل می‌شوند که هیچ مبنای علمی ندارد، حال آن که به‌کارگیری دو روش مستقل علمی تقریباً به آماری مشابه رهنمون می‌شود.

محققان با استفاده از آرشیوهای آلمان شمار قربانیان تیر باران‌ها، خفگی با گاز و غیره را با هم جمع کردند. به دستور هیتلر تا ۳۱ مارس ۱۹۴۳ یک بازرس اس اس مسئول آمار به نام ریشارد کورهر آمار و ارقامی را تدوین می‌کند که بسیار قابل اتکا است، هر چند اصطلاحات کد دار به کار گرفته شده که گاه مبهم است.

روش دیگر این است که برای هر کشور شمار بازماندگان در سال ۱۹۴۵ را از شمار کل یهودیان قبل از جنگ کم کردند. این روش مشکلاتی را به همراه دارد، برای مثال شمار یهودیان در شوروی چندان مشخص نیست و یا نمی‌توان آمار دقیقی از ده‌ها هزار مسیحی داشت که در تعریف نازی‌ها به خاطر اولیای والدینشان یهودی تشخیص داده شدند.

دادگاه نورنبرگ نتیجه گرفت که پنج میلیون و هفتصد هزار یهودی کشته شدند و از این رو رقم شش میلیون را بکار برد که از آن پس

همه جا عنوان می‌شود. بعد از نورنبرگ بسیاری از محققان پیرامون این آمار تحقیق کردند. ژاکوب رابینسون به رقم پنج میلیون و هشتصد هزار می‌رسد در حالی که رائول هیلبرگ رقم پنج میلیون و صد هزار را عنوان می‌کند.

دو سوم از یهودیان اروپا، مرد، زن، کودک، در چارچوب طرح نابودی یهودیان و در میان سکوت جهانیان به دست نازی‌ها به قتل رسیدند. گناهشان چه بود؟ «جرمشان این بود که به دنیا آمدند». هر چند در

هیتلر در ۳۰ آوریل ۱۹۴۵ خودکشی می‌کند. هیملر پس از دستگیری سیانور می‌خورد. دادگاه نورنبرگ در ۲۰ نوامبر ۱۹۴۵ آغاز به کار می‌کند: ۲۱ متهم به مثابه جانیان اصلی نازی محاکمه می‌شوند (تصویر کناری). برای اولین بار عبارت «جنایت علیه بشریت» به کار برده می‌شود. ده زندانی محکوم به مرگ می‌شوند، اما بسیاری از مسئولان نازی فرار می‌کنند: افرادی نظیر مارتین بورمن و یوزف منگله هیچ گاه دستگیر نمی‌شوند

جهان آنگلوساکسون به این کشتار «هولوکاست» گفته می‌شود، اما این واژه درست نیست، چرا که کشتار گسترده و از قبل تعیین شده هیچ نشانی از فداکاری مذهبی نداشت. این یک نسل کشی بود که باید به دقت توضیح داده شود. تا آنجا که به یهودیان مربوط می‌شود، این فاجعه ای بود که به زبان عبری شوآ می‌نامند.

از سال ۱۹۵۹، کنیسه پینکاس شهر پراگ یادواره یهودیان بوهم و موراوی که در اردوگاه‌های مرگ به قتل رسیدند، می‌شود. نزدیک به ۸۰،۰۰۰ اسم- که در مقابل هر یک تاریخ تولد و مرگ شان نوشته شده - روی دیوار های کنیسه به چشم می‌خورد. در صفحه بعدی عکس اردوگاه آشویتس بیرکناو مشاهده می‌شود.